

قرآن مبین

(۴۹)

سوره قصص

یاسر محدّث مجتهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره قصص

الصادق (علیه السلام): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّوَّاسِينَ الثَّلَاثِ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَفِي جِوَارِ اللَّهِ وَكَفَّفَهُ وَلَمْ يُصِبهُ فِي الدُّنْيَا بُؤْسٌ أَبَدًا وَأُعْطِيَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْضَى وَفَوْقَ رِضَاهُ وَزَوْجَهُ اللَّهُ مِائَةَ زَوْجَةٍ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي جَنَّةٍ عَدْنٍ وَسَطِ الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْوَصِيِّينَ الرَّاشِدِينَ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۳۴ / بحار الأنوار ج ۸۶، ص ۳۱۰

امام صادق (علیه السلام): هر که سوره‌های سه گانه‌ی طواسین (شعراء، نمل و قصص) را در شب جمعه تلاوت کند، از دوستان خدا و در پناه و حمایت خدا باشد، و هرگز گزندگی در دنیا به او نرسد، و در سرای واپسین به اندازه‌ای از بهشت به او ارزانی شود که راضی گردد، و بلکه و رای رضایتش به او ارزانی شود، و خداوند صد حوری را به همسری او درآورد، و در بهشت عدن در وسط بهشت او را همنشین پیامبران و رسولان و اوصیاء هدایتگر خواهد کرد.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه وآله): وَمَنْ كَتَبَهَا وَمَحَاهَا بِالْمَاءِ وَشَرِبَهَا زَالَ عَنْهُ جَمِيعُ الْأَلَامِ وَالْأَوْجَاعِ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۳۴

پیامبر (صلى الله عليه وآله): هرکس آن را بنویسد و در آب حل کند و بنوشد، همه‌ی دردها از وی زائل شود.

آیات ۱ تا ۱۴:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲)

به نام خدای بسیار مهربان. طاسین میم. این‌ها آیات کتابی روشن و روشنگر است.

ابتدای سوره‌ی قصص مانند دو سوره‌ی طواسین، شعراء و نمل است، که پیش از این سوره خواندیم. آیه‌ی دوم سوره‌ی قصص عیناً در سوره‌ی شعراء آمد. در سوره‌ی نمل نیز آیه‌ی اول مشابه همین سوره است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ. در سوره‌ی شعراء چنین عرض شد:

تلک اشاره‌ی به دور است؛ جهت اشاره به دور، تعظیم مشارالیه است. بیانگر عظمت آیات قرآن کریم می‌باشد. واژه‌ی مبین به عنوان صفت برای قرآن کریم، بارها در قرآن به کار رفته است. خوب است اندکی در واژه دقت کنیم. در کتاب مقایس معنا شده است: هو بعد الشيء و انكشافه. مرحوم مصطفوی دقت شایسته‌ای در واژه دارند: هو الانكشاف و الوضوح بعد الابهام و الاجمال بواسطة التفريق و الفصل. بهترین معادل در فارسی روشنگر است. اموری که مبهم، مخفی، و پوشیده است را روشن و واضح می‌نماید. وقتی درباره‌ی قرآن به کار رفته است، نشان می‌دهد که اولاً خود روشن است، و ثانیاً روشنگر است. چه چیز را روشن و آشکار می‌کند؟ حقایق را. خاصیت ماده پوشاندن و ابهام است. قرآن ابهام هستی را کنار زده، و حقایق را روشن می‌نماید؛ بطن عالم را هویدا می‌کند. شیرازه‌ی هستی که توحید باشد را از دل حوادث عادی نشان می‌دهد. به علاوه که حقیقت حال انسان را نیز بیان می‌کند. اندکی گفته شد، مابقی بر عهده‌ی خواننده.

تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳)

پاره‌ای از داستان موسی و فرعون را به راستی و درستی برایت تعریف می‌کنیم، برای مرمانی که ایمان دارند.

مقدمه‌ای که در ابتدای دو سوره‌ی قبلی آمد، در این سوره بیان نشد. چه بسا به این جهت باشد که این سوره پس از سور شعراء و نمل نازل شد، و به همین جهت دیگر تکرار نشد. در سوره‌ی قصص پس از بیانی درباره‌ی قرآن کریم، داستان موسی و فرعون تعریف می‌شود.

من در کریمه به اصطلاح نحوین من تبعیضیه است. معنایش این است که بخشی از داستان موسی و فرعون را برایت پیامبر تعریف می‌کنیم. بِالْحَقِّ به این معناست که داستانی را که برایت بازگو می‌کنیم، حقیقت و درست است. در آن جای هیچ شک و تردیدی نیست. فایده‌ی داستان‌های قرآن چیست؟ این‌که عده‌ای از مستمعین باور پیدا کنند و مؤمن شوند. البته معنای روشن ابتدایی هم دارد، این‌که فایده‌ی این آیات، برای اهل ایمان است.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴)

فرعون در سرزمین (مصر) برتری جویی کرد، و مردمان مصر را گروه گروه کرد؛ گروهی را زبون و خوار ساخت، پسرانشان را می‌کشت، و دخترانشان را زنده می‌گذاشت؛ او از تبهکاران بود.

داستان با تکبر فرعون آغاز می‌گردد. او در سرزمین مصر، خود را از همگان برتر می‌دید. در ادامه‌ی همین سوره، آیات ۳۸ و ۳۹ می‌آید که او خود را اله می‌پنداشت! وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى

الطَّيْنِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلُعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ. در سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۲۹ نیز گذشت: قَالَ لئنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ. بنابراین تکبر و استعلا‌ی او افسارگسیخته شده بود.

و جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا: او برای تفوق دائمی بر مردم، در ایشان تفرقه و اختلاف ایجاد می‌کرد. مردم را دسته‌دسته ساخت، تا مبدا اتحادی میانشان شکل گیرد. روش حکام جائر در طول تاریخ همین بوده و هست. جامعه را دو قطبی و چند قطبی می‌کنند، مردم به جان هم می‌فتند، و حاکم جائر به ظلمش ادامه می‌دهد. تمامی قیام‌ها در طول تاریخ، زمانی رخ داده که مردم بر اختلافاتشان چیره گشته و متحد شده‌اند. اتحاد مردم تنها عامل سقوط حکومت‌های جائر بوده و هست.

يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ: فرعون عده‌ای از مردمان مصر که همان بنی‌اسرائیل بودند را بسیار ضعیف و خوار کرد. فجایعی را میان این گروه از مردم مرتکب شد؛ فرزندان پسرشان را می‌کشت، و دخترانشان را زنده نگه می‌داشت.

إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ: چرا چنین بود و چنان می‌کرد؟! چون مفسد بود. در پرده‌داری و عصیان از حدود عبور کرده بود.

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (٥)

می‌خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین خوار شمرده می‌شدند منت نهیم، ایشان را پیشوایان و وارثان قرار دهیم.

وَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيْ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (٦)

و ایشان را در زمین سیطره و توان بخشیم، و به فرعون، هامان، و سپاهیان‌شان، آنچه را از آن می‌ترسیدند بنماییم.

الْمُنُّ: ما یوزن به. و **الْمِنَّةُ:** النعمة الثقيلة. و يقال ذلك على وجهين، أحدهما: أن يكون ذلك بالفعل، فيقال: **مُنَّ** فلان على فلان: إذا أثقله بالنعمة، و على ذلك قوله: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ** «آل عمران: ١٦٤» **كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ** «النساء: ٩٤» **وَلَقَدْ مَنَّنَا عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ** «الصفات: ١١٤» **يُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ** «إبراهيم: ١١» **وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا** «القصص: ٥» و ذلك على الحقيقة لا يكون إلا لله تعالى.

و الثاني: أن يكون ذلك بالقول، و ذلك مستقبح فيما بين الناس إلا عند كُفران النعمة، و لقبح ذلك قيل: **الْمِنَّةُ** تهدم الصنعة، و لحسن ذكرها عند الكفران قيل: إذا كفرت النعمة حسنت المنة. و قوله: **يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تُمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ** «الحجرات: ١٧» فالمنة منهم بالقول، و منة الله عليهم بالفعل، و هو هدايته إياهم كما ذكر.

الْمَكَانُ: عند أهل اللغة: الموضع الحاوي للشيء، و عند بعض المتكلمين إنه عرض، و هو اجتماع جسمين حاوٍ و محوي، و ذلك أن يكون سطح الجسم الحاوي محيطاً بالمحوي، فالمكان عندهم هو المناسبة بين هذين الجسمين.

قال: **مَكَاناً سَوِيّاً طه: ٥٨** «وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَاناً ضَيِّقاً» «الفرقان: ١٣» ويقال: **مَكَّنْتُهُ** و **مَكَّنْتُ لَهُ** فتمكن، قال: **وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ** «الأعراف: ١٠» **وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهَا** «الأحقاف: ٢٦» أ **وَلَمْ تُكَنَّ لَهُمْ** «القصص: ٥٧» **وَمُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ** «القصص: ٦» **وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ** «النور: ٥٥» وقال: **فِي قَرَارٍ مَكِينٍ** «المؤمنون: ١٣». و أمكنت فلاناً من فلان.

من همان‌طور که راغب در مفردات بیان داشت، نعمتِ گران‌بار است. واحد سنجش وزن نیز از این باب بود که دلالت بر سنگینی داشت. نعمت را راغب دو نوع می‌داند: فعلی، که دلالت بر سنگینی نعمت دارد؛ مانند: **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ**. و لسانی، که معنای مَنّت گذاشتن رایج میان مردم است، و البته مذموم است. روشن است که در کریمه معنای اول لحاظ شده است.

این کریمه شرح حالِ **يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ** است. پس از سالیانی که فرعون بنی‌اسرائیل را تضعیف کرد و خوار ساخت، خداوند متعال به واسطه‌ی موسی اراده کرد که ایشان را نجات بخشد. می‌فرماید: ما راده کردیم تا مردمانی که در آن سرزمین خوار شده بودند را نعمتی گران‌سنگ ارزانی بخشیم. شرح مَنّی که بر ایشان روا داشتیم چنین بود: ایشان را پیشوایان مردمان قرار دادیم، در حالی که پیش از آن از فرودست‌ترین طبقات جامعه به واسطه‌ی استکبار فرعون بودند. و ایشان را وارثان مصر قرار دادیم. به این واسطه که جبّاران را در نیل غرق کردیم، و بنی‌اسرائیل را وارثانشان ساختیم. دیگر این‌که: **تُمْكِنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**؛ تمکّن در زمین یعنی محلی را برایشان روی زمین قرار دادیم تا در آن با آرامش زندگی کنند. اوج تمکّن بنی‌اسرائیل در زمین، در زمان داوود و سلیمان اتفاق افتاد.

نُزِيَ فِرْعَوْنُ وَ هَامَانَ وَ جُنُودُهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ: هامان فرمانده‌ی سپاه فرعون بود. مراد از نشان دادن آنچه همواره از آن می‌ترسیدند، غلبه‌ی موسی بر ایشان، و به هلاکت رسیدن فرعون و فرعونیان بود.

الصَّادِق (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) فَخَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَخَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَ حَرَّمَ حَرَامًا فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِيهِ شَرْعُكُمْ وَ خَبَرٌ مِنْ قَبْلُكُمْ وَ بَعْدُكُمْ .

تفسیر اهل البيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۱۴۲ / بحار الأنوار ج ۹۰، ص ۳

امام صادق (علیه السلام): خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را برانگیخت و او را خاتم پیامبران قرار داد، و پیامبری بعد از او نیست، و بر او قرآن را نازل نمود، و با آن تمام کتاب‌های آسمانی را ختم کرد، و پس از آن دیگر کتابی نخواهد آمد؛ هرچه حلال بود در قرآن حلال نمود و آنچه حرام بود تحریم کرد؛ حلال قرآن تا روز قیامت حلال و حرام آن تا روز قیامت حرام است؛ در قرآن احکام دین شما و تاریخ گذشتگان و جریان‌های آینده آمده است.

امیرالمومنین (علیه السلام) - عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ (علیه السلام) فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ قَالَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ (عليهم السلام) يَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِيَّهُمْ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) بَعْدَ جَهْدِهِمْ فَيُعِزُّهُمْ وَ يَذِلُّ عَدُوَّهُمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۴۰ / بحار الأنوار ج ۵۱، ص ۵۴ / الغيبة للطوسی ص ۱۸۴

امام علی (علیه السلام): وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ آنان که در زمین ضعیف گشته‌اند آل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هستند، که خداوند پس از تلاش همه‌ی ائمه (علیهم السلام)، مهدی آن‌ها را برمی‌انگیزد تا آنان را عزیز و دشمنانشان را ذلیل گرداند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْقِيَمِ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (٧)

به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده؛ و چون بر او بیمناک شدی به دریایش بیفکن؛ نترس و اندوهگین مباش، ما او را به تو باز می گردانیم، و از پیامبران می سازیم.

وحی به مادر موسی، وحی مصطلح آن چنان که بر انبیاء نازل می شود نیست. وحی خود شعبه ای از الهام است. الهام و وحی، دریافت قلبی است. دریافتی که از طریق ذهن یا برون از انسان نباشد. خداوند متعال می فرماید: ما به مادر موسی الهام کردیم که کودکش را شیر دهد. در این جمله داستان به اختصار و ایجاز بیان شد. گذشت که فرعون فرزندان پسر بنی اسرائیل را می کشت. از بیم این که رویایی دیده بود، و می ترسید پسری از بنی اسرائیل در آینده حکومت او را ویران کند. مادر موسی در چنین شرایطی موسی را به دنیا آورد. خوف هر لحظه با او بود. می ترسید که فرزندش را از او بگیرند و به قتل برسانند. در این میان خداوند به او می فرماید: أَنْ أَرْضِعِيهِ؛ فعلاً او را شیر ده، و نترس. یعنی تو کار خودت را بکن، کار تو شیر دادن و مراقبت از نوزاد است، ما هم کار خود را خواهیم کرد.

فَإِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَاهُ فِي الْقِيَمِ: وقتی ترست زیاد شد، و بیم این را پیدا کردی که او را پیدا کنند، کودک را در دریا بیفکن! مراد از دریا رود نیل است، به جهت وسعت بسیار نیل، دریا گفته شد. وظیفه ی سنگین و شگرفی به مادر موسی سپرده شد. انسان در چنین موقعیتی فرزندش را تا لحظه ی آخر نزد خود نگاه می دارد، حتی اگر بداند سرانجامی ندارد. اما به مادر موسی الهام شد تا او را رها کند و به آب بسپارد. انجام چنین الهامی بسیار باورنکردنی است.

وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ: خداوند مهربان قلب او را محکم کرد. این عبارات بی نظیر است. لطافت مفهومی و ادبی آن شگرف است. خداوند به مادر موسی گفت: بیمناک مباش، اندوهگین هم مباش، ما او را به تو باز می گردانیم؛ و او را از پیامبران قرار خواهیم داد. حقاً که لطافت این عبارات در ترجمه از دست می رود.

این داستان در روایات زیادی نقل شده است، در صورت تمایل به تفاسیر روایی مراجعه بفرمایید.

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸)

خاندان فرعون او را برگرفتند، تا دشمن آنان و مایه‌ی اندوهشان باشد، آری فرعون، هامان، و سپاهیان‌شان خطاکار بودند.

لقط در مجمع‌البیان چنین معنا شد: اصابوه و اخذوه من غیر طلب.

پس از این‌که مادر موسی، کودک را در سبدماندی قرار داد و به آب سپرد، فرعونیان آن را یافتند. بدون تصمیمی او را از آب گرفتند. نمی‌دانستند با نجات کودک از نیل چه چیزی در انتظارشان است. این کودک قرار بود: لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا؛ در آینده‌ای نزدیک با مرام و باور ایشان دشمنی کرده، و مایه‌ی حزن و اندوه آنان می‌شد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ: هامان فرماندهی فرعون بود. فرعون، هامان، و لشکریان، همگی خطاپیشه بودند. چرا که برای ضرری که گمان می‌کردند موسی در آینده به آن‌ها خواهد زد، کودکان بسیاری را به ناحق کشتند. فکر می‌کردند با این کار، می‌توانند خود و حکومت را حفظ کنند. اما اراده‌ی خدا جز این بود. خداوند اراده کرده بود تا موسی زنده بماند، و در دامان خودشان رشد کند، و حکومت جائر اینان را نابود سازد.

علی‌بن‌ابراهیم (رحمة الله علیه): كَانَ لِفِرْعَوْنَ قَصْرٌ عَلَى شَطِّ النَّيْلِ مُتَنَزَّهٌ فَنَظَرَ مِنْ قَصْرِهِ وَمَعَهُ أَسِيَّةٌ امْرَأَتُهُ إِلَى سَوَادٍ فِي النَّيْلِ تَرْفَعُهُ الْأَمْوَاجُ وَ تَضْرِبُهُ الرِّيَّاحُ حَتَّى جَاءَتْ بِهِ عَلَى بَابِ قَصْرِ فِرْعَوْنَ فَأَمَرَ فِرْعَوْنُ بِأَخْذِهِ فَأَخَذَ التَّابُوتَ وَ رَفَعَ إِلَيْهِ فَلَمَّا فَتَحَهُ وَجَدَ فِيهِ صَبِيًّا فَقَالَ هَذَا إِسْرَائِيلِيُّ فَأَلْقَى اللَّهُ فِي قَلْبِ فِرْعَوْنَ مُوسَى (عليه السلام) مَحَبَّةً شَدِيدَةً وَ كَذَلِكَ فِي قَلْبِ أَسِيَّةٍ وَ أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَهُ فَقَالَتْ أَسِيَّةٌ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ أَنَّهُ مُوسَى (عليه السلام) وَ لَمْ يَكُنْ لِفِرْعَوْنَ وَلَدٌ.

تفسیر اهل‌البیت علیهم‌السلام ج ۱۱، ص ۱۵۸ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۲۵

فرعون قصری برای تفریح در کنار نیل داشت. همراه همسرش آسیه در آن قصر بودند که از دور چشمش به یک سیاهی افتاد که آب نیل آن را بالا و پایین می‌برد، و باد آن را به طرف قصر می‌آورد، تا این‌که به در قصر فرعون رسید. فرعون دستور داد آن را از آب بگیرند و نزد وی ببرند، چون صندوق را نزد وی بردند و در آن را باز کرد، کودکی در آن یافت. گفت: «این کودک یک بنی‌اسرائیلی است». اما خداوند محبت موسی (علیه السلام) را به دل فرعون و آسیه افکند، علی‌رغم این محبت، فرعون قصد کرد کودک را بکشد. آسیه به وی گفت: **لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛** که منظورش موسی (علیه السلام) است. این در حالی بود که فرعون پسر نداشت.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

همسر فرعون گفت: (این کودک) روشنی چشم من و توسست؛ او را نکشید، چه بسا برایمان سودمند باشد، یا حتی او را به فرزندی بگیریم؛ ولی آن‌ها نمی‌دانستند (که سرانجام چه خواهد شد).

آسیه همسر فرعون، پس از دیدن موسی به او علاقه‌مند شد. خداوند محبت کودک را در قلب آسیه قرار داد. آسیه به فرعونیان گفت: از جان او بگذرید؛ چه بسا این کودک برای ما نفع داشته باشد. شاید بتوانم او را به فرزندی بگیریم. این فراز نشان می‌دهد که فرعون و آسیه فرزندی نداشتند. آری ایشان خود او را از آب گرفتند، از جانش گذشتند، و حتی تصمیم گرفتند او را به فرزندی خود درآورند.

وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ جمله‌ی حالیه است. در حالی که ایشان نمی‌دانستند در آینده به واسطه‌ی همین کودک چه اتفاق‌هایی خواهد افتاد.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (١٠)

قلب مادر موسی بی قرار شد، اگر قلبش را محکم نمی کردیم تا از مؤمنان باشد، نزدیک بود آن (راز) را فاش سازد.

الْفَرَاغُ: خلاف الشغل، و قد فَرَّغَ فَرَاغاً و فُرُوغاً، و هو فَاَرِغٌ. قال تعالى: **سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ** «الرحمن: ٣١». و قوله تعالى: **وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغاً** «القصص: ١٠» أي كأنما فَرَّغَ من لبها لما تداخلها من الخوف.

رَبَطَ: رَبَطَ الْفَرَسَ: شدّه بالمكان للحفظ. و منه: **رَبَاطُ الْخَيْلِ**. و سَمِّيَ المكان الذي يُخَصُّ بِإِقَامَةِ حَفْظِهِ رِبَاطاً. و **الرِّبَاطُ مصدر** **رَبَّطْتُ و رَابَطْتُ، و المُرَابَطَةُ** كالمحافظة، قال الله تعالى: **وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ** «الأنفال: ٦٠» و قال: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا «آل عمران: ٢٠٠».

و فلان **رَابِطُ الْجَاشِ:** إذا قوي قلبه، و قوله تعالى: **وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ** «الكهف: ١٤» و قوله: **لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا** «القصص: ١٠» و **لِرَبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ** «الأنفال: ١١» فذلك إشارة إلى نحو قوله: **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ** «الفتح: ٤» و **أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ** «المجادلة: ٢٢» فإنه لم تكن أفئدتهم كما قال: **وَأَفْئَدَتُهُمْ هَوَاءٌ** «إبراهيم: ٤٣». (مفردات راغب)

این کریمه را بر اساس فارغاً به دو طریق می توان معنا کرد. اول بر اساس معنای اصلی واژه است. فارغ همان فراغت فارسی است. به معنای خالی و تهی شدن است. معنای آیه بر این اساس چنین می شود: قلب مادر موسی از خوف و غم خالی شد، یعنی اندوه و ترس از او رخت بربست. این نبود مگر این که ما قلب مادر موسی را محکم و استوار ساختیم، و به واسطه ی این قلب محکم از مؤمنان قرارش دادیم، اگر چنین نبود نزدیک بود که رازش را فاش کند. رازش سرگذشت کودک و مخفی ماندن آن از مأموران فرعون بود.

معنای دوم می تواند چنین باشد: قلب مادر موسی بی قرار و غمگین شد، اگر قلب او را استوار نمی ساختیم، و ...

معنای اول به جهت لغت ترجیح دارد، و معنای دوم به جهت سیاق و ادامه‌ی کریمه ترجیح دارد. معنای دوم را مناسب‌تر می‌دانیم. معنای دوم نیز با لغت ناسازگار نیست. چرا که تهی شدن قلب، بی‌قراری هم می‌تواند باشد. چه بسا متبادر از قلب تهی، بی‌قراری باشد تا خالی شدن از خوف و غم.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)

به خواهر موسی گفت: از پی او برو؛ از دور به او می‌نگریست، بی‌آن‌که دریابند.

الْقَصُّ: تتبع الأثر. (مفردات راغب)

مادر موسی که نگران کودکش بود، به خواهر موسی گفت: از پی او روانه شو، ببین چه بر سر او می‌آید. قُصِّيهِ در پی چیزی رفتن است. قصّه را هم به اعتبار در پی داستان پیشینیان رفتن قصّه می‌گویند. خواهر موسی گفته‌ی مادر را شنید و در پی موسی رفت. از دور او را زیر نظر داشت. به شکلی او را مراقبت می‌کرد که کسی متوجه نشود.

الباقر (علیه السلام): قَالَتْ أُمُّ مُوسَى (عليه السلام) لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ انْظُرِي أ تَرَيْنَ لَهُ أَثَرًا فَأَنْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَتْ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظُهُرًا وَهَاهُنَا امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَلَدَكُمْ وَتَكْفُلُهُ لَكُمْ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۶۰ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۳۸

مادر موسی (علیه السلام) به خواهر وی گفت: «به دنبال او برو و ببین اثری از او می‌بینی؟» او نیز رفت تا به در خانه پادشاه رسید، و گفت: «شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید، در این‌جا یک زن پاکدامنی هست، که فرزند شما را می‌گیرد، و برای شما کفالت می‌کند».

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (١٢)

و دایگان را از پیش بر او حرام کردیم (از هیچ دایه‌ای شیر نمی‌خورد)، خواهرش گفت: شما را با خانواده‌ای آشنا کنم که دایگی او را بپذیرند؟ و خیرخواه او نیز باشند.

سپس دید که: فَالْتَفَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ ... ، کودک را که از آب برگرفتند، و آسیه او را برگزید، به سراغ هر دایه‌ای رفتند، موسی سینه‌ی دایگان را قبول نکرد. از هیچ دایه‌ای شیر نخورد. خواهر موسی که به سفارش مادر اوضاع را زیر نظر داشت، از این فرصت بهره جست و نزدشان رفت. بدیشان گفت: شما را با خانواده‌ای آشنا کنم تا دایگی او را بپذیرند، و خیرخواه او نیز باشند؟ اگر دایگان گوناگون را امتحان نکرده بودند، به سخن او وقعی نمی‌نهادند. اما چون مستأصل بودند پیشنهاد او را پذیرفتند.

الصَّادِق (عليه السلام): فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ أَنَّ الْمَلِكَ قَدْ تَبَنَّى ابْنًا لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنْ رُءُوسِ مَنْ كَانَ مَعَ فِرْعَوْنَ إِلَّا بَعَثَ إِلَيْهِ امْرَأَتَهُ لَتَكُونَ لَهُ ظَنْرًا أَوْ تَحْضُنَهُ فَأَبَى أَنْ يَأْخُذَ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُمْ تَدِيًّا قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ اطْلُبُوا لِابْنِي ظَنْرًا وَلَا تَحْقِرُوا أَحَدًا فَجَعَلَ لَا يَقْبَلُ مِنْ امْرَأَةٍ مِنْهُمْ فَقَالَتْ أُمُّ مُوسَى لِأَخْتِهِ قُصِّيه انْظُرِي أَ تَرِينَ لَهُ أَثَرًا فَاَنْطَلَقَتْ حَتَّى أَتَتْ بَابَ الْمَلِكِ فَقَالَتْ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكُمْ تَطْلُبُونَ ظَنْرًا وَ هَاهُنَا امْرَأَةٌ صَالِحَةٌ تَأْخُذُ وَلَدَكُمْ وَ تَكْفُلُهُ لَكُمْ فَقَالَتْ ادْخُلُوهَا فَلَمَّا دَخَلَتْ قَالَتْ لَهَا امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ مِمَّنْ أَنْتِ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَتْ اذْهَبِي يَا بَنِيَّةَ فَلَيسَ لَنَا فِيكَ حَاجَةٌ فَقَالَ لَهَا النَّسَاءُ عَافَاكِ اللَّهُ انْظُرِي هَلْ يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ فَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أَرَأَيْتُمْ لَوْ قَبِلَ هَلْ يَرْضَى فِرْعَوْنُ أَنْ يَكُونَ الْعِلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الْمَرْأَةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَعْنِي الظَّنْرَ لَا يَرْضَى قُلْنَ فَاَنْظُرِي يَقْبَلُ أَوْ لَا يَقْبَلُ قَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ فَادْهَبِي فَادْعِيهَا فَجَاءَتْ إِلَى أُمِّهَا فَقَالَتْ إِنَّ امْرَأَةَ الْمَلِكِ تَدْعُوكِ فَدَخَلَتْ عَلَيْهَا فَدَفَعَ إِلَيْهَا مُوسَى فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهَا ثُمَّ أَلْقَمَتْهُ تَدِيًّا فَإِذَا قَحَمَ اللَّبَنُ فِي حَلْفِهِ فَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ أَنَّ ابْنَهَا قَدْ قَبِلَ قَامَتْ إِلَى فِرْعَوْنَ فَقَالَتْ إِنِّي قَدْ أَصَبْتُ لِابْنِي ظَنْرًا وَ قَدْ قَبِلَ مِنْهَا فَقَالَ وَ مِمَّنْ هِيَ قَالَتْ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ فِرْعَوْنُ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ أَبَدًا الْعِلَامُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ الظَّنْرُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمْ تَزَلْ تُكَلِّمُهُ فِيهِ وَ تَقُولُ مَا تَخَافُ مِنْ هَذَا الْعِلَامِ إِنَّمَا هُوَ ابْنُكَ يَنْشَأُ فِي حِجْرِكَ حَتَّى قَلْبَتَهُ عَنْ رَأْيِهِ وَ رَضِيَ. تفسير اهل البيت عليهم السلام ج ١١، ص ١٦٢ / بحار الأنوار ج ١٣، ص ٤٠

وقتی که مردم شنیدند پادشاه بچه‌ای را به فرزندی گرفته است، هر یک از سرانی که با فرعون بودند، همسرش را فرستاد تا به آن بچه شیر دهد و دایه‌ی او باشد، اما آن بچه پستان هیچ یک را نگرفت. زن فرعون گفت: «برای فرزندم دایه‌ای بجویند و هیچ زنی را حقیر نشمرید [و هرکس از هر طبقه‌ای که می‌تواند شیر دهد بیاورید] و موسی (علیه السلام) هیچ زنی را نپذیرفت. مادر موسی (علیه السلام) به خواهر وی گفت: «به دنبال او برو و ببین اثری از او می‌بینی؟» او رفت و به در خانه‌ی پادشاه رسید و گفت: «شنیده‌ام که شما به دنبال دایه‌اید در این جا یک زن پاکدامنی هست که فرزند شما را می‌گیرد و برای شما کفالت می‌کند». زن فرعون گفت: «او را داخل کنید وقتی که وارد شد زن فرعون پرسید: «از کدام خاندانی؟» گفت: «از بنی اسرائیل» گفت: «ای دخترک! برو که به تو نیازی نداریم». زنان گفتند: «خدایت عافیت دهد! ببین بچه او را می‌پذیرد یا نه؟» زن فرعون گفت: «بنگرید اگر پذیرفت آیا فرعون راضی می‌شود که بچه از بنی اسرائیل و دایه نیز از بنی اسرائیل باشد؟ او هرگز راضی نخواهد شد». گفتند: «حالا ببین که می‌پذیرد یا نه؟» زن فرعون گفت: «ای دختر! برو و بگو بیاید» و او به نزد مادرش آمد و گفت: «زن پادشاه تو را خوانده است» و او آمد و موسی (علیه السلام) را به او دادند و موسی (علیه السلام) را در دامن خود نهاد و پستان در دهانش گذاشت و شیر به حلق او سرازیر شد. وقتی که همسر فرعون دید که او دایه‌ای را پذیرفته است برخاست و به نزد فرعون آمد و گفت: «برای فرزندم دایه‌ای یافته‌ام که او را پذیرفته است». گفت: «از کدام خاندان است؟» گفت: «از بنی اسرائیل!» فرعون گفت: «امکان ندارد بچه از بنی اسرائیل و دایه از بنی اسرائیل!» اما زن فرعون اصرار کرد و گفت: «آیا از این بچه می‌ترسی؟ او پسر توست در دامن تو پرورش می‌یابد». تا آن‌جا که فرعون را از رأیش برگردانیده و او به این کار رضایت داد.

فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (١٣)

چنین بود که او را به مادرش بازگردانیم، تا چشم وی روشن گردد، و اندوهگین نباشد، تا بداند که وعده‌ی خدا حق است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

آیه‌ی بسیار زیبایی است. موسی را به دامن مادرش بازگردانیم؛ تا برای او روشنی چشم باشد، و اندوه و غم از او رفع شود. داستان کودکی موسی شگفت است. زنده ماندن موسی، و وارد قصر فرعون شدن در نوزادی، بسیار عجیب است. وعده‌ی خداوند بر حفظ موسی در این کریمه بیان می‌شود. می‌فرماید: لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ چنین کردیم تا مادر موسی بداند که وعده‌ی خدا حتمی است، اما اکثر مردم علم به آن ندارند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (١٤)

چون موسی رشد یافت و برومند شد، او را حکمت و دانش بخشیدیم، آری اهل احسان را چنین پاداش می‌دهیم.

الشَّدُّ: العقد القوي. يقال: شَدَدْتُ الشَّيْءَ: قَوَيْتُ عَقْدَهُ، قال الله: **وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ** «الإنسان: ٢٨» **حَتَّىٰ إِذَا أَثَخَّنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا** **الْوَتَاقَ** «محمد: ٤».

و قوله تعالى: **حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً** «الأحقاف: ١٥» فيه تنبيه [على] أن الإنسان إذا بلغ هذا القدر يتقوى خلقه الذي هو عليه فلا يكاد يزايله بعد ذلك.

مراد از بَلَغَ أَشُدَّهُ، کامل شدن موسی است. همان‌طور که در لغت آمد، به این معناست که موسی به بلوغ کامل رسید. مراد از استَوَى رشد یافتن تامّ و تمام است. موسی که به بلوغ فکری رسید، به او حکمت و دانش عطا کردیم. روش ما چنین است که اهل انسان را پاداشی شایسته عطا می‌کنیم.

الباقِر (علیه السلام): مَنْ أَحْسَنَ عِبَادَةَ اللَّهِ فِي شَيْبَتِهِ لَقَاهُ اللَّهُ الْحِكْمَةَ عِنْدَ شَيْبَتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا ثُمَّ قَالَ تَعَالَى وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۶۸ / أعلام الدین ص ۲۹۶

هرکس خدا را در سن پیری خوب پرستش کند، خداوند در پیری به او حکمت می‌دهد و این آیه شاهد همین گفتار است: وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.

و دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵)

موسی هنگام بی خبری مردم، وارد شهر شد. دو مرد را دید که با هم پیکار می کردند؛ این یک از پیروانش، و آن یک از دشمنانش بود. آن که از پیروانش بود، بر آن که از دشمنانش بود از وی یاری خواست. موسی او را مشت زد و او بمرد. آن گاه (موسی) گفت: این کار شیطان بود. به راستی او آشکارا دشمنی گمراه کننده است. (اکثر ترجمه‌ی این آیه از جناب عابدالجابری است)

ادامه‌ی داستان حضرت موسی در این آیات پی گرفته می شود. دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا: موسی در زمانی وارد شهر شد که زمان بی خبری مردم بود. مراد از شهر، مصر است. در هنگام بی خبری زمانی است که مردم عموماً در حال استراحت بودند. مانند عصر که عادتاً مردم کسب و کار را رها کرده و به استراحت می پردازند.

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ: در این حین دو نفر را می بیند که با هم درگیر شدند. مراد از يَقْتَتِلَانِ درگیری فیزیکی است. هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ: یکی از دو طرف دعوا، تابع دین موسی بود، و دیگری دشمن دین او. با توجه به این که موسی هنوز پیام خود را ابلاغ نکرده بود، مراد از شیعه‌ی او فردی از بنی اسرائیل است که پیرو دین موسی بود. دین توحید که آئین ابراهیم، اسحاق، یعقوب، و ... بود. و مراد از دشمنش، تابع روش فرعون است، که به آن‌ها قبطی می گفتند.

فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ: در حین درگیری، شیعه‌ی دین موسی از او طلب نصرت بر دشمنش می کند.

فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ: وَكَزَ را جوهری چنین معنا کرد: الجوهري قال «٩٠١/٣»: «وَكَزَهُ مَثَلُ نَكَزَهُ، أَيُّ ضَرْبِهِ وَدَفْعِهِ. وَ يُقَالُ: وَكَزَهُ أَيْضاً: ضَرْبُهُ بِجَمْعٍ يَدُهُ عَلَى ذِقْنِهِ». موسی برای حمایت از مؤمن، ضربه‌ای به دشمن وارد کرد. بر اثر این ضربه دشمن مرد.

قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ: موسی پس از این اتفاق فهمید که خطا کرده است. فعلِ خود را عملِ شیطان نامید. این که مفسّرین متوسّل به توجیهات برای این شده‌اند که موسی فعلش خطا نبود و ...، از ظهور آیه به دور است. موسی فعل خود را منسوب به اغوای شیطان می‌داند، و شیطان را چنین توصیف کرد که او دشمنی آشکاری با انسان دارد. از آیه‌ی بعد به وضوح برمی‌آید که موسی کارش را خطا و نیازمند مغفرت الهی می‌داند. البته که موسی می‌دانست کار او تبعات بسیاری از سوی قبطیان نیز برایش دارد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (١٦)

گفت: خدایا به خویش ستم کردم، مرا ببامرز. (خداوند) او را آمرزید، چرا که او آمرزنده‌ای بسیار مهربان است.

هنر پیامبران برخورد واقعی و صادقانه با خود است. موسی که دارای حکمت و علم بود (آتیناهُ حُكْمًا وَعِلْمًا)، بر خود غرّه نبود، گمان نمی‌کرد که چون موسی است خطا نمی‌کند. بلکه بلافاصله پس از کشتن قبطی فهمید که خطا کرده است. تفاوت انبیاء با دیگر انسان‌ها در همین است. ما خطا می‌کنیم، اما آن قدر بر خود می‌بالیم که هزار توجیه برای خطایمان می‌بافیم. موسی که به اشتباهش واقف شد، گفت: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي؛ خدایا بر خود ظلم کردم، مرا ببخش و ببامرز. کلام بدین صراحت را چگونه مفسّرین حمل بر ترک اولی و مانند آن کرده‌اند؟! حقّاً که موجب تحیر است. دلیل این است که قرآن را بدون پیش‌فرض نمی‌خوانند. به قرآن با گزاره‌های ذهنی بسیار ورود پیدا می‌کنند. یکی

از این گزاره‌ها عصمت پیامبران است. این که پیامبران عصمت دارند یا خیر، و این که تعریف عصمت چیست را باید از قرآن آموخت. نه این که آموخته‌ی خود را در قرآن پیدا کنیم! و هر جا تطابق نیافت، به جای شک در باور پیشینمان، آیات قرآن را توجیه کنیم! مانند این گزاره بسیار زیاد است. الحقّ موجب تعجّب بسیار است، که مسلمان باورهایش را از تقلید و پیشینیان اخذ کند، و از قرآن که قطعی‌النصّ است نجوید.

فَقَعَّرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ: پس از این که موسی به تقصیر خود معترف شد، و طلب بخشش کرد، خداوند او را آمرزید؛ چرا که او بسیار پوشاننده و آمرزنده است. او بسیار مهربان است.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): أَحَبُّ الْكَلَامِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يَقُولَ الْعَبْدُ وَهُوَ سَاجِدٌ إِنَّنِي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ثَلَاثًا.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۷۴ / بحار الأنوار ج ۸۳، ص ۲۱۷

محبوب‌ترین گفتار نزد خداوند متعال آن است که بنده در حال سجده سه مرتبه بگوید: إِنَّنِي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷)

(موسی) گفت: خدایا، به پاس آن که بر من نعمت ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان بزهکاران نخواهم بود.

موسی نعمت‌های بیشمار خداوند را با خود مرور کرد. از کودکی او را در مهر و مراقبت پروریده بود. جاننش را در طفولیت حفظ کرد، نزد فرعون و آسیه او را پروراند، مادر را به او برگرداند، او در آسایش و رفاه رشد کرد و بالغ شد. از این که خطایی آشکار کرد و قبطی را کشت شرمسار شد. نعمت آمرزیده شدنش را یاد آورد. و با خدای خود مناجات کرد: رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ. خدایا به پاس نعمت‌های بسیار که بر من ارزانی داشتی، هرگز از ستمکاران و مجرمان حمایت نخواهم کرد.

فَأُصْبِحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸)

در آن شهر ترسان و نگران و اندیشناک می‌گشت، ناگاه همان که دیروز از او یاری خواسته بود باز از او (علیه قبطی دیگری) فریادخواست! موسی به او گفت: حَقًّا که تو در گمراهی آشکاری هستی.

موسی پس از آن اتفاق، ترسان و نگران شد. دیگر به قصر بازنگشت. شب را در شهر در حالی که بر حال خود اندیشناک و نگران بود صبح کرد. همان مردی را که دیروز او را به یاری طلبیده بود دوباره مشاهده کرد. او دوباره از موسی طلب نصرت بر علیه قبطی دیگری کرد. موسی او را توبیخ کرد که تو دنبال نزاع و درگیری هستی. حَقًّا که تو در گمراهی آشکاری هستی!

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمَصْلُحِينَ (١٩)

چون موسی خواست به دشمن هردویشان حمله‌ور شود، گفت: موسی، می‌خواهی مرا بکشی، چنان که دیروز یکی را کشتی؟! جز این نمی‌خواهی که در زمین زورگو باشی، و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی.

البَطْشُ: تناول الشئ بصولة، قال تعالى: وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ «الشعراء: ١٣٠» يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى «الدخان: ١٦» وَلَقَدْ أُنذِرَهُمْ بَطْشَتَنَا «القمر: ٣٦» إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ «البروج: ١٢» يقال: يد بَاطِشَةً. (مفردات راغب)

در مرجع ضمیر قال دو نظر هست، نظر مشهور این است که گوینده همان شخصی است که دو روز پیاپی تظلم‌خواهی از موسی کرد. قول دیگر این است که گوینده همان عَدُوٌّ لَهُمَا است. داستان چنین است که موسی پس از نصرت‌خواهی دوباره‌ی آن شخص عصبانی شد و او را ملامت و توبیخ کرد. اما در نهایت تصمیم گرفت که به او کمک کند. برای همین سویشان حمله‌ور شد. بنابراین نظر اول دوست موسی گمان کرد که موسی می‌خواهد به او حمله کند. چرا که او را ملامت کرده بود. بنابراین نظر دوم دشمنشان گمان کرد که موسی به سویش حمله‌ور شده است. قول اول از دو جهت ترجیح دارد: اول این‌که بعید است قبطی دوم از دیروز تا آن لحظه از قاتل قبطی اول مطلع شده باشد، و به موسی یادآور شود که دیروز نیز کسی را کشته است: یا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ. دوم این‌که مکالمه میان موسی و شخص تظلم‌خواه است، نفر سوم در مکالمه از سیاق به دور است. بنابراین احتمالاً با اعترافی که دوست موسی کرده است، قبطی دوم از جریان قتل دیروز مطلع گشته، نزد فرعونیان رفته، و خبر آن را داده است.

إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ: در ادامه دوست موسی به او می گوید: تو می خواهی در زمین زورگو و ستمگر باشی! تو نمی خواهی که از انسان های صالح روی زمین باشی!

فارغ از گوینده ای این کلام، کاری که موسی کرده است بسیار عجیب است. او روز قبل یک انسان را کشته، فهمیده که خطا کرده است، از خطایش طلب مغفرت کرده، فردایش در همان موقعیت قرار می گیرد، شخص تظلم خواه را توبیخ و شتمات می کند، اما در نهایت تصمیم می گیرد که دوباره بر دشمن حمله ور شود، و چه بسا در نزاع دوباره مرتکب قتل شود! دقت بفرمایید که درباره ی قتل سخن می گوئیم، نه فعلی ساده که انسان ها بارها در طول عمر تکرار می کنند. موسی به دو جهت می داند که این فعل خطاست: اول اعتراف دیروزش، و دوم شتمات مردی که تابعش بود؛ اما باز نمی تواند خود را کنترل کند. برداشتی که عرض شد از دو جهت حائز اهمیت بسیار است:

۱. نگاه ما نسبت به انبیاء تخیل و عاری از حقیقت است.

۲. خطاها گاه ریشه در شاکله دارد، این چنین اشتباهات به سادگی از میان نمی رود. گاه سال ها مجاهدت، و معرفت می طلبد. بعید نیست که موسی شاکله ی تندخویی داشت، و برای همین زود از کوره درمی رفت، در داستان او این خصوصیت بارها مشاهده شد. مانند وقتی که از طور برگشت، و مردم در نبود او گوساله پرست شدند، او سراغ هارون رفت و با تندی یقه ی او را چسبید: وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخِيهِ يُجْرُهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (اعراف، ۱۵۰).

نگاه ما به داستان های قرآنی اگر شنیدن تاریخ باشد، کم ترین بهره را خواهیم داشت. در این داستان یا به توجیح فعل موسی می پردازیم، و آن را با هزار سخن با عصمت پنداری سازگار می کنیم. یا در جان موسی را سرزنش کرده و عبور می کنیم. اما قرآن برای هدایت ماست نه موسی! می توان در شنیدن داستان موسی و قبطی، به منشاء صفات و افعال آگاهی یافت، در خود جست و جو کرد، و دید که چه بسیار افعال و صفاتی که از ما سر می زند، و در ما رسوخ کرده است، و باید برای رهایی از رذائل چه کرد.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (٢٠)

مردی از دورترین جای شهر شتابان آمد، گفت: موسی، سران درباره‌ات رایزنی می‌کنند تا تو را بکشند، (از شهر) خارج شو که من خیرخواه توام.

در این حین شخصی از منطقه‌ای خارج از شهر شتابان سوی موسی آمد. به موسی گفت: سران و بزرگان درباره‌ات جلسه گذاشته‌اند، می‌خواهند تا تو را به قتل برسانند. به سرعت از شهر خارج شو. من خیر تو را می‌خواهم.

در تطبیق این مرد احتمالاتی داده شده است. مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان او را مؤمن آل‌فرعون حزیل می‌داند. در سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۸ وصف مؤمن آل‌فرعون آمد: وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ.

الباقر (علیه السلام): بَلَغَ فِرْعَوْنَ خَبْرَ قَتْلِ مُوسَى (علیه السلام) الرَّجُلَ فَطَلَبَهُ لِيَقْتُلَهُ فَبَعَثَ الْمُؤْمِنُ إِلَى مُوسَى (علیه السلام) إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.

تفسیر اهل‌البیت علیهم‌السلام ج ۱۱، ص ۱۷۸ / بحار‌الأنوار ج ۱۳، ص ۲۷

خبر این‌که موسی (علیه‌السلام) کسی را کشته است به فرعون رسید، پس افرادی را به دنبال او فرستاد تا او را بکشند؛ اما مؤمن آل‌فرعون قاصدی را نزد موسی (علیه‌السلام) فرستاد [تا او را از توطئه‌ی فرعون باخبر ساخته و وی را تشویق نماید تا از شهر خارج شود] که إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱)

آن‌گاه از شهر ترسان و نگران برون شد، گفت: خدایا مرا از این مردم ستمکار برهان.

موسی که از تصمیم فرعونیان مطلع شد، بلافاصله شهر را ترک کرد. اما حالش دگرگون بود. ترسان و نگران بود. نه می‌دانست کجا برود، و نه می‌دانست چه چیز در انتظارش است. از خداوند خواست تا او را از شرّ ستمکاران نجات دهد.

آیات ۲۲ تا ۲۸:

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲)

چون روی سوی مدین نهاد گفت: امید است که پروردگارم مرا به مسیری درست راهنمایی کند.

موسی که از مصر گریخت، تصمیم گرفت تا سوی مدین رود. مدین چند روزی تا مصر فاصله داشت، و دیار شعیب نبی بود. از سیاق آیه چنین برمی آید که موسی راه مدین را بلد نبود. عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ را بهتر است به معنای مسیر صحیح و درست مدین تطبیق کرد. تا این که به معنای صراط مستقیم دانست. موسی در این مسیر که هیچ آشنایی با آن نداشت، از خداوند راهنمایی خواست، تا راه درست مدین را به او بنمایاند.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳)

چون به چاه آب مدین رسید، گروهی از مردم را دید که دام‌های خود را آب می‌دهند. دو زن را در کناری دید که گوسفندان‌شان را باز می‌داشتند. موسی به ایشان گفت: شما این جا چه می‌کنید؟ گفتند: ما آب نمی‌دهیم تا شبانان رهمی خود را بازگردانند؛ و پدر ما پیری کهنسال است.

دُدَّتُهُ عَنْ كَذَا أُذُوْدُهُ. قَالَ تَعَالَى: وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ «القصص: ۲۳» أي تطردان ذوداً.

الرَّعْيُ: في الأصل حفظ الحيوان إما بغذائه الحافظ لحياته، وإما بذب العدو عنه. يقال: رَعَيْتُهُ، أي حفظته. (مفردات راغب)

در نزدیکی‌های مدین موسی به چاه آب شهر رسید. چاهی که برای سقایت دام‌ها بود. مشاهده کرد که مردم مدین رمه‌های خود را در کنار چاه می‌آورند و سیرابشان می‌کنند. در کناره‌ای دو زن را دید که منتظرند و گوسفندانشان را از شتاب به سوی آب منع می‌کنند. سوی ایشان رفت و پرسید: این جا چه می‌کنید؟ چرا صبر کرده‌اید و گوسفندانتان را آب نمی‌دهید؟ در پاسخ موسی گفتند: پدر ما مرد سالخورده‌ای است، توان این که خود گوسفندان را برای آب دادن بیاورد ندارد. این مسئولیت برعهده‌ی ماست. اما ما صبر می‌کنیم تا دیگر شبانان رمه‌هایشان را سیراب کنند و بروند، سپس گوسفندانمان را آب می‌دهیم.

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴)

پس موسی گوسفندانشان را آب داد، و به سایه‌ای پناه برد. گفت: خدایا من به هر خیری که برایم بفرستی نیازمندم.

موسی که حال زنان و شتاب گوسفندان را دید، خود گوسفندان را برد و آب داد. پس از آن به سایه‌ای پناه برد و کناره گرفت. با خدای خویش مناجات کرد: رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛ او باید پس از روزها در راه بودن، گرسنه، تشنه، و خسته باشد. با حالی که از مصر گریخته قاعدتاً نباید توشه‌ای چندانی همراه می‌داشته است. بنابراین از خدای خود طلب خیر کرد. ابراز نیازش را به خدای خود بیان کرد.

آنچه در این سقایت قابل تأمل است رفتار موسی است. پس از سقایت، بلافاصله از زنان فاصله می‌گیرد، در حالی که گرسنه و خسته است. نه درونش مایل به ادامه‌ی گفتار با ایشان می‌شود، نه طلب حاجتی از آنان می‌کند. با این‌که ایشان از شرایط پدرشان گفتند، قاعدتاً باید او پرسش کند، و کلام را ادامه دهد. اما بدون هیچ سخنی به گوشه‌ای می‌رود.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (٢٥)

یکی از آن دو دختر در حالی که با حیا و آزرَم گام برمی داشت سَویش آمد و گفت: پدرم تو را می خواند، تا مزد سقایتی که برای ما کردی را بدهد. چون موسی نزد او رفت، و داستانِ خود را برای او تعریف کرد، (پدر دختران) گفت: بیم مدار، از مردمان ستمکار رهایی یافتی.

دختران که رفتار موسی را دیدند، تصمیم گرفتند او را نزد پدر ببرند. یکی از دختران نزد موسی آمد. تعبیر زیبایی در کریمه آمده است: تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ؛ راه رفتنش همراه با شرم و حیا بود. لطافت این تعبیر در این است که به مصداقی برای حیا اشاره نکرد، بلکه گام برداشتن او را همراه با آزرَم وصف نمود. به موسی گفت: إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا؛ پدرم تو را نزد خود می طلبد، تا پاداش محبتی که در حق ما داشتی را ادا کند. روشن است که دختران در آن فاصله نزد پدر نرفتند تا پیام او را به موسی رسانده باشند؛ بلکه مرادشان این بود که با ما نزد پدرمان بیا تا محبت را جبران کنیم. کلام این بانو نشان می دهد که در کلام نیز حیا داشته است. چرا که می توانست بگوید با ما بیا تا لطفت را جبران کنیم، اما ادبشان جز این را اقتضاء می کرد.

فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: داستان تلخیص شده است. موسی دعوت ایشان را پذیرفت و با آن ها روانه شد. چه بسا دعوت دختران را اجابت درخواستش از خدا دید: رَبُّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ. هنگامی که نزد شعیب رسید، داستانش را به طور کامل برای او تعریف کرد. حتی ترس و حزنی که در جانش بود را برای شعیب بازگفت. برای همین است که شعیب برای دلداری دادن او گفت: دیگر بیمناک مباش، تو دیگر از شر ظالمان در امان هستی. دست آن ها در مدین به تو نخواهد رسید.

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (٢٦)

یکی از آن دو دختر گفت: پدر جان او را استخدام کن. چرا که بهترین کسی که می‌توان اجیر کرد آن است که نیرومند و امین باشد.

یکی از دختران به پدر گفت: پدر جان او را اجیر کن و استخدام کن. دلیل پیشنهادش را چنین بیان کرد: إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛ بهترین شخصی که می‌توان برای کار در نظر داشت، کسی است که اولاً قوی و نیرومند، ثانیاً امین و مورد اعتماد باشد. این هر دو صفت را دختران حین سقایت در موسی یافته بودند. او توانمندی خود را در سقایت گوسفندان نشان داده بود؛ و در کناره گرفتن از ایشان پس از سقایت، حیایش را که نشانه‌ی امین بودن است نیز آشکار کرد. کسی که خود بر مدار حیا و عفت است، حیا را به سرعت درمی‌یابد.

الكاظم (عليه السلام) - عَنْ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ قَالَ قَالَ لَهَا شُعَيْبٌ (عليه السلام) يَا بُنَيَّةُ هَذَا قَوِيٌّ قَدْ عَرَفْتَهُ يَرْفَعُ الصَّخْرَةَ الْأَمِينُ مِنْ أَيْنَ عَرَفْتَهُ قَالَتْ يَا أَبَتِ إِنِّي مَشَيْتُ قَدَامَهُ فَقَالَ امْشِي مِنْ خَلْفِي فَإِنْ ضَلَلْتُ فَأَرْشِدْنِي إِلَى الطَّرِيقِ فَإِنَّا قَوْمٌ لَا نَنْظُرُ فِي أَدْبَارِ النِّسَاءِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۹۰ / من لا یحضر الفقیه ج ۴، ص ۱۹

یا أَبْتَ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ؛ شعیب (علیه السلام) از دخترش پرسید ای دختر جانم! او نیرومند است، [این را] از برداشتن آن سنگ از در چاه دانستی، از کجا دانستی که او امین است؟ دخترش گفت: «ای پدر! هنگام آمدن به اینجا من پیش روی او حرکت می‌کردم که گفت: «پشت سر من بیا و اگر راه را گم کردم مرا آگاه کن و راه را بگو! زیرا ما جماعتی هستیم که به پشت زنان نمی‌نگریم».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أُمَمْتُ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٢٧)

شعیب گفت: می‌خواهم یکی از دخترانم را به همسری تو درآورم، به شرط آن‌که هشت سال برای من کار کنی، و اگر خدمتت را به ده سال رساندی، اختیار و لطف توست. نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم. ان‌شاءالله مرا از شایستگان خواهی یافت.

شعیب به موسی گفت: اگر پذیری که هشت سال در خدمت من باشی و برایم کار کنی، یکی از دخترانم را به عقد تو درخواهم آورد. اگر مایل بودی به جای هشت سال، ده سال برای ما کار کن. این دیگر از لطف و محبت توست. این را هم بدان که مرا از نیکان خواهی یافت، من کسی نیستم که بر تو سخت بگیرم.

الباقر (علیه السلام) - ... أَنَّهُ قَالَ ... قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أُمَمْتُ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ فَرَوَى أَنَّهُ قَضَى أُمَّهُمَا لِأَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يَأْخُذُونَ إِلَّا بِالْأَفْضَلِ وَ التَّمَامِ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۹۲ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۴۱

امام باقر (علیه السلام) - فرمود: شعیب (علیه السلام) به موسی (علیه السلام) گفت: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجَجٍ فَإِنْ أُمَمْتُ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ». نقل است که موسی (علیه السلام) ده سال تمام برای شعیب (علیه السلام) چوپانی کرد؛ زیرا انبیای الهی کار ناقص انجام نمی‌دهند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (٢٨)

موسی گفت: این عهدهی میان من و توسست که هر کدام از زمان‌ها را به اتمام رسانیدم، اجباری بر من نباشد؛ خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است.

موسی با این کلام استخدام شدن نزد شعیب را پذیرفت. به شعیب گفت: عهد و قراری میان من و تو باشد. هشت یا ده سال را که به اتمام رسانیدم دیگر دینی بر عهده‌ام نباشد. تو نیز مرا به بیش از آن وانداری. حال نمی‌دانم که کدامین زمان را در خدمت تو خواهم ماند، اما اگر هشت سال ماندم، مرا به بیشتر وانداری. میان من و تو خدا گواه باشد. **اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ**، وکیل بودن خداوند بر آنچه می‌گوییم، گواه گرفتن خداست. یعنی امور خود من جمله گفتار و قرارمان را به او بسپاریم، به او که بسپاریم هیچ‌کدام از آن تخطی نخواهیم کرد.

ابن عباس (رحمة الله عليه): **وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ** أَيْ شَهِيدٌ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۱۹۶ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۲۲

ابن عباس (رحمة الله عليه): **وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ**؛ یعنی خداوند شاهد اتفاقات بین من و توسست.

آیات ۲۹ تا ۴۲:

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ
مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹)

چون موسی مدت را به پایان برد، با خانواده‌اش روانه شد. از جانب کوه طور آتشی بدید، به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم، شاید از آن خبری برایتان آورم، یا اخگری از آتش، تا بدان گرم شوید.

آنس یعنی احساس بالشیء، من جهة یونس بها.

جذوة: وردت کلمه جذوة في القرآن مرة واحدة في قصة موسى عليه السلام و بمعناها القبس: إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِنْهَا بِقَبَسٍ. المتبادر من الجذوة والجمرة والشهاب: قبس النار.
تَصْطَلُونَ یعنی باشرها، استدفاً. گرم شدن با آتش.

موسی پس از اتمام زمان معهود با شعیب -که در روایات اتمام ده سال آمد-، با خانواده‌اش از نزد شعیب روانه شد. قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ، یعنی مدت مورد توافق با شعیب را به پایان رسانید. مشابه این آیه در سوره‌ی نمل خوانده شد: إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُم مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. (آیه ۷)
موسی و خانواده‌اش، در شبی تاریک و سرد در مسیر گم می‌شوند. در نزدیکی وادی طوی، در طور سینا، موسی از دور شعله‌ای نورانی و افروخته دید. به ایشان گفت: اندکی درنگ کنید، نزد آتش بروم، شاید بتوانم شعله‌ای بیاورم تا گرم شوید، یا کسی را آن‌جا پیدا کنم، تا راهنماییمان کند، و مسیر را پیدا کنیم.

همان‌طور که در سوره‌ی نمل بیان شد، نحوه‌ی بیان موسی نشان می‌دهد که خانواده‌اش نور را مشاهده نکرده بودند، چرا که گفت: إِنِّي آنَسْتُ نَارًا...، اگر ایشان هم می‌دیدند، می‌گفت: نور را می‌بینید؟! یعنی با اشاره‌ی مستقیم سخن می‌گفت،

نه به صورت نکره: نَارًا. بنابراین به احتمال قوی، رؤیت موسی، کشف است، نه رؤیت با سر. از ادامه‌ی داستان هم تأیید مکاشفه بودن این فقره به دست می‌آید.

الصَّادِق (علیه السلام): لَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ نَحْوَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أخطأَ الطَّرِيقَ لَيْلًا فَرَأَى نَارًا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۰۰ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۲۳

امام صادق (علیه السلام): لَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ [زمانی که] موسی (علیه السلام) ده سال را پشت سر گذاشت و با خانواده‌اش عازم بیت المقدس شد، راه را گم کرد و شبانه از مسیر منحرف شد، و به بیراهه رفت. در این هنگام از دور آتشی دید.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (۳۰)

چون به آتش رسید، از کناره‌ی آن وادی خجسته، در بقعه‌ای مبارک، از آن درخت ندایی دریافت: ای موسی، منم خدای یکتا، پروردگار هستی.

شَاطِئُ الْوَادِي: جانبه، قال عزوجل: نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ «القصص: ۳۰». (مفردات راغب)

در سوره‌ی مریم مشابه این آیه را خواندیم: وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَيْنَاهُ نُجَيْيًا (آیه ۵۲). اکثر مترجمین ایمن را سمت راست معنا کرده‌اند. با این که صحیح است، اما معنای دیگری نیز دارد، که اصل واژه و دقیق‌تر است. در کتاب

العین سرشار از خیر و برکت معنا شده است: الذی اتی باليمن والبركة. در مقایس نیز آمد: البركة. به نظر می‌رسد معنای اصلی واژه با سیاق آیه سازگارتر باشد. کوه طور همواره مبارک بوده است. برای جامعیت بحث به معنای لغت در کتاب شریف التحقيق نیز اشاره داشته باشیم:

التحقيق: هو قوة في خير مع زيادة. وهذا في قبال الشؤم وهو ضعف و ضعة في شر. سپس مرحوم مصطفوی می‌فرماید: معنای خیر و برکت از باب مجاز است. و معنای سمت راست یا از عبرانی و سریانی اخذ شده است، یا به جهت تناسب با معنای اصلی است. به این جهت که عموماً دست راست منبع قوت و حرکت است. شاطی همان‌طور که در مفردات آمد کرانه و کناره است.

موسی خانواده را ترک کرد و با امیدی سوی آتش رفت. نزدیک آتش که رسید از کرانه‌ی مبارک، در سرزمینی خجسته (وادی طوی در طور سینا) از درختی ندایی دریافت. ندایی که در قلبش طلوع کرد این بود: یا مُوسى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ. در سوره‌ی طه این فراز کامل‌تر بیان شد: إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى، إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي، إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى، فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (آیات ۱۲ تا ۱۶).

توحید بر جان موسی عرضه شد. خدا بر قلب او تجلی یافت. خدای احدی که پروردگار همه‌ی هستی است. جلوه‌های توحیدی از این کشف برای موسی آغاز گردید.

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱)

چوب‌دستی‌ات را بیفکن، چون آن را دید که به‌سان ماری حرکت می‌کند، رویش را برگرداند و پشت سرش را هم نگاه نکرد! (خطاب کردیم:) موسی پیش‌آی و نترس، تو در امانی.

اهتز: اذا تحرك (شمس العلوم). التحريك الشديد (مفردات)

جان: ضرب من الحيات.

مدبراً: پشت کردن.

يعقب: لم يعطف و لم ينتظر (مجمع‌البحرین، لسان‌العرب). به پشت سرش توجّه نکرد (ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن).

پس از طلوع توحید در قلب موسی، خداوند او را متوجّه معجزاتی کرد. به او فرمود: عصا یا همان چوب‌دستی‌ات را ببنداز؛ موسی چنین کرد، ناگاه دید که چوب‌دستی‌اش شبیه ماری شد، که به شدّت می‌جنبید و حرکت می‌کند؛ ترسید، رویش را برگرداند، و سعی کرد متوجّه مار نباشد! خداوند باز به او خطاب کرد: موسی نترس! وقتی نزد و پیشگاه من هستی نباید ترس در تو راه داشته باشد. تو اینک از امان‌یافتگانی؛ زین پس در آرامش خواهی بود. این کلام در واقع اثری تکوینی بر جان موسی داشت، کلام خدا فعل اوست. مگر نه ترس با کلام و دستور رفع نمی‌شود.

در سوره‌ی نمل این آیه آمد، تنها انتهای آیه تفاوت داشت: وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ. (آیه ۱۰)

اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲)

دستت را در گریبان فروبر، تا سپید و بی هیچ نقصی برون آید، و دست خود را سوی خویش به هم آر (دست خود را بر سینه‌ات بگذار) تا از ترس رها شوی؛ این دو حجت روشن از پروردگار توست تا سوی فرعون و مهتران او روی؛ آنان مردمانی نافرمانند.

الجَنَاحُ: جناح الطائر، يقال: **جُنِحَ الطائرُ**، أي كُسِرَ جناحه. قال تعالى: وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ «الأنعام: ۳۸». و سمي **جانبا الشيء جَنَاحاه**، فقليل جناحا السفينة، و جناحا العسكر، و جناحا الوادي، و جناحا الإنسان لجانبيه، قال عزوجل: **وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ** «طه: ۲۲» أي جانبك. **وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ** «القصص: ۳۲» عبارة عن اليد، لكون الجناح كاليد، و لذلك قيل للجناحي الطائر يداه.

الرهبة نوع من خوف الله تعالى **يتضمن الخشية**. و قد أجاد الراغب بقوله: **مخافة مع تحرز واضطراب**.

معجزه‌ی بعدی که خداوند به موسی ارزانی داشت در این آیه بیان شد. خداوند به او فرمود: دستت را در گریبان فروبر، وقتی دستت را برون آوری، آن را سپید و درخشان خواهی یافت، بی آنکه نقص و بیماری در دستت رخ داده باشد.

اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ: جناح همان دست است. رهب ترسی است که همراه با خشیت باشد. ترجمه‌ی این فقره چنین است: دستانت را بر سینه‌ات بگذار تا ترس از تو دور شود. در معنای این عبارت احتمالات متعددی در تفاسیر بیان شده است. برخی آن را نیز معجزه‌ای انگاشتند، که به واسطه‌ی آن ترس از موسی می‌رفت. برخی آن را توصیه‌ای به موسی دانستند. با این توضیح که وقتی عصا مار شد، ترسید و دستانش را گشود، به او گفته شد: ترس، دستانت را جمع کن. روشن است که این وجه درست نمی‌باشد، چرا که پس از دست در گریبان بردن گفته شده است. مرحوم علامه بعید

نمی‌دانند که به معنای خشوع و تواضع باشد، چرا که حال فروتنان دست بر سینه گذاشتن است، و حال متکبران دستانی گشوده. عبارت ایشان در المیزان چنین است:

و لا یبعد أن یكون المراد بالجملة الأمر بأن يأخذ لنفسه سيماء الخاشع المتواضع فإن من دأب المتكبر المعجب بنفسه أن یفرج بین عضديه و جنبیه كالتمطي في مشيته فيكون في معنى ما أمر الله به النبي ص من التواضع للمؤمنين بقوله: «وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»: الحجر: ٨٨ على بعض المعاني.

احتمال دیگری نیز می‌توان داد که قابل تأمل است؛ این که مراد عزم جدی موسی بر مأموریتش باشد. و از باب تمثیل دست جمع کردن و برهم نهادن گفته شده باشد. در نتیجه مراد این است که کمر همت ببند و سوی فرعون حرکت کن؛ و در این مسیر ترس به خود راه مده.

فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ: این دو معجزه‌ای که به تو عطا شد، دو حجت بالغ و روشنی است از جانب پروردگارت، تا با آنها سوی فرعون و مهتران او بروی؛ اینان مردمانی‌اند فاسق و نافرمان، که عصیان و تکبر را به نهایت رسانده‌اند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (٣٣)

موسی گفت: خدایا من یکی از آنان را کشته‌ام، می‌ترسم مرا بکشند.

موسی سپس خطاب به خداوند گفت: من در گذشته یکی از قبطیان را کشته‌ام، از این که برای مجازات مرا به قتل برسانند بیمناکم.

موسی با خدای خود واقعی و صادق است. از همه‌ی حالاتش با خداوند سخن می‌گوید. چرا که می‌داند خداوند علیم بذات الصدور است. چیزی در نهان انسان نیست که او نداند یا بتوان مخفی کرد. پس از این که خداوند به او معجزاتی عطا می‌کند، و قلبش را برای این مسئولیت محکم می‌کند، باز از بیمی که در دل دارد حرف می‌زند. خود را نمی‌پوشاند. درس بسیار مهمی برای ماست.

وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴)

و زبانِ برادرم هارون از من شیواتر است، او را با من بفرست تا یاورم باشد و مرا تصدیق کند؛ چرا که می‌ترسم تکذیب کنند.

الرَّءُءُ: الذي يتبع غيره معيناً له. قال تعالى: فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي «القصص: ۳۴». و قد أَرَدَ أَه. (مفردات راغب)

موسی برای این که جانش آرام گیرد، از خداوند درخواستی می‌کند. از خداوند طلب می‌کند که برادرش هارون را با او همراه کند تا یاور و همراهش باشد. چرا که زبان هارون را نسبت به خود، بلیغ‌تر و شیواتر می‌دانست. هارون را طلب می‌کند تا کسی باشد که او را در دشواری‌ها تصدیق کند. از ترس دیگرش نیز سخن می‌گوید؛ این که می‌ترسد تا فرعونیان او را تکذیب کرده و دروغگو شمارند.

در سوره‌ی شعراء خواندیم: قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ، وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَ لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ، وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ. (آیات ۱۲ تا ۱۴)

با توجه به آیات سوره‌ی شعراء، موسی چنین فکر می‌کرد که وقتی تکذیبش کنند، و بار قتل‌ی هم که مرتکب شده بر گردنش باشد، نخواهد توانست مأموریت و ابلاغش را به طور کامل به انجام رساند. بنابراین هارون که این فشارها رویش نیست، و در گفتار هم شیواتر از موسی است، می‌تواند یار و همراهش باشد.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعُكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)

فرمود: تو را با برادرت استوار سازیم، و به شما چیرگی‌ای عطا کنیم تا به شما دست نیابند؛ شما و پیروانتان با آیات ما پیروز خواهید بود.

در پاسخ درخواست موسی، خداوند فرمود: سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ؛ بازوانت را به واسطه‌ی هارون محکم می‌گردانیم. کنایه است از این‌که تو را با هارون استوار و محکم می‌گردانیم.

نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا: تو و هارون را سلطنت و غلبه‌ای بر ایشان خواهیم داد که نتوانند بر شما دست یابند. یعنی شما را چنان مؤید می‌گردانیم، که آن‌ها با تمام قدرتشان نتوانند بر شما فائق آیند.

بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعُكُمَا الْغَالِبُونَ: آری شما را به واسطه‌ی آیات و معجزاتی که عطایتان کردیم پیروز بر ایشان خواهیم گرداند. آیات را می‌توان متعلق به یَصِلُونَ دانست، که در اکثر ترجمه‌ها و تفاسیر آمده است. در این صورت معنا چنین می‌شود: تو و هارون را به واسطه‌ی آیاتمان چیرگی عطا کردیم. و می‌توان متعلق به الْغَالِبُونَ دانست، که ما در ترجمه لحاظ کردیم. به زعم ما معنای دوم با سیاق سازگارتر است. مرحوم علامه به هر دو وجه در کریمه اشاره می‌کنند، و معنای اول را ترجیح می‌دهند؛ عبارتشان چنین است:

قد ظهر بذلك أن السلطان بمعنى القهر و الغلبة و قيل: هو بمعنى الحجة و الأولى حينئذ أن يكون قوله: «بِآيَاتِنَا» متعلقا بقوله: «الْغَالِبُونَ» لا بقوله: «فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا» و قد ذكروا في الآية وجوها آخر لا جدوى في التعرض لها.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (٣٦)

چون موسی آیات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز سحری ساختگی نیست؛ ما هرگز در میان نیاکانمان چنین چیزی نشنیده‌ایم.

موسی همراه هارون با قلبی که خداوند متعال استوارش ساخته بود، و معجزاتی که به او عطا شده بود، سمت فرعون و فرعونیان رفت. آن‌ها پس از این که معجزات موسی را دیدند، زبان به تهمت گشودند و گفتند: ما هذا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ؛ این کارها که موسی انجام می‌دهد همگی سحری است ساختگی. مُفْتَرٍ به معنای کذب است. در کریمه به این معناست که او از پیش خود به این توانایی‌ها دست یافته است. کارهای او معجزه نیست، بلکه سحری است خودساخته. سپس ادامه دادند: سخن و دعوت او در گذشتگانمان نیز نبوده است؛ علاوه بر این که برای ما تازگی دارد، از نیاکانمان هم چنین سخنانی نشنیده‌ایم.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (٣٧)

موسی گفت: پروردگارم به کسی که هدایت را از نزد او آورده آگاه‌تر است، و آن‌که سرانجام این سرای از آن اوست؛ ستمکاران رستگار نمی‌شوند.

موسی در پاسخ تهمتشان گفت: خدا می‌داند که من فرستاده‌ی او هستم. اوست که مرا هدایت کرد، و اینک به سوی شما فرستاد تا هدایت او را به شما نیز برسانم. سرانجام من و شما در اختیار خداوند است. او می‌داند که عاقبت ما چه می‌شود. آری ظالمان تا بر ظلم خود باقی‌اند به رستگاری نخواهند رسید.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لأظنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (٣٨)

فرعون گفت: مهتران، جز خود الهی برای شما نمی‌شناسم، حال هامان بر گل برایم آتشی افروز، و بنایی بلند برایم بساز؛ شاید خدای موسی را ببایم! من او را از دروغگویان می‌پندارم.

الصَّرحُ: بیت عال مزوَّق، سمي بذلك اعتباراً بكونه **صَرْحًا** **عَنِ الشَّوْبِ** أي خالصاً. (مفردات راغب)

فرعون که تکبر در او ریشه دوانده بود، چنین پاسخ موسی را داد: ای بزرگان، من تنها یک اله برای شما سراغ دارم. غیر از خودم اله دیگری نمی‌شناسم! مراد فرعون از اله، وجهه‌ی الوهیتی بود که برای خود قائل بود. نه این‌که خود را خدا بداند.

فرعون به هامان گفت: با خاک و آتش خشت و آجر بساز. خاک را به واسطه‌ی آتش استوار ساز و آجر فراهم کن. با خشت‌ها برایم بنایی بلند بساز. می‌خواهم بر آن بنا روم و بینم خبری از اله موسی هست! به نظر می‌رسد کلام فرعون کنایه و جهت تمسخر موسی باشد. می‌گوید: برجی بلند برایم بسازید تا بالا روم و به آسمان نزدیک شوم، بینم آن‌جا خبری از خدای موسی هست! این‌جا که خبری از او نیست، شاید در آسمان‌ها از او اثری باشد. در جمع‌بندی فرعون گفت: **إِنِّي لَأُظَنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ**: من فکر می‌کنم موسی دروغگو است، و همه‌ی این سخنان را از خودش ساخته است.

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹)

فرعون و لشکریانش به ناحق در آن سرزمین تکبر ورزیدند؛ فکر می‌کردند به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند.

فرعون و تابعینش تکبر و گردن‌کشی را به نهایت رسانده بودند. کلام سخیف فرعون در آیه‌ی گذشته نمودی از استکبار اوست. استکبار اینان در مصر ناحق و ناروا بود. دلیل عبور از حد این بود که باور داشتند دنیا پایان کار است. احتمال ادامه‌ی حیات و بازگشت به سوی خداوند را نمی‌دادند. وقتی باور انسان چنین باشد، می‌تواند مرتکب هر جنایت و فجایعی در زندگی بشود. مراد از **ظَنُّوا**، گمان داشتن نیست، بلکه باور داشتن است.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاُنْظَرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (٤٠)

آنگاه او و لشکریانش را فرو گرفتیم و به نیل افکندیم؛ حال بنگر که سرانجام ستمکاران چه شد.

النَّهْيُ: إلقاء الشيء و طرحه لقلة الإعتداد به. (مفردات راغب)

سرانجام کار فرعونیان این شد که آنها را در رود نیل غرق کردیم. عبارت أَخَذْنَاهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ، نشان‌دهنده‌ی توبیخ خداوند و سرزنش روش زندگی این‌ها است. اینان را گرفتیم و در رود انداختیم! حال پیامبرم سرنوشت حالشان را نظاره کن. ببین که عاقبت کارشان چه شد.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (٤١)

آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش می‌خوانند، و روز قیامت یاری نخواهند شد.

همان‌طور که مؤمنین می‌توانند در تقوا پیشوا شوند، ناباوران نیز می‌توانند تا پیشوایی در کفر و الحاد پیش روند. فرعونیان پیشوایان نامبارکی شدند که به آتش دعوت می‌کردند. این‌ها در روز قیامت هیچ یاری ندارند. تنه‌ایند و با باور و کرده‌شان روبرو خواهند شد.

وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (٤٢)

در این جهان از پی آن‌ها لعنت فرستادیم، و روز رستاخیز از دورشدگان‌اند. (عابدالجابری)

اللَّعْنُ: الطرد و الإبعاد على سبيل السخط، و ذلك من الله تعالى في الآخرة عقوبة، و في الدنيا انقطاع من قبول رحمته و توفيقه. **و من الإنسان دعاءً** على غيره. قال تعالى: **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** «هود: ١٨» **وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ** «النور: ٧» **لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ** «المائدة: ٧٨» **وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ** «البقرة: ١٥٩».

الْقَبِيحُ: ما ينبو عنه البصر من الأعيان، و ماتنبو عنه النفس من الأعمال و الأحوال. و قد قَبِيحَ قَبَاحَةً فهو قَبِيحٌ. و قوله تعالى: **مِنَ الْمَقْبُوحِينَ** «القصص: ٤٢» أي من الموسومين بحالة منكرة، و ذلك إشارة إلى ما وصف الله تعالى به الكفار من الرجاسة و النجاسة إلى غير ذلك من الصفات، و ما وصفهم به يوم القيامة من سواد الوجوه و زرقة العيون، و سحبهم بالأغلال و السلاسل و نحو ذلك. (مفردات راغب)

سرانجام ناگواری برایشان خواهد بود. از آتش بدتر لعنی است که در پی آن‌ها دائماً خواهد بود. لعن دوری از رحمت است. نهایت لعنت به **مِنَ الْمَقْبُوحِينَ** می‌رسد. مقبوح همان‌طور که راغب معنا کرده است وقتی است که انسان به خاطر زشتی، ناگواری، نحوست و مانند آن طرد شود. گویا حالش چنین می‌شود که هیچ کس مایل نیست به چنین شخصی حتی نگاه کند. انسانی که از رحمت الهی دور شود، و در تکبر افسارگسیخته شود، شامل لعنت می‌شود، و سرانجام از مطرودین خواهد بود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

پس از آن که نسل های پیشین را به هلاکت رساندیم، به موسی تورات را عطا کردیم. برای مردمان بینش، هدایت، و رحمت بود. شاید یاد کنند و پند گیرند.

پس از این که نسل هایی از اقوام گذشته را به هلاکت رساندیم، زمان موسی شد. به او تورات را عطا کردیم. مراد از قُرُونِ الْأُولَى می تواند اقوامی مانند نوح، عاد، ثمود، و فرعونیان باشد. در کریمه اوصافی برای تورات بیان می گردد:

بَصَائِرَ لِلنَّاسِ: بَصَائِر جمع بصیرت است. بصیرت هر آن چیزی است که باعث آگاهی و بینش می شود. مراد این است که در تورات حجت ها و ادله ی روشنی وجود دارد که موجب بینش انسان می شود.

هُدًى: تورات مانند دیگر کتب آسمانی برای هدایت مردم نازل شد.

رَحْمَةً: تورات سراسر رحمت است. تمامی احکام و دستورات مطرح شده در تورات، از باب رحمت خداوند به انسان است.

لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: خداوند متعال تورات را بر موسی نازل کرد تا مردمان با خواندن و عمل به دستورات آن، ذکر در جانشان طلوع کند، پند بگیرند و مسیر حق تعالی را انتخاب کنند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

آن‌گاه که رسالت را به موسی سپردیم، تو در کناره‌ی غربی (کوه طور) نبودی و از شاهدان نبودی. (در آن رویداد حاضر نبودی، ما آن را برای تو حکایت کردیم، چنین نبود که تو آن را از اهل کتاب شنیده باشی)

در آن هنگام که در کناره‌ی غربی کوه طور به موسی نبوت را سپردیم، تو شاهد و حاضر نبودی. مراد از قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ، امری است معهود که می‌توان به نبوت آن را تطبیق کرد. جَانِبِ الْغَرْبِيِّ مجمل است، امّا با استفاده از دیگر آیات، مراد سمت غربی کوه طور است که در آن مکان موسی به پیامبری مبعوث شد.

در این کریمه خطاب به پیامبر اکرم مطلب شگرفی بیان می‌شود. خداوند می‌فرماید: تو در آن زمان و مکان نبودی تا شاهد سپردن نبوت به موسی باشی. امّا با این وجود داستان موسی را دقیق‌تر از تورات برای مردم تعریف کردی. چنین نیز نبود که تورات بخوانی، یا از اهل کتاب این داستان را شنیده باشی.

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًّا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵)

(پس از موسی) نسل‌هایی را آفریدیم، روزگار زیادی بر آنان گذشت (و فراموش کردند)، تو در میان اهل مدین نبودی تا (از داستان موسی آگاه شوی و) داستان ایشان را (برای مردمان مکه) بیان کنی، ما هستیم که (داستان ایشان را برای تو) نازل کردیم.

الطول والقصر: من الأسماء المتضايقة كما تقدم. و يستعمل في الأعيان والأعراض كالزمان وغيره قال تعالى: **فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ** «الحديد: ۱۶» **سَبْحًا طَوِيلًا** «المزمل: ۷».

الشَّوَاءُ: الإقامة مع الإستقرار، يقال: تَوَى يَتَوَى تَوَاءً.

قال عزوجل: وَ مَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ. «القصص: ٤٥» و قال: أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ. «الزمر: ٦٠». و قال الله تعالى: فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ. «فصلت: ٢٤» أَدْخُلُوا أَبْوََابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ. «الزمر: ٧٢» وقال: النَّارُ مَثْوَاكُمُ. «الأنعام: ١٢٨». (مفردات راغب)

پس از دوران موسی، نسل‌های بسیاری را آوردیم و بردیم. روزگار و دوران طولانی بر ایشان گذشت. تو ای پیامبرم در میان اهل مدین حاضر و شاهد نبودی، تا آنچه آن روزگار واقع شد را ببینی، و برای مردم زمان خود نقل کنی. این‌که تو چنین داستان‌های پیشینیان را برای مردم بازگو می‌کنی، وحی ما بر توست، گویا خود آن‌جا بوده‌ای، و همه‌ی حوادث را مشاهده کرده‌ای.

آنچه عرض شد برداشت حقیر از کریمه بود، احتمالات دیگری در تفاسیر آمده است که از نقل آن‌ها پرهیز می‌کنم.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (٤٦)

تو در کرانه‌ی طور نیز نبودی، آن‌دم که (موسی را) ندا دادیم. (این آگاهی) رحمتی است از پروردگار تو، تا مردمی که پیش از تو بیم‌دهنده‌ای سويشان نیامد را هشدار دهی؛ باشد که یادآرند و پند گیرند.

پیامبرم تو در کرانه‌ی کوه طور هم حاضر نبودی، آن زمان که موسی را ندا دادم، با او سخن گفتم، و او را به پیامبری برگزیدم.

لَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لَتُنذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ: این اشراف و آگاهی را به تو عطا کردیم تا بدان مردم را بیم دهی. مردمانی که دیر زمانی است هشداردهنده و دعوت‌کننده‌ای به حق نداشته‌اند. با وجود تو چه بسا ایشان یادآرند و عبرت گیرند.

سه آیه‌ی ۴۴ تا ۴۶ بسیار خواندنی است. وصفی که از پیامبر ناحضر در داستان موسی، و آگاه به جوانب داستان پیشینیان بیان شده است شگرف است. عبارات و بلاغت آیات جان‌افزاست.

الرَّسُولُ (صلى الله عليه و آله) - سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيُّ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا قَالَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ بِالْفَيْ عَامٍ فِي وَرَقٍ آسٍ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى الْعَرْشِ ثُمَّ نَادَى يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي أَعْطَيْتُكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْأَلُونِي وَ غَفَرْتُ لَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُونِي فَمَنْ لَقِينِي مِنْكُمْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) عَبْدِي وَ رَسُولِي أَدْخَلْتُهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِي.
تفسیر اهل البيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۲۰ / بحار الأنوار ج ۳، ص ۱۲ / ثواب الأعمال ص ۱۰

سهل بن سعد انصاری گوید: «از پیامبر خدا (صلى الله عليه و آله) درباره این سخن خداوند پرسیدم: **وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا**؛ پیامبر (صلى الله عليه و آله) فرمود: «خداوند دو هزار سال پیش از آفرینش آفریدگان، بر روی برگ درخت آس (مورد) که آن را رویانیده بود نوشته‌ای را نوشت. و آن را بر روی عرش نهاد و ندا داد: «ای اُمّت محمد! (صلى الله عليه و آله) مهر و رحمت من بر خشمم پیشی گرفت؛ پیش از آنکه از من درخواستی کنید بر شما ببخشایم، و پیش از آنکه آمرزش جوید از شما درگذرم؛ پس هر که مرا دیدار کند، درحالی که گواهی دهد که معبودی جز من نیست و محمد (صلى الله عليه و آله) بنده و فرستاده من است، او را با مهر و رحمت خویش به بهشت در آورم».

وَلَوْ لَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

اگر نه این بود که به خاطر دستاورد گذشته‌شان مصیبتی به آنان رسد، گویند: (اگر به سزای کارهایی که در گذشته کرده‌اند، گرفتار مصیبتی شوند، گویند:) پروردگارا، چرا پیامبری سویمان نفرستادی تا آیاتت را پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم؟

ناباور همواره برای عقیده‌ی ناپاک و رفتار ناشایست، دست به دامان توجیه است. در کریمه بیان می‌شود که وقتی اینان دچار گرفتاری و مصائب می‌شوند، چه گرفتاری دنیوی و چه اخروی، می‌گویند: چرا رسولی سوی ما نیامد، تا ما نشانه‌ها و معجزات او را ببینیم و به او باور پیدا کنیم؟! حال این‌ها به جهت باور نادرست و اعمال ناصحیح است که دائماً بدان مشغول بودند. ما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ یعنی دستاوردی که از خود پیش فرستادند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْ لَا أَوْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ (۴۸)

چون حق از سوی ما برایشان آمد، گفتند: چرا مانند آنچه به موسی داده شد به او (محمد) داده نشده است؟ اینان به آنچه به موسی پیش از این داده شد کافر نشدند؟! گفتند: هر دو سحرند، یکدیگر را پشتیبانی می‌کنند، و هم‌چنین گفتند: ما همه‌ی آن‌ها را منکریم.

معارف حقّه برای ایشان نازل شد، اما آن‌ها دست از بهانه‌جویی نکشیدند. گفتند: چرا پیامبر ما شبیه موسی نیست؟! در این عبارت دو احتمال می‌توان داد: اول این‌که چرا نبی ما محمد دارای معجزاتی مانند موسی نیست؟ دوم این‌که چرا

قرآن مانند تورات یکباره و در الواحی نازل نشد؟ چرا در طول مدّت حدود ۲۰ سال به مرور نازل گردید؟ پاسخ خداوند به بهانه‌جویی آن‌ها این است: أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ؛ چنین نبود که پیش از شما در زمان موسی با این‌که این بهانه‌ها نبود، او را انکار کردند، و بدو ایمان نیاوردند؟! دلیل ناباوری در جان انسان است، نه در شرایط و احوال پیامبران.

در ادامه‌ی بهانه‌جویی‌ها گفتند: سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ؛ این هر دو قرآن و تورات، سحر هستند، برای همین است که اثرگذاری زیادی در مخاطب دارند. و هر دو یکدیگر را تأیید و معاضدت می‌کنند. چرا که دیدند قرآن کتب پیشینیان من جمله تورات را انکار نمی‌کند. و داستان‌های تورات را کامل‌تر و دقیق‌تر بیان می‌کند. چاره را در این دیدند که خود را خلاص کنند، برای همین با وقاحت گفتند: اصلاً ما هر دوی آن‌ها را قبول نداریم.

قُلْ قَاتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أُتْبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹)

بگو: اگر راست می‌گویید کتابی از سوی خدا بیاورید که رهنمون‌تر از آن دو باشد، تا از آن پیروی کنم.

خداوند متعال به بهانه‌جویی اینان پاسخ می‌دهد، می‌فرماید: شما که قرآن و تورات را قبول ندارید، و آن‌ها را سحر می‌دانید، خودتان کتابی از جانب خدا آورید، که از قرآن و تورات رهنمون‌تر باشد. اگر در ادعای خود صادق باشید، پاسختان به این محاجّه یا عدم توانایی و باورمندی به قرآن است؛ یا رفتن و آوردن کتابی بهتر از قرآن!

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰)

اگر تو را پاسخ ندادند، بدان که پیرو امیال خویش اند. کیست گم شده تر از آن که یکسر بدون کمترین آگاهی از سوی خدا پیرو امیالش است؟ خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند.

اینان پاسخ تو را نخواهند داد. فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ اگر تو را اجابت نکردند، یعنی هرگز به استدلال تو پاسخی نمی دهند. دلیل آن در آیه چنین بیان می شود: اینان یکسر پیرو امیال خوداند. خود را به دست لذت جویی و حرص سپرده اند. در این زیاده خواهی فرهنگ و رسانه نیز ایشان را شارژ می کند. نتیجه چنین می شود: مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ گمگشته ی در دنیا می شوند. چه کسی از ایشان گمگشته تر است؟ اینان که تابع مطلق امیال خوداند و در این سرسپردگی کوچک ترین آگاهی هم ندارند. آری إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ، کسانی که به خود ستم می کنند، هیچ گاه راه را پیدا نمی کنند.

مطلب فوق العاده ای در کریمه بیان شده است. دلیل ناباوری انسان در یک جمله بیان شد. انسان در دنیا برای این که به خیالش از رنج و ملال آسوده گردد، سراغ لذت جویی و حرص می رود. غافل از این که این دو خود عامل اصلی رنج و ملال هستند. نیروهای بیرونی و درونی (مکانیزم های برده گرا) نیز او را شارژ می کنند. طوری که اگر کسی بخواهد از این چرخه ی روتین و فاسد رها شود، گویا باید کوه را با مژگان چشم جابه جا کند. اندکند کسانی که بتوانند بر این سرسپردگی ناآگاهانه فائق آیند. توجّه کنیم که در آیه به این آگاهی اشاره شد: بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ؛ راه برون رفت از این چرخه، آگاهی مطلق است. هدایت از سوی خدا مراقبه ی دائمی همراه با آگاهی است. به مرور انسان به پس اعمال، صفات، و باورهایش آگاه می شود. و پس از آن است که می تواند بر آن ها فائق آید. بدون آگاهی محال است بتواند.

خوب است برای روشن تر شدن موضوع مثالی بزنیم. انسان نیاز به پوشاک دارد. پوشاک جهت حفظ بدن است. روزگاری انسان پوشاکش ساده و بر حسب نیاز واقعی بود. هر چه دنیا پیش آمد، اقتصاد سرمایه داری حکومت بیشتری

یافت. تا امروز که به یاری رسانه، فرهنگ، و تبلیغات، هزاران برند در صنعت پوشاک فعالیت می‌کنند. اگر انسان بر اساس نیاز واقعی لباس بپوشد، به چند لباس ساده و راحت بسنده می‌کند. آن وقت است که چرخه‌ی مالی برندها دچار اختلال می‌شود. بنابراین آن‌ها با ابزارهای گوناگونی که در اختیار دارند، انسان را وادار به خرید بیشتر می‌کنند. مکانیزم درونی نیز این جریان را یاری می‌کند. میل به دیده‌شدن و تحسین! همان فرهنگ و رسانه در عموم جامعه، فرهنگی را می‌سازند که باید پوشاک متنوع و متناسب با فضاهای گوناگون داشت. اگر چنین رفتار کرد، دیگران انسان را تحسین و تمجید می‌کنند. آن‌چه مثال زده شد، در همه‌ی ساحت‌های زندگی مانند خوراک، شغل، مسکن، حمل‌ونقل و ... جریان دارد. به همین جهت است که رها شدن از چرخه و مکانیزم‌های برده‌گرا بسیار دشوار است.

توجه کنیم که انسان تا در دنیا زندگی می‌کند نمی‌تواند از میل و خواهش‌ها رها گردد. انسان خشم، شهوت، زیاده‌خواهی و ... را در نهان دارد. در کریمه گفته شد: **بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ**؛ وقتی انسان بارقه‌ای از خداوند نداشته باشد، خود را به طور مطلق و ناآگاهانه به امیالش می‌سپارد. این است که مذموم است، نه میل داشتن.

راه رهایی چیست؟ **آگاهی دائمی، همان تقوا یا مراقبه**. یعنی انسان در هر فعل به ظاهر ساده، آن را از روی روتین، عادت، یا مکانیزم‌های موجود انجام ندهد. بلکه هر کاری را حتی‌المقدور با آگاهی و از روی نیاز واقعی انجام دهد. مدّتی که استمرار بر این آگاهی داشت، تا حدّی از این چرخه رها می‌شود، و اندکی آزادی از امیال را می‌چشد. پس از آن است که می‌تواند آگاهانه و آزادانه (نه به طور مطلق) انتخاب کند. خود را به موج زندگی جاری و عمومی نسپارد. دو بال اندیشه و محبّت در این راه کمک‌کننده است. بیندیشد به مطالبی که عرض شد، و بسیاری که بیان نگردید. و اگر اهل محبّت است، در زندگی اولیای الهی خصوصاً زندگی پیامبر اکرم که **لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا** (احزاب، ۲۱) ممّهز گردد. روش زندگی ایشان را در نصوص بخواند، و خود را تا حدّ امکان به ایشان شبیه نماید. البته که این راه اهل محبّت است: **اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ مَحْيَايَ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ وَ مَمَاتِي مَمَاتَ مُحَمَّدٍ وَ اَلِ مُحَمَّدٍ**.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

این سخنان را پیایی بدیشان رساندیم، شاید یادآرند و پند گیرند.

وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ «القصص: ۵۱» أي أكثرنا لهم القول مَوْصُولاً بَعْضُهُ بَعْضٌ. (مفردات راغب)

مراد از قول در آیه قرآن کریم است. مراد از وَصَّلْنَا پیایی رساندن است. وصل رساندن است، در باب تفعیل که برود کثرت را بیان می‌کند.

خداوند در این آیه می‌فرماید: ما قرآن را پی در پی، در زمان طولانی به ایشان رساندیم. هدف از نزول تدریجی قرآن این بود که جان انسان با آیات انس گیرد، متوجّه معارف گردد، پند گیرد، و مسیر زندگی را با معارف قرآن از نو بسازد و پیش برد.

قول را به اعمّ از قرآن نیز می‌توان تطبیق کرد. می‌توان به هُدًی مِنَ اللَّهِ تطبیق نمود، که شامل قرآن نیز می‌گردد. در این تطبیق شامل الهامات (فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)، فکر، محبت، و ... نیز می‌شود.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲)

عده‌ای که پیش از آن بدیشان کتاب دادیم، بدان ایمان می‌آورند.

مراد از آنان که پیشتر کتاب داشتند، یهود و نصاری هستند. با توجّه به آیه‌ی قبل مرجع ضمائر در قَبْلِهِ و بِهِ، قرآن کریم است. عده‌ای از یهود و نصاری با شنیدن قرآن کریم به آن ایمان آوردند. ایمان به قرآن همان ایمان به پیامبر اکرم است.

وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳)

چون بر ایشان خوانده شود گویند: به آن باور داریم، که آن حق است از سوی پروردگارمان. ما پیش از این نیز اهل تسلیم بودیم.

هنگامی که آیات قرآن بر ایشان خوانده می شد، گفتند: ما به قرآن باور داریم. روشن است که این قرآن حق است. این قرآن از سوی پروردگار ماست. ما پیش از شنیدن قرآن نیز می دانستیم که پیامبری خواهد آمد، بنابراین پیش از این نیز تسلیم بودیم. اماراتی بر آمدن پیامبر و قرآن در کتب ایشان وجود داشت؛ هم چنین از بزرگان خود نیز شنیده بودند که پیامبر آخرالزمان خواهد آمد.

أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَ يَدْرُؤْنَ بِالْحَسَنَةِ الْسيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (۵۴)

ایشان به پاس این که صبرپیشه کردند، و بدی را با نیکی پاسخ دادند، و از آنچه روزیشان کردیم انفاق کردند، دو چندان پاداش می یابند.

قال ابن فارس « ۲/۲۷۲ »: « وأما المهموز قولهم **درأت** الشيء دفعته. قال الله تعالى: **وَيَدْرُؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ**. فأما الدرأ الذي هو الإعوجاج فمن قياس الدفع، لأنه إذا اعوجَّ اندفع من حد الإستواء إلى الإعوجاج ».

در این کریمه پاداش عده ای از اهل کتاب که در دو آیه ی قبل توصف شدند بیان می گردد. پاداش آن ها بسیار است: **يُؤْتَوْنَ أَجْرُهُمْ مَّرَّتَيْنِ** همان طور که در ترجمه اشاره کردیم جزای ایشان دو چندان است. چه بسا از این باب باشد که اولاً در آن زمان بی ایمانی، ایمان آوردند، و در ایمان صبر و شکیبایی پیشه کردند. و ثانیاً سعه ی بسیار داشتند، توانستند حق

را بپذیرند، حتی اگر دست کشیدن از دین سابقشان باشد. دست شستن از آئین گذشته بسیار دشوار است. آئینی که در جان انسان نشسته است، پذیرش را از میان می‌برد. ملامت و نکوهش اطرافیان نیز بسیار آزاردهنده است. مؤمنان به پیامبر از اهل کتاب بسیار کار دشواری کردند.

جهت سزای دو چندان ایشان در ادامه‌ی کریمه بیان می‌شود:

اول بِمَا صَبَرُوا: شکبیا بودند. در ایمان شکبیا بودند، در انتظار کشیدن برای پیامبر اسلام صبر پیشه کردند، و
دوم يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ: همواره در مقابل بدی، خوبی می‌کردند. يَدْرُونَ همان‌طور که از ابن‌فارس نقل شد به معنای دفع کردن است. یکی از صفات حسنه‌ی بسیار دشوار دفع بدی با خوبی است. بدی را می‌توان بی‌پاسخ گذاشت، اما جبران با خوبی فوق‌العاده دشوار و ناشی از ایمان حقیقی است.
سوم مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ: اهل انفاق بودند، حریص و تنگ‌نظر نبودند. از روزی خداوند به دیگران می‌بخشیدند.

الصَّادِق (علیه السلام): مَعْنَاهُ يَدْفَعُونَ بِالْمَدَارَةِ مَعَ النَّاسِ أَذَاهُمْ عَنْ أَنْفُسِهِمْ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۳۶

امام صادق (علیه السلام): معنای آن این است که: با مدارای با مردم، آزار آن‌ها را از خود دور می‌کنند.

الصَّادِق (علیه السلام): نَحْنُ صَبَرٌ وَ شِيعَتُنَا أَصْبَرُ مِنَّا وَ ذَلِكَ أَنَّا صَبَرْنَا عَلَى مَا نَعْلَمُ وَ الضَّرَّاءُ.

تفسیر اهل البیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۳۶ / بحار الأنوار ج ۲۴، ص ۲۱۶

امام صادق (علیه السلام): ما صبوریم و شیعیان ما از ما صبورترند؛ زیرا صبر ما از روی علم [به پاداش برتر صابران] است و صبر آن‌ها درحالی است که اجر صابران برایشان مجهول است.

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (٥٥)

چون سخن بیهوده و لغو شنوند از آن روی می گردانند؛ گویند: کردار ما، از آن ما، و کردار شما از آن شماست، سلام بر شما باد؛ ما خواستار نادانان نیستیم.

اللَّغْوُ من الکلام: ما لا يعتدُّ به، و هو الذي يورد لا عن روية و فکر، فيجري مجرى **اللَّغَا**، و هو صوت العصفير و نحوها من الطيور.

قد يسمى كل كلام قبيح **لغواً**، قال: لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا كِذَاباً «النبا: ٣٥» و قال: وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ «القصص: ٥٥» لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً وَ لَا تَأْثِيماً «الواقعة: ٢٥» و قال: وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ «المؤمنون: ٣» و قوله: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً «الفرقان: ٧٢» أي كُنُوا عَنِ الْقَبِيحِ و لم يصرحوا. و قيل: معناه إذا صادفوا أهل اللغو لم يخوضوا معهم.

و يستعمل **اللغو** فيما لا يعتد به، و منه **اللَّغْوُ** في الأيمان، أي ما لا عقد عليه، و ذلك ما يجري وصلاً للكلام بضرب من العادة. (مفردات راغب)

چهارمین ویژگی ایشان إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ است. وقتی کلام بیهوده و غیر قابل اعتناء اولاً، و کلام سخیف ثانیاً می شنوند، از کنارش عبور کرده و پاسخ نمی دهند؛ خود را درگیر عواقب پاسخ گویی به کلام بیهوده نمی کنند. فقط می گذرند و می روند. پاسخ حکیمانه ای نیز می دهند: لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ؛ همان طور که ترجمه کردیم کردار ما، از آن ما، و کردار شما از آن شماست. مرادشان این است که هر کس سر سفره ی باور و کرده ی خویش است. ما به فهم و باور خود عمل می کنیم، و شما نیز بر اساس باورتان عمل می کنید. ادامه ی کلامشان سَلَامٌ عَلَيْكُمْ است. نهایت حلم اهل ایمان در این کلام نمود پیدا می کند. با وجود تفاوت بنیادین، تنها به ناباوران سلام می کنند. یعنی گزند ی از جانب ما به شما نخواهد رسید. سلام مظهر امنیت و آسایش است.

لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ: یعنی ما با شما نخواهیم نشست و معاشرت نخواهیم کرد. چرا که شما نسبت به حقایق جاهلید، و نمی‌خواهید از مسیر نادرست خود دست بردارید. نشست و برخاست با اهل غفلت به مرور انسان را یکی از آنها می‌کند. فراز پایانی کریمه، معادل آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی فرقان است: وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا. آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی آل‌عمران نیز در باب لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ قَابِل تَوْجَه است: لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ.

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۵۶)

بی‌تردید تو هر که را دوست بداری نمی‌توانی راه‌نمایی؛ تنها خداست که هر کس را اراده کند هدایت می‌کند، و او به راه‌یافتگان آگاه‌تر است.

پیامبر اکرم خاتم انبیاء است. محبوب خدا است. ثمره‌ی انسانیت است. جامع دعوت همه‌ی انبیاء پیشین است. در اوج قلّه‌ی اخلاق است. امّا هدایت تنها در اراده‌ی خداوند متعال است. قرآن کتاب شگرفی است. کدامین انسان می‌تواند آیه‌ای را برای مردم تلاوت کند که به صراحت بیان کند: إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ. تو هر که را دوست داشته باشی نمی‌توانی هدایت کنی. باید در این مطلب مهمّ و لطیف اندیشه‌ی بسیار کرد. سطرها می‌توان نگاشت از سعه و عظمت وجودی پیامبر اکرم ذیل این کریمه؛ امّا نیازمند مقدمات پدیدارشناسانه‌ی بسیاری است که از حوصله‌ی این نوشتار خارج است. ان‌شالله اگر فضل خداوند شامل گردید، در نوشته‌ای مبسوط نگاشته خواهد شد.

خداوند متعال هدایت را تنها از آن خود می‌داند. و تنها خداوند است که به حال هدایت‌شدگان آگاه است.

وَقَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٥٧)

گفتند: اگر با تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خویش ربوده خواهیم شد (ریشه کن خواهیم شد). آیا ایشان را در حرمی امن جای ندادیم، که از هر چیز بهتریانش - که رزقی از جانب ماست - سوی آن سرازیر می شود؟ اما بیشترشان نمی دانند.

الْخَطْفُ وَالْإِخْطَافُ: الاختلاس بالسرعة.

جَبَيْتُ الماء في الحوض: جمعته. و الحوض الجامع له: **جَابِيَةٌ**، و جمعها **جَوَابٍ**. قال الله تعالى: **وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ** «سبأ: ١٣» و منه استعير: **جَبَيْتُ الخراج جَبَايَةً**، و منه قوله تعالى: **يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ**. «القصص: ٥٧».

و الإِجْتِبَاءُ: الجمع على طريق الإصطفاء، قال عزوجل: **فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ** «القلم: ٥٠». و قال تعالى: **وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَايَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتُهَا**. «الأعراف: ٢٠٣» أي يقولون هلما جمعتها، تعريضاً منهم بأنك تخرع هذه الآيات و ليست من الله. (مفردات راغب)

خطف در لغت به معنای ربوده شدن با سرعت است. ناباوران توجیهی برای ایمان نیاوردنشانشان آوردند. گفتند: اگر ما از هدایتی که تو منادی آن هستی تبعیت کنیم، به سرعت از این سرزمین ربوده خواهیم شد. روشن است که کلام اینان استعاری است. مرادشان این بود که اگر ایمان آوریم، این سرزمین را از دست خواهیم داد. اهل کفر ما را آزار و اذیت خواهند کرد، اموالمان را ضبط می کنند، و در نهایت از مکه ما را بیرون خواهند کرد.

پاسخ خداوند به ایشان چنین است: **أَوْ لَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا**؛ مگر ما شما را در سرزمین مکه که حرم امن الهی است استقرار و سکونت ندادیم؟ مگر شما را تمکن در این سرزمین ندادیم؟!

يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ: مگر ما ثمره‌ی هر چیز را به این سرزمین روانه نکردیم؟! از هر چیز بهترینش را در این سرزمین جمع کردیم.

رِزْقًا مِّنْ لَّدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ: همه‌ی برکات مکه روزی ماست که به شما ارزانی داشتیم. اما اکثر مردم از آن غافلند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸)

چه بسیار آبادی‌ها که نابود کردیم، اینان سرمست زندگی خویش بودند. اینک این خانه‌هایشان است، که جز اندکی محل سکونت قرار نگرفته است. آری ما وارث آنان هستیم.

البَطَرُ: دَهْشُ يَعْتَرِي الْإِنْسَانَ مِنْ سُوءِ احْتِمَالِ النِّعْمَةِ وَقِلَّةِ الْقِيَامِ بِحَقِّهَا، وَ صَرْفُهَا إِلَى غَيْرِ وَجْهٍهَا.

قال عز وجل: **بَطَرًا وَرِبَاءَ النَّاسِ** «الأنفال: ۴۷» و قال: **بَطَرَتْ مَعِيشَتُهَا** «القصص: ۵۸» أصله بطرت معيشتها، فصرف عنه الفعل و نُصِبَ.

پیش از ایشان آبادی‌های بسیاری را از بین بردیم. جهت آن این بود که مردمان آن سرزمین‌ها مست زندگی خود بودند. هم و غم‌شان تنها لذت‌جویی در دنیا بود. حال بنگرید به محل سکونت و خانه‌هایشان. همه‌شان نابود شد، جز اندکی که هنوز قابل سکونت است. اینک ما هستیم که وارث آن سرزمین‌ها و مردمانش هستیم.

بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا تعبیر بسیار قابل توجهی است. پرداختن به زندگی روزمره، خوش بودن به لذات جاری در زندگی، حالی است که عموم ما به آن دچاریم. اگر در این کریمه دقت کنیم چه بسا اکثرمان شامل آن هستیم.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹)

پروردگار تو هرگز آبادی‌ها را نابود نمی‌کند، مگر این‌که در کانون آن‌ها پیامبری برانگیزد، تا آیات ما را برایشان بخواند؛ ما نابودکننده‌ی آبادی‌ها نبودیم، مگر این‌که مردم آن‌ها ستمکار بودند.

سنت الهی این است که سرزمینی را نابود نمی‌کند، مگر این‌که پیامبری برایشان فرستد. مراد از اُمُّها مرکز هر سرزمین است. پیامبران آیات ما را برای مردم می‌خواندند. خداوند متعال بیهوده سرزمین‌ها را نابود نمی‌کند، مگر این‌که مردم آن سرزمین ستمکار بودند. مراد از هلاکت تنها عذاب نیست. انسانی که مست دنیاست، و در همان حال می‌میرد، هلاک شده است. چرا که آمد و رفت، و هیچ بهره‌ای از حقیقت نیافت.

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٠)

آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زیور آن است. آنچه نزد خداست بهتر و ماندگارتر است؛ نمی‌خواهید بیندیشید؟!

متاع:

مقایس: يدلّ على منفعة و امتداد مدّة في خير.

مفردات راغب: **الْمُتَوَعُّ**: الإمتداد و الإرتفاع. يقال: **مَتَعَ** النهار و **مَتَعَ** النبات: إذا ارتفع في أول النبات.

و المَتَاعُ: انتفاعٌ بمندّ الوقت، يقال: **مَتَعَهُ** الله بكذا و**أَمْتَعَهُ** و**مَتَّعَ** به. قال تعالى: **وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ** «يونس: ٩٨» **مُتَّعَهُمْ قَلِيلًا** «لقمان: ٢٤» **فَأَمْتَعَهُ قَلِيلًا** «البقرة: ١٢٦» **سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ** «هود: ٤٨». و كل موضع ذكر فيه: تمتعوا في الدنيا، فعلى طريق التهديد، و ذلك لما فيه من معنى التوسع.

تعبیر **مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** مکرّر در قرآن آمده است. متاع همان‌طور که در لغت آمد منفعت و بهره‌ی مدت‌دار است. در فارسی هم از متاع استفاده می‌کنیم، اما در فارسی تقریباً معادل کالا است. در عربی اعمّ از کالا است؛ هر چیزی که مدّتی برای انسان نفع داشته باشد متاع گفته می‌شود. الحاق متاع به حیات دنیوی، برای این است که نهایت غایت و ظرف بهره‌مندی از منافع اعطایی را معلوم دارد. زینت معنایی معهود دارد، هر آن چیزی است که ذاتی شیء نیست، بر او عارض است، و موجب حسن در آن می‌شود. مانند زیورآلات که تطبیق اکثری آن است. اما علم، متانت، حیا، و ... نیز زینت هستند. الحاق زینت به متاع دنیا از این جهت است که بسیاری از متاع که به انسان داده شد، زینتی است برای زندگی دنیوی. کلام حاوی ذمّ است. باید توجه کرد که آنچه خداوند به انسان می‌بخشد مذموم نیست. بنابراین باید پرسید چرا آیات با سیاق ذمّ بیان شده است، و در ادامه آنچه نزد خداست را بهتر و باقی‌تر می‌دانند؟! جهت را باید در همان واژه‌ی زینت جست. در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی هست که به فهم ما کمک می‌کند: **زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ**

حُسْنُ الْمآبِ (آیه ۱۴) می‌فرماید: دوست داشتن لذت‌ها و امیال مانند زنان، فرزندان، و ...؛ دارایی بسیار مانند طلا، نقره، اسبان اصیل، چهارپایان اهلی، زمین‌های زراعی، و ...، برای مردمان زینت داده شده است. این جلوه‌گری متاع حیات دنیاست. سرّش در همین جلوه‌گری اموری است که خداوند برای استدامه‌ی زندگی در دنیا به انسان بخشیده است. بالذات هیچ‌کدام از مواهب خداوند بد نیست، اما خاصیت دنیا و شیطان این است که امور عادی را چنان برای انسان جلوه‌گری می‌کند و زینت می‌بخشد، که انسان را از مدار عقل خارج می‌کند. موجب می‌شود انسان در ورطه‌ی لذّت‌جویی مدام، و حرص بیفتد. وقتی چنین شد موهبت‌های خداوند تنها متاع زندگی دنیوی می‌شود، و برای همین در قالب ذمّ بیان می‌شود.

در باب زینت‌بخشی دنیا کریمه‌ی ۲۰ سوره‌ی حدید بسیار مهمّ است: اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

آیه‌ی ۱۵۸ سوره‌ی آل عمران نیاز خواندنی است: كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَ أَدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ.

درباره‌ی فریفتن شیطان و تغییر نمود مواهب الهی آیه‌ی ۶۳ سوره‌ی نحل را بخوانیم: تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

به آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی انعام نیز توجه کنیم: فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.

آیات با معنای فوق در قرآن بسیار است؛ چرا که یکی از مفاهیم مهمّ قرآنی تغییر نمود مواهب الهی در دنیا است. درک این مهمّ راه را برای انسان می‌گشاید. نگاهش را نسبت به نعمات خداوند و بهره‌مندی از آنها تغییر می‌دهد. و در مقابل افتادن در ورطه‌ی جلوه‌گری دنیا راه به کلی برای انسان می‌بندد. تنها چند آیه را نقل کردیم، مابقی بر عهده‌ی شما.

ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ: با توضیحاتی که عرض شد معلوم می‌گردد که مراد از آنچه نزد خداست همان اَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ است. انسان می‌تواند گرفتار نمود مواهب الهی شود، آن‌گاه می‌شود: مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ و می‌تواند به بود نعمات الهی مشغول شود، می‌شود: عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى. تطبیق بر قیامت با توجه به عرائضی که در گذشته داشتیم، به معنای حقیقت دنیاست. قیامت بطن عالم ماده است. وقتی انسان خود را از جلوه‌گری دنیا رها کرد، گرفتار لذت و حرص نشد، آن‌چه در همین دنیا می‌یابد عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى است. البته در قیامت اوفی و اکمل آن را درخواهد یافت. آن‌چه عرض شد نیازمند تأمل است، مطلب روشن است، اما زودیاب نیست، به همین جهت خاتمه‌ی کریمه چنین است: أَفَلَا تَعْقِلُونَ!

الزَّهْرَاءِ (سلام الله علیها) - الدَّرُوعُ الواقِیة: مِنْ كِتَابِ زُهْدِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) لِأَبِي جَعْفَرٍ أَحْمَدَ الْقُمِّيِّ، أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ بَكَى النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) بُكَاءً شَدِيداً وَبَكَتْ صَحَابَتُهُ لِبُكَائِهِ وَلَمْ يَدْرُوا مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) وَلَمْ يَسْتَطِعْ أَحَدٌ مِنْ صَحَابَتِهِ أَنْ يُكَلِّمَهُ وَكَانَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) إِذَا رَأَى فَاطِمَةَ (سلام الله علیها) فَرِحَ بِهَا فَانْطَلَقَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ إِلَى بَابِ بَيْتِهَا فَوَجَدَ بَيْنَ يَدَيْهَا شَعِيراً وَهِيَ تَطْحَنُهُ وَتَقُولُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى فَسَلَّمَ عَلَيْهَا وَأَخْبَرَهَا بِخَبَرِ النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) وَبُكَائِهِ فَتَنَهَضَتْ وَالتَفَّتْ بِشَمْلَةٍ لَهَا خَلْقَةٌ قَدْ خِيطَتْ اثْنَا عَشَرَ مَكَاناً بِسَعْفِ النَّخْلِ فَلَمَّا خَرَجَتْ نَظَرَ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ (رحمة الله علیه) إِلَى الشَّمْلَةِ وَبَكَى وَقَالَ وَاحْزَنَاهُ إِنْ قِصَرَ وَكِسَرَى لَفِي السُّنْدُسِ وَالْحَرِيرِ وَابْنَةُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله) عَلَيْهَا شَمْلَةٌ صُوفٍ خَلْقَةٌ قَدْ خِيطَتْ فِي اثْنَيْ عَشَرَ مَكَاناً فَلَمَّا دَخَلَتْ فَاطِمَةُ (سلام الله علیها) عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) إِنَّ سَلْمَانَ (رحمة الله علیه) تَعَجَّبَ مِنْ لِبَاسِي فَوَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا لِي وَلِعَلِّي (علیه السلام) مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ إِلَّا مِسْكٌ كَبْشٍ تَعْلِفُ عَلَيْهَا بِالنَّهَارِ بَعِيرُنَا فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ افْتَرَشْنَاهُ وَإِنْ مَرِيقَتَنَا لِمِنْ أَدَمَ حَشْوُهَا لَيْفٌ فَقَالَ النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) يَا سَلْمَانُ (رحمة الله علیه) إِنْ ابْتَنَيْ لَفِي الْخَيْلِ السَّوَابِقِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۵۲ / بحار الأنوار ج ۸، ص ۳۰۳

در کتاب زهد النبی (صلی الله علیه و آله) آمده است: هنگامی که آیات: و دوزخ، میعادگاه همه آنهاست! هفت در دارد و برای هر دری، گروه معینی از آنها تقسیم شده‌اند! (حجر ۴۴-۴۳)؛ نازل گردید پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به شدت گریان شد و اصحاب آن حضرت (صلی الله علیه و آله) نیز گریستند درحالی که نمی‌دانستند چه آیه‌ای بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده و کسی نیز قدرت نداشت با آن حضرت (صلی الله علیه و آله) سخن بگوید و علت گریه‌ی شدید او را جويا شود. هرگاه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) را می‌دید خوشحال می‌شد لذا یکی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) به سوی خانه فاطمه (سلام الله علیها) رفت [تا او را بیاورد]. وقتی بر در خانه آن حضرت (سلام الله علیها) رسید مشاهده نمود که وی مشغول آسیاکردن جو می‌باشد و در آن حال این آیه را می‌خواند: **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى**، آن شخص به فاطمه (سلام الله علیها) سلام کرد و آنچه را که برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رخ داده بود شرح داد حضرت فاطمه (سلام الله علیها) دست از کار کشید و لباسی را که دوازده جای آن با برگ نخل وصله شده بود پوشید و از اطاق خارج شد تا به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برود سلمان فارسی (رحمة الله علیه) هنگامی که نظرش به لباس فاطمه (سلام الله علیها) افتاد منقلب شده به شدت گریست و گفت: «دختران قیصر و کسری غرق در ابریشم هستند درحالی که لباس دختر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) پشمینه‌ای مندرس است که از دوازده جا وصله خورده است». هنگامی که حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید درباره‌ی تعجب سلمان فارسی (رحمة الله علیه) از لباسش سخن گفت و عرض کرد: «سوگند به خداوندی که تو را مبعوث فرموده مدت پنج سال است که من و علی (علیه السلام) غیر از یک پوست گوسفند که روزها شترمان روی آن علف می‌خورد و شبها آن را به جای تشک مورد استفاده قرار می‌دهیم چیز دیگری نداریم و متکای ما از جنس پوست است که درون آن را با لیف خرما پر کرده‌ایم». رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با شنیدن این سخنان به سوی سلمان (رحمة الله علیه) بازگشته فرمود: «دخترم فاطمه (سلام الله علیها) از گروه سابقین است».

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (٦١)

کسی که به او وعده‌ی نیک دادیم، و او بدان خواهد رسید، مانند کسی است که او را از متاع زندگی دنیا بهره‌مند ساختیم، و در روز قیامت از احضارشندگان خواهد بود؟

این کریمه در ادامه و شرح آیه‌ی قبل است. کسی که در دنیا خود را غرق کرد مانند کسی است که وعده‌ی ما را جدی انگاشت؟! آن‌که مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا است، هموست که در آیه‌ی پیشین بیان شد، او که خود را گرفتار زینت دنیا ساخت؛ گرفتار لذت و حرص شد. در مقابل او خداوند انسان دیگری را ترسیم می‌کند: مَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْداً حَسَناً؛ او همان است که به آن‌چه نزد خداست دل بست، که مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى. وعده‌ی نیک خدا همان است که در این عبارت بیان گردید. خداوند متعال در عبارتی امیدبخش می‌فرماید: فَهُوَ لَاقِيهِ. کسی که دست از دنیا بکشد، حتماً به وعده‌ی الهی می‌رسد.

ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ: آری آنی که خود را گرفتار دنیا ساخت، در روز قیامت از احضارشندگان خواهد بود. احضار می‌شود برای ظهور باور و اعمالش، و احضار می‌شود برای آن‌چه با آن مواجه خواهد شد. به خدا پناه می‌برم.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (٦٢)

روزی که آنان را ندا دهد و گوید: کجایند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟!

در آن روز اینان ندایی می‌شنود: أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؟! ندا از جانب خداوند است. می‌فرماید: شریکانی که برای من تراشیده بودید اینک کجایند؟!

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (٦٣)

کسانی که فرمان (عذاب) برایشان قطعی شده گویند: اینانند کسانی که گمراه کردیم. گمراهشان کردیم چنان که خود گمراه بودیم. حال در پیشگاه تو (از آنها) بیزار می‌جوییم، آنان ما را نمی‌پرستیدند.

این کریمه پاسخ الهه‌های دروغین است. پیشوایان مشرکی که خود را شریک خدا معرفی می‌کردند. قاعدتاً باید پاسخ مشرکان در پی پرسش خداوند در این کریمه می‌آمد، اما پاسخ آنان در کریمه بیان نشد. جهت روشن است، آنها می‌خواستند دلیل انحراف و شرکشان را به پیشوایانشان نسبت دهند، همان‌طور که در آیات دیگری بیان شد. بنابراین الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ پیشوایان مشرکانند. آنان که خود را الهه معرفی می‌کردند. امثال فرعون که در آیات پیشین اوصافش آمد. مراد از قطعی شدن قول، مسجل شدن عذاب الهی بر ایشان است. پاسخ می‌دهند: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا: آری اینان را گمراه کردیم، دلیلش این بود که خود گمراه بودیم. خواستیم آنان را نیز مانند خود به انحراف بکشانیم. تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ: حال از اینان تبری می‌جوییم. ما کَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ: ما آنها را مجبور نکردیم تا ما را پرستش کنند. چون ما گمراه بودیم، آنها نیز گمراه شدند. معنای دیگری نیز می‌توان برای این عبارت بیان کرد. این که آنها در واقع و حقیقت ما را نمی‌پرستیدند، چون نمی‌توان ما را پرستید. برای همین است که ما از اینان تبری می‌جوییم. این معنا را از آیات دیگری از قرآن می‌توان برداشت کرد؛ مانند کریمه‌ی ۲۸ سوره‌ی یونس: وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ. یا آیه‌ی ۴۸ سوره‌س فصلت: وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنَّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَّحِيصٍ. و آیات ۲۱ و ۲۲ سوره‌ی هود: أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْآخِسُونَ.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (٦٤)

گفته شود: شریکان خود را (که معبودشان می‌پنداشتید) فرا خوانید. پس آن‌ها را می‌خوانند. ولی پاسخشان نمی‌دهند. عذاب را بینند، و آرزو کنند ای کاش راه یافته بودند.

به گمراهان گفته می‌شود: حال شریکانتان را بخوانید! این که گفته شد: شُرَكَاءُكُمْ با وجود این که اینان الهه‌های دروغین را شریک خدا می‌پنداشتند، این است که سخن در آیه از حقیقت است؛ اینان شریکانی برای خدا قائل بودند، پس آن شریکان، در واقع شریکان خودشان بودند نه خداوند.

فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ: اینان شریکان پنداری را می‌خوانند، اما پاسخشان نمی‌دهند!

وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ: حال استیصال عمیقی را تجربه می‌کنند. عمری برای خود تکیه‌گاهی ساخته بودند، اما در هنگام نیاز تنها می‌مانند. این امر انحصار به قیامت ندارد، حال نیز همین است. اگر معبودان دروغین را بخوانیم، هیچ پاسخی نخواهیم شنید. رؤیت عذاب، همین حال بی‌پناهی است.

لَوْ می‌تواند شرط باشد که جوابش محذوف است؛ معنا می‌شود: اگر راه یافته بودند، می‌فهمیدند که عذاب حق است. و هم‌چنین می‌تواند به معنای آرزو باشد، که مطابق این احتمال آیه را ترجمه کردیم: آرزو کنند ای کاش راه یافته بودند.

توجّه کنیم که این آیات در همین دنیا نیز صادق است. انسان شریکانی تراشیده است، مانند: معشوق، مال، مقام (جایگاه)، و ... می‌پندارد آن‌ها آرامش و رضایت را برایش خواهند آورد. در مسیر زندگی به روشنی درمی‌یابد که چنین نیست. اما به جای اندیشیدن و تغییر تکیه‌گاه‌های پنداری، از پنداری به پنداری دیگر پناه می‌برد. خروج از چرخه‌ی بنده‌ساز بسیار دشوار است. شریکان که خود در دنیا غوطه‌ورند نیز نمی‌خواهند کسی جلوی چشمانشان مسیر دیگری را طی کند. بنابراین از همه‌ی طرق اسارت‌ساز بهره می‌برند تا کسی از دنیا خارج نگردد. عده‌ای نیز که به خیال خود از شریکان برونی دل‌زده‌اند، بر خود تکیه می‌کنند. داستان عصر جدید، قصه‌ی جدیدی است. تکیه بر خود، رموز

موفقیت، اعتماد بر خویش، و ... از چاله انسان در آمد و به چاه افتاد. از بت پنداری بیرونی فارغ گشت و بتی درون خویش ساخت به مراتب ثقیل تر و اسارت سازتر! اگر تکیه بر معبودهای برونی ترکیبی از خیال و حقیقت بود، بت درون خیال محض است؛ و رها شدن از آن دشوارتر. تفاوت بسیاری است میان حال انسان در عصر مدرن حیران، با معرفت نفسی که پیامبر بدان دعوت می کرد. حال دوباره آیات را بخوانیم و خود را بر آیات عرضه کنیم، صبر تا قیامت و خیال از سابقون و اصحاب یمین بودن را رها کنیم.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵)

روزی که آنان را بخواند و گوید: پیامبران را چه پاسخی دادید؟!

هم چنین به ایشان گفته می شود: شما در قبال دعوت پیامبرانی که سویتان آمدند، چه کردید؟! دعوت ایشان را چگونه پاسخ دادید؟!

این کریمه عطف بر آیه ی ۶۲ است: وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ.

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (٦٦)

در آن روز خبرها بر اینان پوشیده شود، و از یکدیگر نیز پرسند.

اوج استیصال گمراهان در این کریمه است. عبارت عجیبی آمد: عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ ترجمه‌اش می‌شود: خبرها بر آنان کور شد. یعنی خبرها بر آنان پوشیده شد. عمی به اقتضای سیاق به معنای کوری نیست، بلکه مستور شدن است. به طور عادی گفته می‌شود: اینان از خبرها کورند. ولی سیاق چنین آمد تا استیصال مطلق اینان را در آن روز نشان دهد. همان‌طور که در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۶ آمد: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ عبارت تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ معادل عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ است.

فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ: آن‌چنان گرفتارند که حتی با هم نیز صحبت نمی‌کنند! از هم نیز نمی‌توانند پرسش کنند، شاید به این واسطه اندکی آرامش یابند. به خدا پناه می‌برم.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (٦٧)

اما آن‌که توبه کرد، ایمان آورد، و کار شایسته انجام داد، امید است که از رستگاران باشد.

روش قرآن کریم این است که همواره دو گروه مؤمن و کافر را با هم ترسیم می‌کند. انسانی که دست از روش زندگی کافرانہ کشید، ایمان آورد، و کردارش را مطابق باور ایمانی قرار داد، امید است که رستگار گردد.

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (٦٨)

پروردگار تو هر آنچه را اراده کند می‌آفریند و برمی‌گزیند، ولی ایشان اختیاری ندارند. خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌سازند.

خلقت در هستی انحصار در خداوند متعال دارد. خداوند متعال خطاب به نبی‌اش محمد می‌فرماید: رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ؛ پروردگار تو هر آنچه را اراده کند خلق می‌کند. معرفتی که بارها در قرآن کریم بیان گردید، مانند سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۲:

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ.

مراد از یَخْتَارُ انتخاب کردن آن‌چیزی است که خیر است. درباره‌ی گزاره‌ی بی‌نظیر یَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ لازم است اندکی تأمل کنیم. برای اندیشیدن در باب این عبارت ابتدا باید دست از باورهای پیشین، خصوصاً باورهای کلامی دست شست. مانند این‌که انسان مختار است یا مجبور؟ تکویناً اختیار دارد یا تشریعاً؟ اگر مختار است، پس چرا بسیاری از امور از انتخاب او خارج است؟ اگر مجبور است، تکلیف و جزا به چه معناست؟ و بسیار مسائل دیگر که میدان بحث‌های بسیار کلامی است. عهد ما در خوانش قرآن این بود که پیش‌فرض‌ها را به قدر طاقت و وسع کناری نهم، و با سعه و بدون گاردهای ذهنی به تفکر در آیات بپردازیم. با این مقدمه عرائضی خواهم داشت. به نظر حقیر بهترین معادل برای یَخْتَارُ، آزاد مطلق است. وصفی که عموماً درباره‌ی خدا به کار نمی‌بریم. آزاد پس از خالقیت است. خلق افاضه‌ی وجود است. ما از آفرینش تصوّری نداریم. چرا که امکان آن را نداریم. اما اگر بخواهیم از مثالی بهره ببریم، تخیل را می‌توان رشحه‌ای از آفرینش دانست. ما در خیال می‌توانیم هر چیزی را ایجاد کنیم، تغییر دهیم، و از بین ببریم. هر خطّ داستانی را پی بگیریم، و به هر انجामी که می‌خواهیم برسانیم. رمان و فیلم بر همین اساس شکل می‌گیرد. شخصیت‌ها خلق می‌شوند، خطّ داستان ترسیم می‌گردد، و داستان پیش می‌رود. چیزی که نبود هست می‌شود، و همه‌ی سیر آن در اختیار نویسنده است. اگر هستی را نیز به سان تخیل بدانیم، می‌توانیم اندکی به آفرینش نزدیک شویم. درک آفرینش ما را به درک آزادی مطلق می‌رساند. همان‌طور که نویسنده‌ی خلاق می‌تواند هر آنچه می‌خواهد بیافریند و با شخصیت‌های

داستانش هر آن‌چه می‌خواهد بکند، خالق حقیقی هم همین‌طور است. بنابراین وصف خداوند متعال به آزاد مطلق، باب فکری مهمی را می‌گشاید. وصف آزاد از آیات بسیاری قابل استفاده است، اما از این کریمه به وضوح قابل برداشت است.

حال داستان خودمان را پی بگیریم. ما با وصفی که درباره‌ی آزادی کردیم، آزادیم؟ پاسخ بر اهل فکر که اسیر باور و عادات پیشین نباشد روشن است؛ به هیچ وجه آزاد نیستیم. چرا که آزادی ذیل آفرینش است. ما تنها بهره‌مان از آفریدن در تخیل است، که در آن هم مناقشه است. عبارت **مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ** به این معناست. آزاد که نبودی سخن از جبر و اختیار از اساس بی‌معناست. در این نوشتار نمی‌خواهم وارد این بحث شوم، چرا که محل مناقشه‌ی بسیار است، اما برای اهل اندیشه عرائضی که بیان شد، در موضوع جبر و اختیار بسیار راهگشاست.

آن‌چه انسان آزادی می‌پندارد، توهم آزادی است. القائی است که مکانیزم‌های موجود در دنیا و درون انسان ایجاد می‌کنند. چرا که از این توهم بهره‌های بسیار می‌برند. مکانیزم‌های برده‌گرایی درونی و برونی آزادی در انسان باقی نگذاشته‌اند، و خود برای مخفی شدن القاء توهم آزادی می‌کنند. انسان نیز که دوست دارد خود را برتر و اشرف مخلوقات بداند، در این بردگی خود را اسیر می‌کند، و فکر می‌کند آزاد است. اگر کسی توانست از ریسمان مهلک مکانیزم‌ها خارج شود (خروج از بندگی الهه‌ها و شریکان (مکانیزم‌های بیرونی)، خروج از کبر و خود پرستی (مکانیزم‌های دورنی))، تازه می‌فهمد که آن‌چه آزادی می‌انگاشت، توهم آزادی بوده است. آن‌دم است که نوری از آزادی در جان می‌یابد، اما نه آزادی مطلق، بلکه آزادی از مکانیزم‌های برده‌گیر! جان آرام می‌گیرد، می‌تواند نفس بکشد، بیندیشد، و زندگی کند. اما آزاد مطلق تنها اوست. و انسان هیچ‌گاه به آزادی مطلق نمی‌رسد.

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ: جمع‌بندی کریمه با تسبیح خداوند متعال است. خداوند از باورهای نادرست مشرکان مبرّی است. او والاتر از شریکان و تصوّرات کودکانه و مشرکانه‌ی ناباوران است. در ارتباط با فراز قبلی، پایان‌بندی

کریمه به این معناست که خداوند تنها خود را خالق و آزاد می‌داند. اما انسان‌ها خود را مختار در هستی می‌پندارند. عرض شد که آزاد و مختار بودن انسان توهمی بیش نیست؛ خداوند منزّه و مبرّی از توهّمات ایشان است.

و رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ (۶۹)

پروردگار تو آن‌چه را در سینه پنهان می‌دارند، و آن‌چه را آشکار می‌سازند، می‌داند.

این سه آیه (آیات ۶۸، ۶۹، ۷۰) اوج سوره‌ی قصص است. تُكِنُّ مضارع از ریشه‌ی كَنَّ است. كَنَّ را راغب معنا کرده است: مَا يَحْفَظُ فِيهِ الشَّيْءُ. پنهان داشتن و پوشاندن است. يُعْلِنُونَ نیز مضارع از علن است. به معنای آشکار کردن است. مشابه این آیات را در سوره‌ی نمل نیز خواندیم: وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ، وَ مَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. (۷۴ و ۷۵)

خدای تو محمّد، نهان و آشکارشان را می‌داند. این‌که گفته شد: تُكِنُّ صُدُورُهُمْ، آن‌چه سینه‌هایشان پوشیده می‌دارد، از این باب است که از انسان اسرار را در سینه نگاه می‌دارد. عبارت جنبه‌ی استعاری دارد.

این آیه را نیز می‌توان در ادامه‌ی آیه‌ی قبل معنا کرد. انسانی که اختیاری از خود ندارد، حتّی اسرارش را که پوشیده، نگاه می‌دارد، برای خداوند آشکار و نهان است. انسان حتّی در حفظ سرّ هم در هستی اختیار ندارد!

دَقَّتْ مضاعفی در کریمه می‌توان داشت. انسان به بسیاری از جنبه‌های وجودی خویش ناآگاه است. برای مثال در موقعیت سختی مانند از دست دادن عزیزی قرار می‌گیرد، و ناگاه مانند کوه راسخ می‌گردد، در حالی که پیش از این در برابر تبّ همان عزیز خود را می‌باخت. گاه نیز در موقعیت بروز خشم قرار می‌گیرد، اعمال و رفتار افسارگسیخته‌ای انجام می‌دهد که تا به حال از خود سراغ نداشت. بارها توانسته بود خشم خود را کنترل کند، اما ناگاه در موقعیتی گویا

خود نیست. آیا انسان به این جنبه‌های وجودی خود آگاه بود؟ روشن است که خیر. انسان در طول زندگی رازهای بسیاری از خود را می‌فهمد که از آن‌ها آگاه نبود. خداوند می‌فرماید: رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ! پروردگار تو آن رازهای نهانی که در سینه پنهان می‌کنند را می‌داند. اسراری که گاه خود انسان از آن‌ها خبر ندارد. چگونه خداوند به آن آگاه است؟! پرسشی جدی که اگر در فهم خود پرسش دقت شود، بسیار راهگشاست. پاسخ را باید در دو آیه‌ی دیگر جست:

اول: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. (ق، ۱۶)

دوم: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تَحْشَرُونَ. (انفال، ۲۴)

خداوند متعال از خود انسان به خودش نزدیک‌تر است. یک برهان در کریمه‌ی سوره‌ی قصص و نمل آمد. وقتی انسان به جنبه‌های بسیاری از وجود خود آگاه نیست، خداوند متعال به آن‌ها آگاه است. بنابراین از انسان به انسان نزدیک‌تر است. دو تعبیر نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، و أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، مؤید آن است. در سوره‌ی ق شرح این معنا عرض شد.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

اوست خدای یکتا، جز او هیچ معبودی نیست، حمد در دنیا و آخرت تنها از آن اوست، فرمان‌راندن او راست، و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

آری اوست خدای یگانه و یکتا؛ جز او هیچ الهه و معبودی وجود ندارد. خالق که اوست، آزاد مطلق که اوست، آگاه مطلق که اوست، پس حمد تنها از آن اوست. در این دنیا یا در آخرت، زیبایی وجود ندارد که از آن او نباشد. نتیجه‌ی

دیگر از مقدمات بیان شده در آیات قبل، این است که حکم تنها از آن اوست. او که مالک حقیقی و مطلق هستی است، کسی یارای حکم راندن در هستی ندارد. چرا که کسی اختیار در هستی ندارد. و در نهایت بازگشت همه سوی اوست.

به چپش سلسه‌وار برهانی در این سه آیه توجّه کنیم:

اول خداوند تنها خالق هستی است.

دوم خداوند تنها مختار است، و دیگر موجودات اختیاری ندارند.

سوم خداوند آگاه مطلق است، و از انسان به خود انسان نزدیک‌تر است.

نتیجه‌ی اول: هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ.

نتیجه‌ی دوم: لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ.

نتیجه‌ی سوم: لَهُ الْحُكْمُ.

نتیجه‌ی چهارم: إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

آیات ۱۱۵ تا ۱۱۸ سوره‌ی مؤمنون بسیار خواندنی است: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ، فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ، وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ، وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ (٧١)

بگو: مرا گویند اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت پاینده گرداند (طولانی کند)، کدامین خدا جز الله می تواند برایتان نور و روشنایی آورد؟ پس چرا نمی شنوید؟!

سرمد به معنای دائمی است. در ادامه ی فروعات آزادی و اختیار تام خداوند متعال، مثالی زده می شود. اگر خداوند شب را دائمی گرداند، و تا روز قیامت تنها شب باشد، چه کسی غیر از خداوند می تواند از دل تاریکی شب، روشنایی برون آورد، و روز را برگرداند؟ کدامین الهه ی شما چنین قدرتی دارد؟! پاسخ روشن است، پس چرا این برهان روشن و قطعی را نمی شنوید؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بَلِيلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ (٧٢)

بگو: مرا گویند اگر خداوند روز را برای شما تا روز قیامت پاینده گرداند، کدامین خدا جز الله می تواند برایتان شبی آرد تا در آن بیارامید؟ پس چرا نمی بینید؟!

در مقابل اگر روز را دائمی گرداند، و تا روز قیامت تنها روز باشد، کدام یک از معبودان دروغین شما می تواند روز را پایان دهد، و شب را از دل روز برون آورد؟! شبی که برای آسایش و آرامش در هستی قرار گرفته است. پس چرا این برهان را نمی بینید؟!

در آیه ی قبل أَمْ فَلَا تَسْمَعُونَ آمد، که متناسب با شب است که روشنایی در آن نیست. و در این کریمه أَمْ فَلَا تُبْصِرُونَ آمد، که متناسب با روز است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

از رحمت اوست که شب و روز را برای شما قرار داد تا در شب بیارامید، و در روز از فضل او بهره جوید؛ باشد که شکر کنید.

خداست که هم شب و هم روز را برای شما در هستی قرار داد. شب را برای این که استراحت کنید، و آرامش یابید. و روز را تا حرکت کنید، به دنبال فضل الهی روید، و کسب معاش و معرفت نمایید. امید که با اندیشیدن در این امور به ظاهر ساده، اهل شکر شوید.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴)

روزی که آنان را بخواند و گوید: کجایند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟

این کریمه تکرار آیه‌ی ۶۲ همین سوره است، جهت مکرر آمدن آیه، اولاً معارفی است که در آیات گذشته آمد؛ ثانیاً مطلبی است که در آیه‌ی بعدی بیان می‌شود، و به این مقدمه احتیاج داشت.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

از هر اُمّتی شاهدهی برون آریم و گوییم: برهان خود را بیان کنید؛ خواهند دانست که حقّ با خداست. آن چه می بافتند ناپدید می شود.

نزع به معنای جذب و جدا کردن است. چنان که تیر را در کمان قرار می دهند و رها می کنند.

شاهد یعنی حاضر و گواه بودن.

ضلّ به معنای پوشاندن است. در برابر هدایت به این جهت آمد که حقیقت را پوشانیدند، و از مسیر صحیح منحرف شدند.

فری در قرآن معادل افتراء معهود در فارسی به کار رفته است. به معنای دروغ بافتن و بستن.

تمامی معانی فوق از مفردات راغب استفاده شد.

در روز قیامت از هر اُمّتی گواهی را انتخاب می کنیم و برون می آوریم. گواه می تواند پیامبر هر اُمّت باشد، یا صالحان اُمّت باشند. گواه را برون می آورند تا شاهد اتفاقات آن روز باشد. سپس بدیشان گوییم: هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ حال دلائل خود را بیان کنید. استدلالتان را برای این که خدا را باور نکردید، و مسیر زندگی تان چنین بود چیست؟ فقره ی بعدی را اگر مقلوب بخوانیم درکش آسان تر می شود: ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ: شریکان، معبودان، اوهام، مقاصد پنداری، و ... همه در آن روز ناپدید می شوند! هر آن چه به هم می بافتند، و در دنیا مقصود خویش قرار داده بودند، همگی از جلوی چشمانشان ناپدید می شود. فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ: چنین می شود که می فهمند حقّ تنها خداست، و تنها از آن اوست. غایتی جز او وجود نداشت. اما ایشان نادرست بافتند و بر آن اساس زندگی کردند.

قلب این فقره ممکن است به جهت بروز و کشف حقیقت، و به واسطه‌ی آن، از میان رفتن پندارهای موهوم مشرکان باشد. با این‌که ترتّب طبیعی همان است که در شرح بیان گردید. فاء در *فَعَلِمُوا* نیز مؤید قلب کلام است. چه بسا قلب در کلام از جهت رعایت موسیقی آیات نیز باشد. درباره‌ی موسیقی قرآن باید مطلبی جداگانه همراه با شواهد نگاشت. زیبایی شگرفی که بسیاری را مبهوت خود ساخته است.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶)

قارون از قوم موسی بود، اما در برابرشان قد علم کرد. از گنج‌ها چنان به او بخشیدیم، که حمل کردن صندوق‌هایش (کلیدهایش) بر نیرومندان نیز گران می‌آمد؛ قومش بدو گفتند: با تکبر سرمستی مکن! چرا که خداوند سرخوشان متکبر را دوست نمی‌دارد.

بغی: أصلان: أحدهما طلب الشيء، والثاني جنسُ من الفساد. (ابن فارس بقوله « ۲۷۱/۱ »)

مفاتیح می‌تواند جمع مِفْتَح به کسر میم باشد، به معنای کلیدها؛ و می‌تواند جمع مَفْتَح به فتح میم باشد، به معنای صندوق‌ها. به همین جهت در مجمع‌البیان آمد: المفاتيح هنا الخزائن في قول أكثر المفسرين و هو اختيار الزجاج كما في قوله سبحانه وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ فيكون المراد بمفاتيحه خزائن ماله و هو قول ابن عباس و الحسن و قيل هي المفاتيح التي تفتح بها الأبواب عن قتادة و مجاهد و روى الأعمش عن خيثمة قال كانت مفاتيح قارون من جلود كل مفتاح مثل الإصبع. تَنُوءُ مضارع معلوم از مصدر نوء است. به معنای شدت سنگینی که حمل را دشوار می‌کند، و طاقت را طاق. عصبة جماعت به هم پیوسته است نیرومندی است که یکدیگر را یاری می‌کنند.

فرح را راغب چنین معنا کرد: **الْفَرَحُ:** انشراح الصدر بلذة عاجلة، و أكثر ما يكون ذلك في اللذات البدنية الدنيوية، فلهذا قال تعالى: لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ «الحديد: ۲۳» وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا «الرعد: ۲۶» ذَلِكَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ «غافر: ۷۵» حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا «الأنعام: ۴۴» فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ «غافر: ۸۳» إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ «القصص: ۷۶». در مجمع‌البیان نیز چنین معنا شد: أي لا تأثر و لا تفرح و لا تتكبر بسبب كنوزك إن الله لا يحب من كان بهذه الصفة و يدل على أن الفرح بمعنى البطر.

این آیات بیان‌کننده‌ی داستان قارون است. داستان متمم‌ولی که مست‌دارایی و مکنت خود بود. داستان او در منابع مختلفی من‌جمله تورات وجود دارد. در قرآن کریم تنها در همین آیات به داستان او اشاره شده است. تاریخ همواره سره و ناسره با هم است. قابل اثبات و ردّ نیست. آنچه مسلم است همین آیات قرآن کریم است. بنابراین تنها چند جمله‌ی کوتاه از مشهورات داستان او را نقل می‌کنم. در صورتی که مایل به خوانش بیشتر بودید به منابع مانند تفاسیر مراجعه نمایید.

قارون از خویشان موسی بود. گویند که او مأمور مالیات بود. چون حریص بود، فرعون او را پسندید و خزانه‌دار خود کرد. قارون اواخر هجرت موسی از مصر به او ایمان آورد، و با او از نیل ردّ شد. عده‌ای از بنی‌اسرائیل گرد او بودند، چرا که او دارای مال و مکنت بسیار بود. به جهت این‌که تورات را بسیار مطالعه می‌کرد، به تورات اشراف داشت. زمانی موسی از او طلب زکات کرد. زکات مال او که رقم قابل توجهی بود، بخل و حرص او را برانگیخت. توطئه‌ای کرد، به زنی روسپی مالی داد تا به موسی تهمت زنا بزند. وقتی روسپی با موسی مواجه شد، و بنی‌اسرائیل جمع شدند، روسپی حقیقت را گفت. این‌که از قارون پول گرفته است تا به موسی تهمت بزند. نقلی نیز هست که او نیاز به موسی را برای شریعت انکار کرد، و توجّه باطنی و قلبی هر کس را در مسیر خدا کافی دانست. حتی نقل شده است که طرفدارانش را مسلّح کرد و بر علیه موسی شوراند. در نهایت گرفتار عذاب الهی شد.

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ: قرآن کریم بیان می‌کند که قارون از قوم و تابعین موسی بود؛ همان‌طور که در داستان او بیان شد. بغی چنان‌که در لغت آمد، به معنای نوعی فساد است. می‌توان معادل گردن‌کشی را برای آن در فارسی قرار داد. مراد کریمه این است که خود را از بنی‌اسرائیل برتر دید، گردن‌کشی کرد، و از آنان جدا شد. در ترجمه که از ترجمه‌ی جناب ملکی بهره‌جستم، به همین معنا توجّه داشتیم. در ترجمه‌ها اکثراً به معنای ستم بر بنی‌اسرائیل آمده است، که به نظر دقیق نیست.

آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ: مفاتیح می تواند معادل کلیدها، یا صندوق‌ها باشد، همان‌طور که در سطور بالا اشاره شد. در آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام آمد: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ...؛ به معنای خزینه‌های غیب است. در آیه هر دو معنا را کرده‌اند، از این جهت که دشوار آمدن حمل کلیدهای خزانه‌ی او بر مردان قدرقامت دور از ذهن است، نکوست که مراد صندوق‌ها باشد. تَنُوءُ سنگینی بسیار است که حمل را دشوار می‌کند. عُصْبَةُ جماعتی است که یکدیگر را یاری می‌کنند. بنابراین معنای آیه چنین است: آن قدر به او از مال و گنج داده بودیم، که حمل صندوق‌های دارایش، بر عده‌ای توانمند و قدرقامت نیز بسیار دشوار بود.

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ: قوم بنی‌اسرائیل او را نصیحت کردند. نصیحتی بسیار مهم که نه تنها برای متمولین پرفایده است، برای همه‌ی ما سرخوشان دنیا نیز بسیار فایده‌مند است. برای درک فرح علاوه بر معنای لغت، خوب است به آیات دیگری از قرآن مراجعه نماییم. فرح در قرآن در دو معنای نیک و بد استعمال شده است. برای مثال نکوهش فرح را در چند آیه نقل کنیم:

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ (سوره رعد، ۲۶)

ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (غافر، ۷۵)

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام، ۷۵)

در مقابل فرح در معانی نیک نیز استعمال شده است، مانند:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ، قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ (يونس، ۵۷ و ۵۸)

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آل عمران، ۱۶۹ و ۱۷۰)

گاه نیز در معانی استعمال شده است، که اشعار به هیچ کدام ندارد، مانند:

فَتَقَطُّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبْرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (مؤمنون، ۵۳)

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید، ۲۳)

توجه به استعمال فرح در قرآن کریم نشان می‌دهد فرح بالذات معنای بدی ندارد. بلکه دو عامل در نكوهیده شدن آن نقش دارد: اول صاحب فرح، دوم متعلق فرح. البته عامل دوم نیز ذیل صاحب فرح است. انسان الهی شادمان می‌شود، اما بالله؛ انسان ناباور سرمست می‌شود، اما به دنیا. هر دو شادمانند باطناً، اما تفاوت از کجاست تا به کجا! آیات را بخوانیم و تأمل کنیم.

به داستان قارون بازگردیم؛ مؤمنان بنی اسرائیل او را نصیحت کردند. دیدند که او بر حال خود شادمان و غرّه است. شادمانی را از حرکات و سکنات او فهمیدند. فهمیدند که او به دنیا و داراییش سرمست است. به او گفتند: این گونه سرمست و متکبر مباش، خداوند متکبران مست دنیا را دوست نمی‌دارد. روشن است که تشخیص فرح در او به جهت شادمانی برون نبود، بلکه حال قارون چنین بود که معلوم بود درونش مست دنیاست.

الباقر (علیه السلام): أَوْحَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى مُوسَى (عليه السلام): لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعَ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَتَرْكُ ذِكْرِي يُقْسِي الْقُلُوبَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۶۶/ بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۳۴۲

خداوند به موسی (علیه السلام) وحی کرد: ای موسی! (علیه السلام) به زیادی مال و منال خوشحال نباش، و در هر حالی که هستی مرا فراموش نکن، مال زیاد باعث می‌شود گناهانی که کرده‌ای را از یاد ببری [و استغفار نکنی] و دل را سخت می‌گرداند.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷)

در آنچه به تو عطا شده سرای واپسین را بجوی، و بهره‌ی خویش را از دنیا فراموش نکن. و احسان کن، چنان که خداوند به تو احسان کرد. و در زمین تباهی مجوی؛ چرا که خداوند تباہکاران را دوست نمی‌دارد.

ادامه‌ی نصیحت‌های مؤمنان بنی‌اسرائیل در این آیه بیان می‌گردد:

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ: آنچه در دنیا و از دنیا روزی‌ات شد را در مسیر حقیقت به کار ببر. دنیا را خرج دنیا مکن! با دنیا آخرت را بجوی که پاینده است. دنیا تمام می‌شود، آنچه می‌ماند آخرت است. انفاق کن، حقوق واجب مستمندان را پرداز، و ...

وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا: آنچه به نظر حقیر معنای این فقره است را عرض کرده و اقوال مفسرین را رها می‌کنم. تو بهره‌ی معلوم و مشخصی از دنیا داری، به همان راضی باش، آن را برای دار آخرت مصرف کن. مراد چیست؟ این که اگر در پی مال‌اندوزی باشی، حرص و لذت‌جویی بی‌پایان آرامش را از تو خواهد گرفت. اما اگر به رزقی که خداوند به تو عطا کرده راضی باشی، می‌توانی از همان روزی استفاده کنی، بی‌آن که دائماً نگران از دست دادن یا افزودنش باشی. نکته‌ی لطیف و دقیقی است. دنیای مدرن رسانه‌زده‌ی امروز ما دقیقاً خلاف این سفارش ساده است. انسان دائم در پی افزایش سطح زندگی و مال‌اندوزی است. دو چیز را به سادگی از دست می‌دهد: اول تک‌تک لحظاتی را که می‌توانست زندگی کند، و از آنچه دارد لذت و بهره‌برد. دوم آرامش و آسایش را. در پی ارتقاء سطح زندگی است تا روزی آرامش را در زندگی بیابد، اما لذت اکنون که فراهم بود را از کف می‌دهد، و هیچ‌گاه به آرامش در آینده هم نمی‌رسد. چرا که حرص و لذت‌جویی را در خود پرورش داده است. دیگر نمی‌تواند آرامش را در امور ساده‌ی زندگی بجوید. در باب این جمله‌ی کوتاه اما بسیار عمیق می‌توان بسیار اندیشید و نگاشت، به اندکی بسنده شد.

وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ: این سفارش کامل و جامع است، و همه‌ی موارد پیشین را شامل می‌شود. همان‌طور که خداوند در حقّ تو احسان کرد، تو را مکت و دارایی بسیار بخشید، تو نیز چنین باش. تو هم انفاق کن و به مردم احسان کن. شرحش دو عبارت قبلی است: وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا.

وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ: در مقابل احسان فساد قرار داده شد. یعنی به جای این که احسان به خلق کنی، در پی فساد روی زمین مباش. همان‌طور که خداوند محسنین را دوست می‌دارد، اهل فساد را دوست نمی‌دارد.

خوب است که به چند آیه که شرح احسان و محبت خداوند به محسنین است اشاره کنیم:

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (سوره بقره، ۱۹۵)

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعَمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ. (سوره ۱۳۳ تا ۱۳۶)

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَمِنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (مائده، ۹۳)

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام): لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَقُوَّتَكَ وَفِرَاعَكَ وَشَبَابَكَ وَنَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۶۸ / بحار الأنوار ج ۶۸، ص ۱۷۷ / وسائل الشيعة ج ۱، ص ۸۹

امام علی (عليه السلام): وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ فراموش نکن که از تندرستی، قدرت، آسودگی خیال، جوانی و سرزندگی خودت برای طلب آخرت استفاده کنی.

الصَّادِق (عليه السلام): فَسَادُ الظَّاهِرِ مِنْ فُسَادِ الْبَاطِنِ وَمَنْ أَصْلَحَ سِرِّيَّتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ وَمَنْ خَافَ اللَّهَ فِي السِّرِّ لَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَأَعْظَمُ الْفُسَادِ أَنْ يَرْضَى الْعَبْدُ بِالْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَهَذَا الْفُسَادُ يَتَوَلَّدُ مِنْ طُولِ الْأَمَلِ وَالْخِرْصِ وَالْكَبْرِ كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي قِصَّةِ قَارُونَ فِي قَوْلِهِ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ وَكَانَتْ هَذِهِ الْخِصَالُ مِنْ صُنْعِ قَارُونَ وَاعْتِقَادِهِ وَأَصْلُهَا مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا وَجَمْعِهَا وَتَابَعَةِ النَّفْسِ وَهَوَايَا وَإِقَامَةِ شَهَوَاتِهَا وَحُبِّ الْمُحَمَّدَةِ وَمُوَافَقَةِ الشَّيْطَانِ وَاتِّبَاعِ خُطَوَاتِهِ وَكُلُّ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ بِحَسَبِ الْغَفْلَةِ عَنِ اللَّهِ وَنِسْيَانِ مَنْنِهِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۶۸ / بحار الأنوار ج ۷۰، ص ۳۹۵ / مصباح الشريعة ص ۱۰۷

امام صادق (عليه السلام): اگر کسی ظاهرش فاسد است لاجرم باطن او هم فاسد است؛ و هرکس باطن خود را پاک نگهدارد خداوند ظاهر او را اصلاح می‌کند. و هرکس در نهان از خداوند بترسد خداوند ظاهر او را حفظ می‌سازد. بزرگ‌ترین فساد آن است که آدمی از وضع خود راضی باشد و از خداوند غافل شود، این حالت از حرص و تکبر و خودخواهی و فرورفتن در آرزوها و هوس‌ها پدید می‌آید؛ همان گونه که پروردگار در داستان قارون بیان داشته است: ای قارون! در روی زمین فساد نکن که خداوند اهل فساد را دوست نمی‌دارد. و این خصلت‌های پلید در قارون وجود داشت. ریشه‌ی همه‌ی این صفات از محبت دنیا و جمع کردن مال به دست می‌آید. هواپرستی و پیروی از نفس موجب

می‌گردد که این خوی‌های پلید و زشت در انسان پدید آیند. آدمی از هواهای نفس پیروی می‌کند و دنبال هوس‌ها می‌رود مال‌پرستی و دنبال آمال و آرزوها رفتن و شهوت‌پرستی و اظهار خوش‌وقتی از ستایش و تعریف دیگران از خود، موجب می‌گردد که آدمی در دام شیطان گرفتار گردد، و در راه او گام بردارد؛ و همه این‌ها از غفلت و فراموش کردن خدا و نعمت‌های او حاصل می‌گردد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸)

گفت: آن‌چه به من عطا شده به واسطه‌ی دانشی است که نزد من است؛ ندانست که پیش از او خدا نسل‌هایی را هلاک کرد، که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند؟! و از گناه مجرمان نپرسند.

پاسخ قارون، پاسخ همه‌ی متمولان متکبر است. در پاسخ خیرخواهی مؤمنان بنی‌اسرائیل گفت: إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي؛ هر آن‌چه بدان دست یافته‌ام، به خاطر توانایی و کاردانی خودم بوده است! این باور انسان را هلاک می‌کند. مستقل دیدن خود در هستی، نسبت دادن دارایی و جایگاه خود به علم و کاردانی، از بزرگ‌ترین صفات رذیله است. انسان ضعیفی که با یک سردرد جزئی از همه‌ی امور بازمی‌ماند، چگونه می‌تواند خود را منشأ اثر ببیند؟! آن هم منشأ اثر مطلق و آزاد در هستی! تعجب نکنیم، این رذیله‌ی مهلک در بسیاری از ما وجود دارد. تنها باید در حال خود دقت کنیم. چه بسیار اموری که در طول زندگیمان تنها به خود نسبت می‌دهیم! او موهبت‌های خدا به خود را ندید، و این باور او را شادمان و سرمست دنیا قرار داد. چنین انسانی نمی‌تواند انفاق کند. چرا که تنها خود را علت به‌دست‌آوردن داراییش می‌داند، نه فضل الهی. چگونه می‌تواند آن‌چه خود به دست آورده است را به دیگران ببخشد؟! حتماً با خود می‌گوید اگر

دیگران هم عرضه داشتند، مانند من میشدند! شایسته است در آیات ۴۹ تا ۵۲ سوره ی زمر بیندیشیم (این دو دسته آیات را مرحوم علامه در المیزان آورده‌اند):

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ، قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ، أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

و همچنین آیات ۸۲ و ۸۳ سوره ی غافر: أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ، فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ.

أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا: پاسخ خداوند به ادعای استقلال قارون، استفهام همراه با توبیخ است. آیا او ندید که پیشتر بسیاری بودند که از او قوی‌تر و مال‌اندوزتر بودند، و همه‌شان از میان رفتند؟ پرسش در این عبارت، لزوماً به معنای مطالعه‌ی اقوام گذشته و اشرف بر آنان نیست، بلکه انسان وجداناً می‌داند که همواره ثروتمندتر و نیرومندتر از او در طول تاریخ بوده‌است، و هیچ‌کدام اکنون نیستند. مراد از هلاکت نیز لزوماً عذاب الهی نیست، مرگ انسان غافل و سرمست دنیا هلاکت است، چه با عذاب چه با مرگ طبیعی. قارون در طول حیات خود یکی از أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا را دیده بود: فرعون. هلاکت او را نیز با چشمان خود مشاهده کرده بود. چگونه چند سال پس از غرق‌شدن فرعون و تابعینش مسیر او را در پیش گرفت، و خود را مستقل پنداشت؟! انسان اینگونه است، به سرعت فراموش می‌کند. آیات ۹ تا ۱۱ سوره ی هود را بخوانیم: وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ، وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لَيَكْفُرَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ، إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ.

وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ: ترجمه‌ی تحت‌اللفظی آیه چنین است: مجرمان را از گناهانشان نپرسند. مراد این است که از مجرم نمی‌پرسند که چرا مرتکب معصیت شد، یا چه گناہانی مرتکب شد. چرا که نیازی به پرسش نیست. همه در علم الهی ثبت و ضبط است. اکثر مفسرین معنا کرده‌اند: فرصت به مجرمان داده نمی‌شود تا از دلیل گناه‌کاریشان سخن گویند، عذر و بهانه آورند، و ... به نظر حقیر معنای اولی که عرض شد سازگارتر است.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹)

در آراستگی از زیور بسیار میان مردمانش آمد، آنان که طالب زندگی دنیوی بودند گفتند: کاش مانند آن‌چه به قارون عطا شده بود، ما نیز داشتیم. او بهره‌ی فراوانی دارد.

قارون اهل تجمل و خودنمایی بود. منش او این بود که با شکوه و زیور در میان عموم مردم ظاهر می‌شد. چشم دنیاپرستان و دنیاخواهان را این رفتار پر می‌کرد؛ طالبان دنیا چنین گفتند: قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ: ای کاش ما هم مانند قارون دارا بودیم؛ کاش به ما هم مانند او از دنیا داده شده بود. او بسیار ثروتمند است، بهره‌ی بسیاری از این دنیا دارد!

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (٨٠)

و کسانی که بدیشان آگاهی عطا شده بود گفتند: وای بر شما! پاداش خداوند برای کسی که ایمان دارد، و کار شایسته انجام می‌دهد بهتر است. و جز شکیبایان آن را درنیابند.

در میان بنی‌اسرائیل کسانی بودند که حقیقت را باور داشتند، همان‌ها که در آیه‌ی ۷۶ و ۷۷ به قارون گفتند: لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ، وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِدِينَ. خداوند با تعبیری لطیف ایشان را اینگونه توصیف می‌کند: الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ: به ایشان علم و آگاهی عطا شده بود. این تعبیر در برابر سخن قارون در توجیه کردارش آمد: إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي.

مؤمنان بنی‌اسرائیل به بهت‌زدگان ثروت و مکت قارون چنین گفتند: وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ: وای بر شما دنیازدگان! خداوند شما را غرق رحمت و معرفت کرد، اما شما دنیاخواهی را رها نکردید؟ تا شکوه ظاهری قارون را دیدید، هوس جایگاه او را کردید؟! بی‌شک جزای خداوند به مؤمنان که کردارشان الهی و شایسته است، بسیار بهتر از دنیایی است که شیفته‌ی آن هستید. اما این سخن را هر کسی درک نمی‌کند؛ وَلَا يُلْقَاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ: یُلْقَا مضارع مجهول از القاء است. القاء در فارسی هم استعمال می‌شود، به معنای فهماندن و درک کردن است. معنای فقره چنین می‌شود: جز صابران آن را درک نمی‌کنند، و نمی‌فهمند. چه چیز را نمی‌فهمند؟ این‌که ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا. بنابراین ضمیر در یُلْقَاهَا به ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا برمی‌گردد. چرا صابران این مطلب را درمی‌یابند؟ چرا که اثر ایمان و عمل صالح آنی نیست؛ ایمان باید مستمر و در همه‌ی آنات حیات باشد، تا اثر خود را نشان دهد. در مقابل اثر دنیاخواهی سریع است. سریع اثر می‌گذارد، و به سرعت هم تمام می‌شود. پس جز شکیبایان که بر عهد ایمان بمانند، و کردارشان مطابق ایمان حقیقی باشد، درکی از ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا نخواهند داشت. در آیه‌ی ۶۰ همین سوره خواندیم: وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ. در سوره‌ی اعلی آیات ۱۶ و ۱۷ نیز خواندیم: بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى.

فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ (۸۱)

او و خانواده‌اش را در زمین فروبردیم، هیچ گروهی جز خدا نداشت که او را یاری کنند؛ خود نیز نمی‌توانست خویشتن را یاری کند.

ابن فارس، قال «۲/ ۱۸۰»: «أصل واحد يدل على غموض و غوور، و إليه ترجع فروع الباب. قال الله تعالى: **فَحَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ**. و من الباب خسوف القمر. و المهزول يسمى خاسفاً كأن لحمه غار و دخل. و مما حمل على الباب قولهم للسحاب الذي يأتي بالماء الكثير **خسيف**، كأنه شبه بالبئر التي ذكرناها».

خسف در لغت به معنای پوشیده شدن و فرورفتن است. به همین جهت خسوف ماه گفته می‌شود. **بِدَارِهِ جَارٌ** و مجرور است. **باء** که بر سر **یه** آمد بر سر **دار** هم آمد. **دار** به معنای خانه است. مراد خانواده و تابعین قارون است.

نهایت کار قارون و تابعینش چنین شد که در زمین فرورفتند و ناپدید شدند. عذاب آن‌ها متناسب با کبره‌شان بود. فخر می‌فروختند و کبر می‌ورزیدند، پوشانده شدند و در زمین فرورفتند. در آن حال عذاب هیچ‌کس را نداشت که یاریش کند، خود نیز با همه‌ی کبر و ادعای علمش توانِ یاری خویش را نداشت. **مِنْ دُونِ اللَّهِ** لطیف است. یعنی غیر از خدا کسی نبود که او را یاری کند. یعنی اگر در همان حال هم خدا را می‌خواند، خدا یاریش می‌کرد. **أَمَّا قَارُونُ** آن‌قدر متکبر بود که نمی‌توانست خدا را از جان بخواند، این شد که در زمین فرورفت. بنابراین به نظر حقیر ترجمه‌ای که عده‌ای از مترجمین کرده‌اند، به این صورت که گروهی نداشت تا در برابر خدا او را یاری کنند، صحیح نیست.

او عمری را در سرمستی و تکبر گذرانده بود. برای خود یاران و اعوانی دست‌وپا کرده بود. خیال می‌کرد آن‌قدر توان و یار دارد، که هیچ چیز مانع او نخواهد شد. **أَمَّا عَذَابُ** که آمد همه‌ی بافته‌هایش رشته شد. دید نه خود می‌تواند خود را کمک کند؛ نه هیچ‌کدام از اطرافیانش می‌توانند کاری برای او کنند. تنها خداست که می‌تواند او را نجات دهد، **أَمَّا** آن‌قدر در کبر فرورفته بود، که نمی‌توانست از خداوند یاری طلبد.

ابن عباس (رحمة الله عليه) قَالَ كَانَ قَارُونُ ابْنُ عَمِّ مُوسَى (عليه السلام) وَكَانَتْ فِي زَمَانِ مُوسَى (عليه السلام) امْرَأَةٌ بَغِيٌّ لَهَا جَمَالٌ وَهَيْئَةٌ فَقَالَ لَهَا قَارُونُ أُعْطِيكَ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَتُحْيِيَنِي غَدًا إِلَى مُوسَى (عليه السلام) وَهُوَ جَالِسٌ عِنْدَ بَنِي إِسْرَائِيلَ يَتَلَوُّ عَلَيْهِمُ التَّوْرَةَ فَتَقُولِينَ يَا مَعْشَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنَّ مُوسَى (عليه السلام) دَعَانِي إِلَى نَفْسِهِ فَأَخَذْتُ مِنْهُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا أَصْبَحَتْ جَاءَتِ الْمَرْأَةُ الْبَغِيُّ فَقَامَتْ عَلَى رُؤُسِهِمْ وَكَانَ قَارُونُ حَاضِرًا فِي زِينَتِهِ فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ يَا مُوسَى (عليه السلام) إِنَّ قَارُونَ أَعْطَانِي مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ عَلَى أَنْ أَقُولَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى رُؤُسِ الْأَشْهَادِ أَنَّكَ دَعَوْتَنِي إِلَى نَفْسِكَ وَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ تَكُونَ دَعَوْتَنِي لَقَدْ أَكْرَمَكَ اللَّهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ مُوسَى (عليه السلام) لِلْأَرْضِ خُذِيهِ فَأَخَذَتْهُ وَابْتَلَعَتْهُ وَإِنَّهُ لَيَتَجَلَّجَلُ مَا بَلَغَ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۷۰ / بحار الأنوار ج ۱۳، ص ۲۱۴

ابن عباس (رحمة الله عليه): قارون پسر عموی موسی (علیه السلام) بود. در زمان موسی (علیه السلام) زن بدکاره زیبایی بود؛ قارون به او گفت: «به تو صدهزار درهم می‌دهم، فردا نزد موسی (علیه السلام) برو و درحالی که نزد بنی اسرائیل نشسته و برایشان تورات می‌خواند بگو: «ای مردم بنی اسرائیل! موسی (علیه السلام) مرا به خودش دعوت کرده [و پیشنهاد زنا داده] است». زن از او صدهزار درهم گرفت. هنگام صبح زن بدکاره آمد و بالای سر این‌ها ایستاد و قارون هم با زیورآلاتش آنجا حاضر بود. آن زن گفت: «ای موسی (علیه السلام)! قارون به من صدهزار درهم داده برای این که در میان بنی اسرائیل در حضور همگان بگویم تو مرا به خودت دعوت کردی، و پناه می‌برم به خدا از اینکه تو مرا به خود دعوت کرده باشی. به خدا قسم! خدا تو را از ارتکاب این گناه بزرگ داشته است!» موسی (علیه السلام) به زمین گفت: «او (قارون) را بگیر» و زمین او را گرفت و فروبرد و او در زمین فرو رفت.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بَنَّا وَيُكَانُّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲)

آنان که دیروز تمنای جایگاه او را داشتند، فردایش گفتند: وای! گویا خدا روزی هر کدام از بندگان را که اراده کند فراخ یا تنگ می‌سازد. اگر خدا بر ما منت گذاشته بود، ما را نیز فرو می‌برد! عجب، گویا کافران رستگار نمی‌شوند.

وی اسم فعل مضارع است، به معنای تعجب که معمولاً همراه با ندامت است. کَانَ از حروف مشبه به فعل است. به معنای تشبیه است.

داستان قارون تمام شد، بهت‌زدگان ثروت و مکنت او ماندند! این کریمه داستان آنان را نیز تمام می‌کند. آنان که از شکوه ظاهری قارون در حیرت بودند، و تمنّا و آروزی جایگاه او را داشتند، پس از دیدن سرانجام قارون و همراهانش به خود آمدند. همان‌ها که دیروز آروزی قارون شدن داشتند، فردا خود را ملامت می‌کردند و می‌گفتند: خدا به هرکس که بخواهد روزی وسیع می‌دهد، و روزی هرکس را که اراده کند تنگ می‌کند. ما حکمت و وسعت و ضیق روزی را نمی‌دانیم، پس چرا روزی قارون را طلب کردیم؟! آری اگر خداوند بر ما منت نمی‌گذاشت، ما را نیز که مبهوت دارایی و جایگاه قارون بودیم را با او در زمین فرومی‌برد. در نهایت فکر خود را با این جمله جمع‌بندی کردند: وَيُكَانُّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ! عجب، گویا چنین است که ناباوران هیچ‌گاه رستگار نمی‌شوند.

این کریمه پایان داستان قارون، تابعانش، و بهت‌زدگان جایگاه اوست. در عصر ما نیز عموم انسان‌ها یا قارونند، یا حسرت قارون شدن دارند. نیک که تنها داستان گذشتگان را نخوانیم، بلکه خود را مخاطب قرآن بدانیم، و ببینیم ما قارون، مریدان او، یا شیفته‌ی مال و مکنت نیستیم!

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ (۸۳)

این سرای آخرت است، آن را برای کسانی قرار دادیم که در پی هیچ برتری جویی و فساد در زمین نیستند؛ سرانجام از آن پرهیزکاران است.

جمع‌بندی داستان قارون آیات ۸۳ و ۸۴ است. در عین حال که سفارشی شگرف برای همه‌ی انسان‌هاست. آیه‌ی ۸۳ از نفیس‌ترین آیات اخلاقی قرآن کریم است. عبارتی کوتاه و معنایی عمیق که در شرح لفظ امثال حقیر نیاید. تنها تلاشی برای فهم کریمه خواهم داشت، و آگاهم که درک این آیه تنها برای آنان میسر است که دست از علو کشیده‌اند؛ حقا که حقیر از زمره‌ی آنان نیستم، اما به فضل الهی امید بسیار دارم.

فرمود: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ: این سرای آخرت است. بسیار لطیف است. گویا و حقا که آخرت پیش روست، دیده می‌شود، و وصف می‌شود. مخاطب بدون پیش‌زمینه می‌خواند و درمی‌یابد که هم‌اکنون دار آخرت هست، آخرت را بطن دنیا می‌بیند. نه سرائی که بعدها با آن مواجه گردد. سرای آخرت برای کسانی است که دو وصف در آنان نباشد، یعنی کسی که این اوصاف در اوست بهره‌ای از درک حقیقت که همان آخرت است ندارد.

اول لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ: علو بالذات معنای مذموم ندارد، بلکه به معنای بالا و ارتفاع در برابر سفل است. در کریمه به این معنا آمد: طالب کوچک‌ترین بزرگی در زمین نیستند. یعنی نمی‌خواهند خود را نسبت به احدی اندکی بالاتر ببینند. یعنی خود را برتر از احدی در هستی نمی‌بینند. بنابراین سه قید در آن لحاظ است: اول کوچک‌ترین برتری جویی ندارند؛ دوم در هیچ زمانی علو ندارند؛ سوم نسبت به هیچ کسی خود را برتر نمی‌بینند. خواندن این وصف آسان، و در جان نشستنش عمری می‌طلبد. کوچک‌دیدن خود نسبت به اولیاء و صلحاء آسان است، اما نسبت به کسانی که کافرپیشه‌اند، مستکبرند، دارای صفات رذیله‌اند، و ... بسیار دشوار است. شاید آغازش چنین باشد که در هیچ موقعیتی نسبت به دیگری برتری نمی‌جویند؛ یعنی تمرین ابتدایی در فعل است. البته که مراد کریمه حال درونی انسان است. کسی که اراده‌ی علو ندارد، یعنی در جان‌ش خود را برتر نمی‌بیند.

یک مصداق آشکار آن در دنیای امروز، پشیمانی در امور است. مکانیزم‌های درونی و برونی اول بودن را به انسان می‌آموزند. پدر و مادر ناآگاه اول شدن را از کودکی به انسان یاد می‌دهند. در مدرسه، در مسابقات، در هوش، در دانشگاه، در شغل، در ازدواج، و... همه جا این مکانیزم‌ها به انسان اول شدن و از دیگران جلو زدن را یاد داده‌اند. این یکی از مصادیق واضح علو است. روشن است که رها شدن از این مکانیزم‌ها چه اندازه دشوار است. انسانی که دائماً در پی اول شدن است، کی و چگونه می‌تواند آرامش پیدا کند؟ کی می‌تواند زندگی کند؟ چه اول بشود چه نه!! مسابقه دادن انسان را در اضطراب می‌افکند، مسابقات بیهوده‌ای که همه‌ی عمر انسان را می‌گیرد.

ذهن را از قید اجر و عذاب، بهشت و جهنم رها کنیم، از این‌که علو و فساد نداشته باشیم تا بهشتی شویم و از عذاب رها شویم. قرآنی بیندیشیم، خداوند می‌فرماید: *تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ*، آخرت همین جاست، بطن دنیاست، ظهور آرامش در قیامت است، اما در همین دنیا نیز می‌توان سالم و آرام زیست. می‌توان با خدا زندگی کرد، و از ملال و رنج رها شد. راهش چیست؟ این‌که علو و فساد نباشد. این‌که انسان از اسارت و بردگی خود و دنیای پیرامونش رها شود. جلوه‌گری بردگی در انسان همین علو و فساد است. دنیای به ظاهر پیشرفته‌ی امروز با فرهنگ و رسانه این اسارت را در انسان شارژ می‌کند. روشن است که انسان به سادگی نخواهد توانست از چرخه‌ی باطل عمومی خارج گردد. خداوند که ربّ مهربان انسان است، راه را نشان می‌دهد. راهی که تا ابد به کار انسان می‌آید. برتری نجوید و فساد نکنید. اهل اندیشه می‌فهمند که چه راه مبارکی را خداوند پیش انسان نهاده است. زبان آیه آخرت و دنیاست، چرا که زبان دین است. اما با توضیحی که عرض شد امید که این کریمه‌ی نفیس بیشتر جلوه‌گر شده باشد.

دوم *لَا فُسَاداً (فِي الْأَرْضِ)*: فساد بدی کردن آشکار است. در هستی آرامند، برای رسیدن به حرص و لذت، بدی نمی‌کنند. به هر چیز متوسّل نمی‌شوند تا به غایات خویش برسند. فساد نکردن ذیل علو داشتن است. کسی که علو ندارد، قطعاً مرتکب فساد نمی‌شود. و در مقابل آن‌که گرفتار بزرگ‌بینی است، برای رسیدن به جایگاه بالاتر، یا تثبیت برتری خود دست به هر فساد می‌زند.

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ: سرانجام نیک برای کسانی است که اهل تقوایند. تقوا را در گذشته بارها معنا کردیم. آگاهی دائمی تقواست. با ادبیات دینی درک حضور مطلق خداوند متعال است. کسانی که اهل مراقبه‌اند، در دنیا بدون آگاهی کاری انجام نمی‌دهند. بنابراین در پی برتری و فساد نیستند. چرا که در هر فعلی می‌اندیشند، و آن را آگاهانه انجام می‌دهند، می‌دانند که برتری‌جویی و فساد گرفتار شدن در چرخه‌ی دنیاپرستی است، پس این دو رذیله را به مرور ترک می‌کنند. سپس به عیان می‌بینند که وجودشان غرق آزادی، آرامش، و بهجت می‌شود: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ.

بنابراین پایان آیه راه‌هایی از علو و فساد را بیان می‌کند. وقتی کسی دائماً کشیک خود کشید، و نسبت به رذیله‌ی ناگوار علو آگاهی یافت، تدارک رها شدن از آن را می‌کند. اگر اوقات را در غفلت گذرانند، دائم در چرخه‌ی برتری‌جویی غرق خواهد بود. هر چه مراقبه را بیشتر و عمیق‌تر نمود، به رهایی نزدیک‌تر خواهد شد.

۱

الصَّادِق (علیه السلام): عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): يَا حَفْصُ مَا مَنَزِلَةُ الدُّنْيَا مِنْ نَفْسِي إِلَّا مَنَزِلَةُ الْمَيْتَةِ إِذَا اضْطُرَّتْ إِلَيْهَا أَكَلْتُ مِنْهَا، يَا حَفْصُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ مَا الْعِبَادُ عَامِلُونَ وَإِلَى مَا هُمْ صَائِرُونَ فَحَلَمَ عَنْهُمْ عِنْدَ أَعْمَالِهِمُ السَّيِّئَةِ لِعِلْمِهِ السَّابِقِ فِيهِمْ فَلَا يَغُرُّكَ حُسْنُ الطَّلَبِ مِمَّنْ لَا يَخَافُ الْقَوْتَ. ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ الْآيَةُ وَجَعَلَ يَبْكِي وَيَقُولُ ذَهَبَتْ وَاللَّهِ الْأَمَانِيُّ عِنْدَ هَذِهِ الْآيَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۰ / بحار الأنوار ج ۲، ص ۲۷

حفص بن غیاث گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای حفص! با دنیا مثل یک مردار برخورد کردم [چنانچه اگر فردی از گرسنگی در حال مرگ باشد و غذایی جز یک مردار نداشته باشد، مجاز است به قدر رفع اضطرارش از آن مردار بخورد] من نیز به قدر اضطرارم از دنیا استفاده کردم، ای حفص! خداوند متعال می‌دانست که بندگان چه می‌کنند و به

سوی چه سرنوشتی حرکت می‌کنند اما به هنگام ارتکاب اعمال ناشایست توسط آنها، بردباری به خرج داد زیرا از پیش به آنها آگاه بود. پس زندگی خوب کسی که از مرگ واهمه ندارد، تو را فریب ندهد. سپس آیه: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** را تلاوت کرده و درحالی که می‌گریست فرمود: «به خدا سوگند! با این آیه، همه‌ی آرزوها بر باد رفت».

۲

أميرالمومنين (عليه السلام) - زَاذَانَ إِنَّهُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَحْدَهُ وَهُوَ ذَاكَ يَرْشِدُ الضَّالَّ وَيُعِينُ الضَّعِيفَ وَيَمُرُّ بِالْبَيْعِ وَالْبَقَالِ فَيَفْتَحُ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ وَيَقْرَأُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةَ نَجْعُهَا الْآيَةُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۲ / بحار الأنوار ج ۴۱، ص ۵۴

زاذان گوید: او در بازار تنها راه می‌رفت و کسی بود که راه گم کرده را راهنمایی می‌کرد و به ضعیف یاری می‌رساند و به فروشندگان و بقال‌ها گذر می‌کرد و قرآن را بر او باز می‌کرد و می‌خواند: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ**.

أميرالمومنين (عليه السلام) - رَوَى سَلَامُ الْأَعْرَجِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعَجِبُهُ شَرَاكَ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ الْآيَةِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۴

سلام اعرج از اميرالمؤمنين (عليه السلام) نقل می کند که فرمود: اگر فردی حتی نسبت به بند کفشش بگوید که [بند کفش من از فلانی بهتر است و] احساس خوشحالی و تفاخر کند [مصدق مقام پرستی و بزرگی طلبی در دنیا شده و] مصداق این آیه است که می فرماید: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا.**

الصَّادِق (عليه السلام) - عن عنوان بصری: لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدَتْ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعِبُودِيَّةِ وَ اطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَ اسْتَفْهِمِ اللَّهَ يَفْهَمْكَ قُلْتُ يَا شَرِيفُ فَقَالَ قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) مَا حَقِيقَةُ الْعِبُودِيَّةِ قَالَ ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءُ أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوْلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مَلِكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ يَضْعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيراً وَ جُمْلَةً اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاةً عَنْهُ فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوْلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْإِتِّفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ وَ إِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَانِبُ الدُّنْيَا وَ إِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَ نَهَاةً لَا يَنْفَرُ عَنْهُمَا إِلَى الْمِرَاءِ وَ الْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخَلْقُ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُراً وَ تَفَاخُراً وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزّاً وَ عُلُوّاً وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلاً فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.**

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۴ / بحار الأنوار ج ۱، ص ۲۲۶

عنوان بصری گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: «علم [الهی] با آموختن به دست نمی آید بلکه نوری است که از طرف خداوند بر دلها می تابد تا آنها را هدایت کند؛ اینک اگر طالب علم هستی ابتدا از درون خود، حقیقت عبودیت را بخواه، علم را برای عمل طلب کن و از خداوند بخواه تا فهم تو را زیاد کند تا بفهمی». عرض کردم: «ای بزرگوار! امام صادق (علیه السلام) فرمود: «بگو ای اباعبدالله! عرض کردم: «ای اباعبدالله (علیه السلام) حقیقت عبودیت چیست؟» فرمود: «به سه چیز می توان این حقیقت را دریافت: یکی اینکه بندگان آنچه را که خداوند به آنها بخشیده است ملک خود ندانند زیرا بندگان خدا مالک نیستند و هرچه دارند از خدا می باشد و هر جا خدا امر کند باید خرج کنند. دوم اینکه بندهای هرگز قدرت ندارد با فکر و اندیشه خود کارهای خود را اداره کند سوم اینکه هرچه خداوند به او امر کرده و یا از آن نهی نموده است به کار گیرد و از اوامر و نواهی خدا سر باز نزند. هرگاه بندهای چیزی را ملک خود نداند مال را انفاق می کند. هرگاه بندهای امور خود را به خداوند واگذارد و بفهمد که با عقل و تدبیرش نمی تواند امور خود را آن طور که هست اداره کند گرفتاری های دنیا و مصائب آن بر او گوارا می گردد هرگاه بندهای به اوامر و نواهی خداوند گردن گذارد دیگر با مردم جدال و مناقشه و تفاخر نمی کند و آنها را آزار نمی دهد. هر وقت خداوند این سه خصلت را به انسان عطا کند و مورد دنیا و شیطان و مردم در نظر آنها کوچک می شود و دنبال جمع کردن مال و تکاثر و تفاخر نمی روند و قصد ریاست بر مردم و طلب عزت ندارند و اوقات خود را به هدر نمی دهند. این اوصاف نخستین درجه ی پرهیزکاران است خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: **تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا.**

روایت عنوان بصری مفصل است، و مورد توجّه بسیاری از بزرگان مانند مرحوم قاضی نیز بوده است. مرحوم طهرانی در روح مجرد به این مطلب اشاره دارند، و نقل می‌کنند که آقای قاضی اولین توصیه‌شان به شاگردانشان خواندن و عمل کردن این روایت بوده است. حتّی این‌که نسخه‌ای از آن را همراه خود داشته باشند و مکرّر بخوانند و عمل کنند. ما تنها بخش ابتدایی روایت را که مرتبط با آیه بود نقل کردیم. در صورت تمایل به خواندن کامل حدیث به مجامع روایی مراجعه بفرمایید. خصوصاً در کتاب روح مجرد (صفحه‌ی ۱۷۶ تا ۱۸۶) مرحوم طهرانی ترجمه‌ی شایسته‌ای آورده‌اند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۸۴)

هر که نیک آرد، بهتر از آن را خواهد یافت؛ و هر که بد آرد، آنان که بدی کردند جز آن‌چه می‌کردند کیفر نیینند.

هر آن کس که وجودش خیر باشد، و کردارش نیک، جزایش مانند آن‌چه کرده است نخواهد بود، بلکه بسیار والاتر از آن جزا خواهد یافت. چرا که خداوند متعال کریم است و فضلش بی‌پایان. و در مقابل هر کس که بدی آرد، تنها به قدر بدی‌اش کیفر می‌بینند. همان‌طور که در سوره‌ی انعام آیه‌ی ۱۶۰ آمد: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امثالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ

فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

آیات با این مضمون برای تشویق و ترغیب انسان است. برای این‌که دست از بدی بکشد و مسیر خیر را پیش گیرد. انسانی که با دادوستد انس گرفته است، ممکن است با وعده‌ی حقّ خداوند متعال تلنگری بخورد، و مسیر زندگی‌اش را تغییر دهد. امّا روشن است انسانی که از قید پاداش و جزا رها شده است، به جهت فزونی پاداش الهی مسیر خیر را انتخاب نمی‌کند؛ بلکه خدا را انتخاب می‌کند چون او را شایسته‌ی پرستش و بندگی یافته است.

آیات ۸۵ تا انتهای سوره:

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (۸۵)

بی‌گمان همان (خدای) که قرآن را بهره‌ی تو ساخت (عابدالجبری)، تو را به بازگشتگاهی برمی‌گرداند؛ بگو: خدایم به آن‌که رهنمون آورده و به آن‌که در گمراهی آشکار است آگاه‌تر است.

آیات پایانی سوره مبارکه‌ی قصص مانند آیات ابتدایی این سوره درباره‌ی وجود مبارک پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه است. در این کریمه تفاسیر متعددی بیان شده است. درباره‌ی فرض اولاً و تطبیق معاد ثانیاً اقوال متعددی بیان شده است. درباره‌ی فرض مرحوم علامه دو احتمال را بیان می‌کنند:

الفرض - علی ما ذکره - بمعنی الإیجاب فمعنی «فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» أي أوجب عليك العمل به أي بما فيه من الأحكام ففيه مجاز في النسبة. و أحسن منه قول بعضهم: إن المعنى أوجب عليك تلاوته و تبليغه و العمل به و ذلك لكونه أوفق لقوله: «لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» بما سيحيي من معناه.

احتمال اول را وجوب می‌دانند که به معنای عمل مطابق احکام نازل در قرآن است. احتمال دوم را که بهتر می‌دانند، وجوب خواندن قرآن بر مردم، تبلیغ، و تحریض مردم بر عمل به قرآن می‌دانند. درباره‌ی معاد نیز احتمالاتی را بیان می‌کنند:

المعاد اسم مكان أو زمان من العود و قد اختلفت كلماتهم في تفسير هذا المعاد فقليل: هو مكة فالآية وعد له أن الله سيرده بعد هجرته إلى مكة ثانيا، و قيل: هو الموت، و قيل: هو القيامة، و قيل: هو المحشر، و قيل هو المقام المحمود و هو موقف الشفاعة الكبرى، و قيل: هو الجنة، و قيل: هو بيت المقدس، و هو في الحقيقة وعد بمعراج ثان يعود فيه إلى بيت المقدس بعد ما كان دخله في المعراج الأول: و قيل: هو الأمر المحبوب فيقبل الانطباق على جل الأقوال السابقة أو كلها.

سپس نظر خودشان را كه مطابق تدبّر در كلّ سورة است چنین بیان می کنند:

و الذي يعطيه التدبر في سياق آيات السورة هو أن تكون الآية تصريحاً بما كانت القصة المسرودة في أول السورة تلوح إليه ثم الآيات التالية لها تؤيده.

فإنه تعالى أورد قصة بني إسرائيل و موسى (ع) في أول السورة ففصل القول في أنه كيف من عليهم بالأمن و السلام و العزة و التمكن بعد ما كانوا أذلاء مستضعفين بأيدي آل فرعون يذبحون أبناءهم يستحيون نساءهم، و قد كانت القصة تدل بالالتزام - و مطلع السورة يؤيده - على وعد جميل للمؤمنين أن الله سبحانه سينجيهم مما هم عليه من الفتنة و الشدة و العسرة و يظهر دينهم على الدين كله و يمكنهم في الأرض بعد ما كانوا لا سماء تظلمهم و لا أرض تقلهم.

ثم ذكر بعد الفراغ من القصة أن من الواجب في الحكمة أن ينزل كتاباً يهدي الناس إلى الحق تذكرة و إتماماً للحجة ليتقوا بذلك من عذاب الله كما نزل على موسى بعد ما أهلك القرون الأولى و كما نزل على النبي ص و إن كذبوا به عنادا للحق و إثارة للعذاب على الآخرة.

و هذا السياق يرجي السامع أنه تعالى سيتعرض صريحاً لما أشار إليه في سرد القصة تلويحاً فإذا سمع قوله: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ» لم يلبث دون أن يفهم أنه هو الوعد الجميل الذي كان يترقبه و خاصة مع الابتداء بقوله: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ» و قد قدم تنظير التوراة بالقرآن و قد كان ما قصه في إنجاء بني إسرائيل مقدمة لنزول التوراة حتى يكونوا بالأخذ بها و العمل بها أئمة و يكونوا هم الوارثين.

فمعنى الآية: إن الذي فرض عليك القرآن لتقرأه على الناس و تبلغه و تعملوا به سيردك و يصيرك إلى محل تكون هذه الصيرورة منك إليه عودة و يكون هو معاداً لك كما فرض التوراة على موسى و رفع به قدره و قدر قومه، و من المعلوم أنه (ص) كان بمكة على ما فيها من الشدة و الفتنة ثم هاجر منها ثم عاد إليها فاتحاً مظفراً و ثبتت قواعد دينه و استحکمت أركان ملته و كسرت الأصنام و انهدم بنيان الشرك و المؤمنون هم الوارثون للأرض بعد ما كانوا أذلاء معذبين.

و في تنكير قوله: «مَعَادٍ» إشارة إلى عظمة قدر هذا العود و أنه لا يقاس إلى ما قبله من القطون بها و التاريخ بصدق.

خلاصه‌ی نظر مرحوم علامه چنین است: آن کسی که قرآن را بر تو واجب کرد، تا بر مردم بخوانی، ابلاغ کنی، و دستوراتش را به کار بندی، به زودی تو را به آن محلی برمی گردانند، که این برگشت عود است، و آنجا معادت شود؛ چنان که تورات را بر موسی نازل کرد، و با نزول آن قدر و منزلت خودش و قومش را بالا برد. بنابراین مراد از معاد را مطابق فحوای کلی سوره مکه می دانند.

به زعم حقیر مراد از فرض وجوب نیست، بنابراین هیچ کدام از دو احتمال مذکور صحیح نمی باشد. اقوال دیگر مفسرین نیز عموماً گرد همین دو احتمال می چرخد. عهدمان بر این بود که واژگان را در سیاق عبارت معنا کنیم. قرار نیست واژه خارج از متن معنا شود، سپس متن به مقتضای واژه معنا گردد. وجوب نمی تواند مراد باشد، چرا که هنوز حکمی در قرآن نیامد تا پیامبر بخواهد به وجوبات قرآنی عمل کند. احتمال دوم نیز نمی تواند صحیح باشد، چرا که می فرماید: *فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ* سیاق اقتضای وجوب تلاوت بر مردم ندارد. با توضیحاتی که عرض شد به نظر چنین می رسد که مراد از *فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ* القاء قرآن بر پیامبر است. قرآن عدل پیامبر است، در واقع هر دو یکی هستند. بنابراین مراد گویا شدن پیامبر اکرم به قرآن کریم است. دَقَّتْ بفرمایید.

درباره‌ی معاد قول مشهور چنان که از مرحوم علامه نیز نقل شد، بازگشت به مکه است. به نظر حقیر بازگشت به معاد باید با *فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ* تناسب داشته باشد. درست است که با فضای کلی سوره نیز باید متناسب باشد، اما تناسب با بخش ابتدایی کریمه در فهم کمک بیشتری می کند. ملازم قرآن بودن، در گام اول ارتباطی با بازگشت به مکه به نحو پیشگویی ندارد. اصل واژه‌ی معاد به معنای رجوع به شیء پس از انصراف از آن است. می تواند اسم مکان یا زمان باشد. القاء قرآن بر پیامبر نشان دهنده‌ی جایگاه حقیقی پیامبر اکرم است. به تعبیری قرآن از غیب بر وجود حاضر در دنیای پیامبر نازل می شود. پیامبر به اقتضای تربیت و هدایت در سرای دنیا دوره‌ای کوتاه حاضر شد، و سپس به جایگاه خویش *فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ* (قمر، ۵۵) بازمی گردد. بازگشت به قیامت یا همان معاد مصطلح را اگر به معنای حقیقت دنیا و باطن آن بدانیم، صحیح است. اما اگر به معنای قیامت کبری پس از برچیده شدن دنیا بدانیم صحیح نیست.

بازگشت به مکه تطبیق حداقلی برای معنای عمیق لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ است، اما غلط نیست. فهم حقیر از این فراز چنین بود، در نهایت علم تنها از آن خدا است.

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: سپس خداوند متعال به پیامبرش می‌گوید به ایشان بگو: پروردگار من به هدایت یافتگان و گمراهان آگاه‌تر است. سیاق کریمه بسیار دقیق است. گفته شد: مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى؛ یعنی کسی که هدایت آورده، در حالی که سیاق اقتضاء می‌کرد در مقابل مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ گفته شود کسی که هدایت شده است. به این شکل بیان شد چرا که آیه تعظیم شأن پیامبر اکرم است. چرا که در ابتدا گفته شد: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَىٰ مَعَادٍ. پیامبری که حامل قرآن است، حامل و بیان‌کننده‌ی هدایت است، روشن است که خود هدایت‌شده است، و در قلّه‌ی هدایت است. او هدایت را بر خلق عرضه فرمود، عده‌ای هدایت شدند، و عده‌ای گمراه. از مجموع آن‌چه گفته شد روشن می‌شود که این کریمه در وصف پیامبر بسیار عالی است. گرچه به این جنبه‌ی کریمه توجه نشده است. یکی از آیاتی است که می‌توان در شناخت نبی‌اکرم از آن بهره‌ی فراوان برد.

الرَّسُولُ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) - قَالَ مُقَاتِلُ بْنُ سُلَيْمَانَ إِنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَمَّا نَزَلَ الْجُحْفَةَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ وَ عَرَفَ الطَّرِيقَ إِلَى مَكَّةَ فَاشْتَبَقَ إِلَى مَكَّةَ وَ ذَكَرَ مَوْلِدَهُ وَ مَوْلِدَ آبَائِهِ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ فَقَالَ أَ تَشْتَبِقُ إِلَى بَلَدِكَ وَ مَوْلِدِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ جِبْرِيلُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُكَ إِلَى مَعَادٍ يَعْنِي لَرَادُكَ إِلَى مَكَّةَ ظَاهِرًا عَلَيْهَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۶ / روضة الواعظین ج ۲، ص ۴۰۶

وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت فرمود، همین که در جحفه که میان مکه و مدینه است، رسید و راه مکه را دید مشتاق مکه شد، و محل تولد خویش و نیاکانش که آنجا بود را یادآورد. جبرئیل (علیه السلام) به حضورش آمد و گفت: «آیا به شهر و محل تولد خود مشتاقی؟» فرمود: «آری!» جبرئیل (علیه السلام) گفت: «خداوند عزوجل می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ**؛ یعنی تو را به مکه برمی‌گرداند درحالی که بر آن پیروز شده باشی».

الصَّادِق (علیه السلام) - عَنْ أَبِي مَرْوَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ** قَالَ فَقَالَ لِي لَا وَاللَّهِ لَا تَنْقُضِي الدُّنْيَا وَلَا تَذْهَبُ حَتَّى يَجْتَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَ عَلِيٌّ بِالثُّوَيَّةِ فَيَلْتَقِيَانِ وَ يَبْنِيَانِ بِالثُّوَيَّةِ مَسْجِدًا لَهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ يَعْنِي مَوْضِعًا بِالْكُوفَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۸۸ / بحار الأنوار ج ۵۳، ص ۱۱۳

ابومروان گوید: از امام صادق (علیه السلام) در مورد کلام خداوند: **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ** پرسیدم. فرمود: «نه به خدا! دنیا به پایان نمی‌رسد و از بین نمی‌رود تا اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) در منطقه‌ی ثویه دیدار کنند و در آنجا مسجدی بسازند که دوازده هزار در داشته باشد» [و مقصود وی از ثویه؛] موضعی در کوفه است.

وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونُوا ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ (۸۶)

تو انتظار نداشتی که این کتاب به تو القا شود، اما رحمتی از سوی پروردگارت بود؛ پس هرگز پشتیبان کافران مباش.

این کریمه نیز در شناخت وجود مبارک پیامبرمان اهمیت بسیار دارد. تو امید و انتظارش را نداشتی که قرآن بر تو القاء شود؛ اما رحمت پروردگارت بود که تو را حامل قرآن قرار داد. عظمت معارف حقّی قرآن بر هر اهل اندیشه‌ای روشن است. تنها پیامبر بود که می‌توانست حامل این معارف باشد. معارفی ابدی که پس از آن نیازی به نزول کتابی دیگر در هستی نبود. خداوند به واسطه‌ی رحمتش سعه‌ای به پیامبر عطا کرد که حامل قرآن شد. بسیار شیرین و لطیف خداوند متعال به محمد می‌فرماید: مَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ. پیامبر ما در اوج بندگی و خاکساری حضرت حق بود. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد. پیامبر بنده‌ترین انسان همه‌ی هستی از ازل تا ابد است. بندگی مطلق نه به جهت هیچ غایت مفروضی غیر از بندگی. او آن‌قدر خود را بنده‌ی خداوند می‌دانست که کوچک‌ترین امیدی به سخن گفتن خداوند با خود نیز نداشت. مطلب ثقیلی است و درک آن بس دشوار.

دقت کنیم که القای قرآن در این کریمه، مؤید مهمی بر مطلبی است که در آیه‌ی قبل ذیل **فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ** عرض شد. **فَرَضَ** همان **يُلْقَى** است. توجّه بفرمایید.

فَلَا تَكُونُوا ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ: روشن است که پیامبر از کافران حمایت نمی‌کند. این سفارش که پس از القاء رحمانی قرآن آمده است، جهت لطیفی دارد. پیامبر رحمة للعالمین بود اولاً؛ و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء، ۱۰۷)، قرآن به واسطه‌ی رحمت الهی بر وجودش نازل شد ثانیاً، جریان رحمت مستمر در او موجب می‌شد تا مهر عمیق و سرشاری به همه‌ی انسان‌ها داشته باشد ثالثاً؛ بنابراین در پایان کریمه به او توصیه شد: **فَلَا تَكُونُوا ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ**. در آن‌جا که لازم است و معیارش را بر تو نازل کرده‌ایم با کافران جدّی باش، مهر باطنی‌ات را گاهی در ظاهر از ایشان دریغ کن! توجّه بفرمایید که مطلب مهمی تا حدّی که قلم اجازه می‌داد بیان گردید.

علی بن ابراهیم (رحمة الله علیه) - مُخَاطَبَةُ لِلنَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) وَ الْمَعْنَى لِلنَّاسِ وَ هُوَ قَوْلُ الصَّادِقِ (علیه السلام) إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ نَبِيَّهُ بِإِيَّاكَ أَعْنِي وَ أَسْمَعِي يَا جَارَّةً.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۹۰ / بحار الأنوار ج ۹، ص ۲۲۲

مخاطب این آیه پیامبر (صلی الله علیه و آله) است اما مقصود و مخاطب اصلی مردم اند؛ مثل آن کلام امام صادق (علیه السلام) که فرمود: فرستادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در میان مردم [و مخاطب قراردادن او] داستان همان مثلی است که می گویند: با توام و ای همسایه تو بشنو (به در می گویم که دیوار بشنود)!

وَلَا يَصُدُّنَكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۸۷)

مبادا تو را از آیات خدا - پس از آن که بر تو نازل شد - بازدارند؛ (مردم) را به پروردگار خویش بخوان، و از مشرکان مباش.

الصُّدُودُ وَالصَّدُّ: قد يكون انصرافاً عن الشيء وامتناعاً (مفردات راغب)

حال که تو را حامل مهم ترین معارف هستی قرار دادیم، و قرآن را بر قلب مبارکت نازل کردیم، مراقب ناباوران و مشرکان باش. اینان نمی خواهند قرآن شنیده شود. چرا که شنیده شدن قرآن بساط آنها را جمع خواهد کرد. از هر طریقی تو را از تلاوت آیات و ترویج قرآن باز می دارند. بی توجه به ایشان باش و مردم را به خدا دعوت کن. ادْعُ إِلَى رَبِّكَ با

قرینه‌ی آیاتی که خواندیم به واسطه‌ی قرآن دعوت کردن است. بارها عرض شد که وجود مبارک پیامبر و قرآن عدل یکدیگرند. ظرف و مظروف که در هم مندرگند. توجّه به این مطلب سرّ این گونه توصیه‌ها را آشکار می‌کند.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

و با خدای (یکتا) معبود دیگری مخوان، جز او هیچ الهی نیست، جز وجه او همه چیز فانی است، حکم تنها از آن اوست، و سوی او بازگردانده می‌شوید.

آیه‌ی پایانی سوره‌ی قصص پس از توصف پیامبر اکرم، اوج توحید و از قلیل آیات قرآن کریم است. بیان معرفتی که تنها یک بار دیگر در سوره‌ی الرحمن آمد. اهل می‌فهمند که این کریمه بیان جایگاه توحیدی نبی‌اکرم است.

لَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ معنای لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ است. هیچ معبود و الهی جز او نیست، پس تو محمد جز الله معبود دیگری را باور نداری و نمی‌خوانی. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ جوهره‌ی توحیدی اسلام است. در سور پیش بارها شرح شد، برای جلوگیری از تطویل به سور قبلی ارجاع می‌دهم.

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ یک بار دیگر در سوره‌ی الرحمن آیات ۲۶ و ۲۷ آمد: كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ، وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ. در سوره‌ی الرحمن بیان شد:

اوج اسلام همین معارفی است که در قرآن بیان شده است. فهم این معارف دشوار است، امّا غیر ممکن نیست؛ و باید دانست که اگر این معارف به درستی فهمیده نشود، اوج اسلام و قرآن فهمیده نشده است. در واقع این معارف ساختار و شاکله‌ی اصلی دین است، و مابقی گزاره‌ها، روی این شاخه‌ی اصلی سوار می‌گردد.

بازگشت هاء در علیها به زمین است. فان اسم فاعل می‌باشد؛ اسم فاعل دلالت بر استدامه دارد. وقتی گفته می‌شود فلانی عالم است؛ یعنی همواره عالم است، نه فقط الان. وجه آن چیزی است که در تقابل با هم خود را نمایان می‌کند. آن‌چه ابتدا از آیه فهمیده می‌شود این است که در پایان دنیا هر آن‌چه روی زمین است فانی خواهد شد، و آن‌چه در قیامت باقی می‌ماند وجه خداوند است که دارای صفات جلال و اکرام است. اما واژه‌ی ((فان)) ما را به معنای عمیق‌تری سوق می‌دهد. آیه می‌فرماید همین الان نیز هر آن‌چه هست فانی است. صحبت فقط در قیامت نیست، هم‌اکنون نیز همین است. شرح آن این‌که موجودات بود و نمودی دارند، نمود آن چیزی است که می‌بینیم یا گمان می‌کنیم که می‌بینیم؛ بود حقیقت موجودات است؛ نمود با حقیقت یا همان بود فاصله‌ی بسیاری دارد، بود اشیاء همان وجه الهی است. حقیقت او است، و مابقی پندارهایی که می‌بینیم. بنابراین همین الان نمود فانی است بدانیم یا ندانیم، و بود همواره باقی است چرا که وجه الهی است.

در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی قصص آمده است:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

با خداوند اله و معبود دیگری نخوانید، او یکی است، غیر از او (هو) نیست. در این کریمه نمودها را نفی می‌کند، و با عبارت هالک که اسم فاعل است، همه را پندار می‌داند.

آن‌چه هست و خواهد بود وجه او است، که همان حقیقت موجودات است.

هاتف اصفهانی در ترجیع‌بند مشهورش در واقع شرح این آیات را کرده است.

پیر پرسید کیست این؟ گفتند: عاشقی بی‌قرار و سرگردان

گفت: جامی دهیدش از می ناب گرچه ناخوانده باشد این مهمان

ساقی آتش‌پرست آتش دست ریخت در ساغر آتش سوزان

چون کشیدم نه عقل ماند و نه هوش سوخت هم کفر ازان و هم ایمان

مست افتادم و در آن مستی به زبانی که شرح آن نتوان

این سخن می شنیدم از اعضا همه حتی الوریث و الشریان

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو

مطلب لطیف دیگر آمدن وجه ربّ است، گفته نشد و ببقی ربّک، علت این است که وقتی درک شد که نمود تمامی موجودات من جمله مدرک فانی است، باز مدرکی باقی است که این حقیقت را درک می کند، وقتی در خویش می نگرد با اسماء و صفات الهی مواجه می شود، همه ی عالم را مظهر اسماء و صفات می بیند، این همان وجه ربّ است. حال دقت کنیم که گفته شد: ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، اول اشاره ای به اسماء و صفات الهی دارد که عرض شد، دوم لطافتی در آمدن این دو اسم در میان اسماء الهی وجود دارد، خداوند جلال و کرامت را با هم دارد. پس مواجهه اش با موجودات با هر دو صفت است. این صفات (هیبت، مهربانی و کرامت) ارکان ربوبیت است. در عین حال که مستجمع جمیع صفات الهی نیز می باشد. این تأملات انتها ندارد، به ناچار همین جا رشته ی کلام را رها می کنم.

مرحوم علامه ی طباطبائی ذیل آیه ی آخر سوره ی قصص مطالب ارزنده ای بیان داشته اند، اصل عبارات ایشان را نیز از المیزان نقل می کنم:

قوله: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» الشیء مساو للموجود و يطلق على كل أمر موجود حتى عليه تعالى كما يدل عليه قوله: «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ»: الأنعام: ۱۹، و الهلاك البطلان و الانعدام.

و الوجه و الجهة واحد كالوعد و العدة، و وجه الشيء في العرف العام ما يستقبل به غيره و يرتبط به إليه كما أن وجه الجسم السطح الظاهر منه و وجه الإنسان النصف المقدم من رأسه و وجهه تعالى ما يستقبل به غيره من خلقه و يتوجه إليه خلقه به و هو صفاته الكريمة من حياة و علم و قدرة و سمع و بصر و ما ينتهي إليها من صفات الفعل كالخلق و الرزق و الإحياء و الإماتة و المغفرة و الرحمة و كذا آياته الدالة عليه بما هي آياته.

فكل شيء هالك في نفسه باطل في ذاته لا حقيقة له إلا ما كان عنده مما أفاضه الله عليه و أما ما لا ينسب إليه تعالى فليس إلا ما اختلقه وهم المتوهم أو سرايا صوره الخيال و ذلك كالأصنام ليس لها من الحقيقة إلا أنها حجارة أو خشبة أو شيء من الفلزات و أما أنها أرباب أو آلهة أو نافعة أو ضارة أو غير ذلك فليست إلا أسماء سماها عبدتهم و كالإنسان ليس له من الحقيقة إلا ما أودعه فيه الخلقة من الروح و الجسم و ما اكتسبه من صفات الكمال و الجميع منسوبة إلى الله سبحانه و أما ما يضيفه إليه العقل الاجتماعي من قوة و سلطة و رئاسة و وجاهة و ثروة و عزة و أولاد و أعضاء فليس إلا سرايا هالكا و أمنية كاذبة و على هذا السبيل سائر الموجودات.

فليس عندها من الحقيقة إلا ما أفاض الله عليها بفضلها و هي آياته الدالة على صفاته الكريمة من رحمة و رزق و فضل و إحسان و غير ذلك.

فالحقيقة الثابتة في الواقع التي ليست هالكة باطلة من الأشياء هي صفاته الكريمة و آياته الدالة عليها و الجميع ثابتة بثبوت الذات المقدسة.

هذا على تقدير كون المراد بالهالك في الآية الهالك بالفعل و على هذا يكون محصل تعليل كلمة الإخلاص بقوله: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» أن الإله و هو المعبود بالحق إنما يكون إلها معبودا إذا كان أمرا ذا حقيقة واقعية غير هالك و لا باطل له تدبير في العالم بهذا النعت و كل شيء غيره تعالى هالك باطل في نفسه إلا ما كان وجهها له منتسبا إليه فليس في الوجود إله غيره سبحانه.

و الوثنيون و إن كانوا يرون وجود آلهتهم منسوبا إليه تعالى و من جهته إلا أنهم يجعلونها مستقلة في التدبير مقطوعة النسبة في ذلك عنه من دون أن يكون حكمها حكمه، و لذلك يعبدونها من دون الله، و لا استقلال لشيء في شيء عنه تعالى فلا يستحق العبادة إلا هو.

و هاهنا وجه آخر أدق منه بناء على أن المراد بالوجه ذات الشيء فقد ذكر بعضهم ذلك من معاني الوجه كما يقال: وجه النهار و وجه الطريق لنفسهما و إن أمكنت المناقشة فيه، و ذكر بعض آخر: أن المراد به الذات الشريفة كما يقال: وجوه الناس أي أشرافهم و هو من المجاز المرسل أو الاستعارة و على كلا التقديرين فالمراد أن غيره تعالى من الموجودات ممكنة و الممكن و إن كان موجودا بإيجاده تعالى فهو معدوم بالنظر إلى حد ذاته هالك في نفسه و الذي لا سبيل للبطلان و الهلاك إليه هو ذاته الواجبة بذاتها.

و محصل التعليل على هذا المعنى: أن الإله المعبود بالحق يجب أن يكون ذاتا بيده شيء من تدبير العالم، و التدبير الكوني لا ينفك عن الخلق و الإيجاد فلا معنى لأن يوجد الحوادث شيء و يدبر أمرها شيء آخر- و قد أوضحناه مرارا في هذا الكتاب- و لا يكون الخالق الموجد إلا واجب الوجود و لا واجب إلا هو تعالى فلا إله إلا هو.

و قولهم: إنه تعالى أجل من أن يحيط به عقل أو وهم فلا يمكن التوجه العبادي إليه فلا بد أن يتوجه بالعبادة إلى بعض مقربي حضرته من الملائكة الكرام و غيرهم ليكونوا شفعا عنده.

مدفوع بمنع توقف التوجه بالعبادة على العلم الإحاطي بل يكفي فيه المعرفة بوجه و هو حاصل بالضرورة.

و أما على تقدير كون المراد بالهالك ما يستقبله الهلاك و الفناء بناء على ما قيل:

إن اسم الفاعل ظاهر في الاستقبال فظاهر الآية أن كل شيء سيستقبله الهلاك بعد وجوده إلا وجهه. نعم استقبال الهلاك يختلف باختلاف الأشياء فاستقباله في الزمانيات انتهاء أمد وجودها و بطلانها بعده و في غيرها كون وجودها محاطا بالفناء من كل جانب.

و هلاك الأشياء على هذا بطلان وجودها الابتدائي و خلو النشأة الأولى عنها بانتقالها إلى النشأة الأخرى و رجوعها إلى الله و استقرارها عنده، و أما البطلان المطلق بعد الوجود فصريح كتاب الله ينفيه فالآيات متتابعة في أن كل شيء مرجعه إلى الله و أنه المنتهى و إليه الرجعى و هو الذي يبدئ الخلق ثم يعيده.

فمحصل معنى الآية- لو أريد بالوجه صفاته الكريمة- أن كل شيء سيخلي مكانه و يرجع إليه إلا صفاته الكريمة التي هي مبادئ فيضه فهي تفيض ثم تفيض إلى ما لا نهاية له و الإله يجب أن يكون كذلك لا بطلان لذاته و لا انقطاع لصفاته الفيضة و ليس شيء غيره تعالى بهذه الصفة فلا إله إلا هو.

و لو أريد بوجهه الذات المقدسة فالمحصل أن كل شيء سيستقبله الهلاك و الفناء بالرجوع إلى الله سبحانه إلا ذاته الحقّة الثابتة التي لا سبيل للبطلان إليها- و الصفات على هذا محسوبة من صقع الذات- و الإله يجب أن يكون بحيث لا يتطرق الفناء إليه و ليس شيء غيره بهذه الصفة فلا إله إلا هو.

و بما تقدم من التقرير يندفع الاعتراض على عموم الآية بمثل الجنة و النار و العرش فإن الجنة و النار لا تنعدم بعد الوجود و تبقيان إلى غير النهاية، و العرش أيضا كذلك بناء على ما ورد في بعض الروايات أن سقف الجنة هو العرش.

وجه الاندفاع أن المراد بالهلاك هو تبدل نشأة الوجود و الرجوع إلى الله المعبر عنه بالانتقال من الدنيا إلى الآخرة و التلبس بالعود بعد البدء، و هذا إنما يكون فيما هو موجود بوجود بدئي دنيوي، و أما الدار الآخرة و ما هو موجود بوجود أخروي كالجنة و النار فلا يتصف شيء من هذا القبيل بالهلاك بهذا المعنى.

قال تعالى: « مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ »: النحل: ٩٦، و قال: « وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ »: آل عمران: ١٩٨ و قال: « سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ »: الأنعام: ١٢٤ و نظيرتهما خزائن الرحمة كما قال: « وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ »: الحجر: ٢١ و كذا اللوح المحفوظ كما قال: « وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ »: ق: ٤.

و أما ما ذكره من العرش فقد تقدم الكلام فيه في تفسير قوله تعالى: « إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ »، الآية: الأعراف: ٥٤.

و يمكن أن يراد بالوجه جهته تعالى التي تنسب إليه و هي الناحية التي يقصد منها و يتوجه إليه بها، و تؤيده كثرة استعمال الوجه في كلامه تعالى بهذا المعنى كقوله:

« يُرِيدُونَ وَجْهَهُ »: الأنعام: ٥٢ و قوله: « إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى »: الليل: ٢٠ إلى غير ذلك من الآيات الكثيرة جدا.

و عليه فتكون عبارة عن كل ما ينسب إليه وحده فإن كان الكلام على ظاهر عموميه انطبق على الوجه الأول الذي أوردناه و يكون من مصاديقه أسماؤه و صفاته و أنبيأؤه و خلفاؤه و دينه الذي يؤتى منه.

و إن خص الوجه بالدين فحسب- كما وقع في بعض الروايات إن لم يكن من باب التطبيق- كان المراد بالهلاك الفساد و عدم الأثر، و كانت الجملة تعليلا لقوله: « وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ » و كان ما قبلها قرينة على أن المراد بالشيء الدين و الأعمال المتعلقة به و كان محصل المعنى: و لا تتدين بغير دين التوحيد لأن كل دين باطل لا أثر له إلا دينه.

و الأنسب على هذا أن يكون الحكم في ذيل الآية بمعنى الحكم التشريعي أو الأعم منه و من التكويني و المعنى: كل دين هالك إلا دينه لأن تشريع الدين إليه و إليه ترجعون لا إلى مشرعي الأديان الآخر.

هذا ما يعطيه التدبر في الآية الكريمة و للمفسرين فيها أقوال آخر مختلفة. (پایان شرح مرحوم علامه)

به کریمه در سوره‌ی قصص بازگردیم. فقرات این آیه هر کدام شرح جمله‌ی قبلی است. همان‌طور که سوره‌ی توحید، هر آیه شرح آیه‌ی قبلی است. بنابراین و لا تدع مع الله إلهاً آخر معنایش چیست؟ لا إله إلا هو؛ معنای این جمله چیست؟ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ادامه‌ی کریمه لَهُ الْحُكْمُ و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ نتیجه‌ی معارف قبلی است. بنابراین برای فهم عمیق‌تر باید از انتها آیه را خواند: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ؛ هر چیزی غیر از وجه الهی هالک و فانی است. اگر عده‌ای در سوره‌ی الرحمن می‌توانستند كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فان را حمل بر فنا‌ی موجودات روی زمین کنند، و آن را مساوق مرگ همه‌ی موجودات بگیرند، در كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ دیگر نخواهند توانست. چرا که گفته شد هر چیزی فانی است. یعنی هر چیزی که اطلاق موجود بر آن می‌شود. اگر این عبارت درک شد، لا إله إلا هو درک می‌شود. فهمیده می‌شود که جز هو معبودی در هستی نیست. معبود بت ساخته شده‌ی بشر با سنگ و چوب باشد، انسان‌های دیگر باشد، اعتباریاتی مانند پول و مقام باشد، و یا خود انسان باشد. همه‌ی معبودان برونی انسان نمود خودپرستی انسان است. درک می‌کند که خودی هم نیست جز او. اگر این فقره درک شد و لا تدع مع الله إلهاً آخر درک خواهد شد. یعنی دیگر معبودی نیست در هستی تا او را بخوانی. و اگر همه‌ی این جملات درک حقیقی شد لَهُ الْحُكْمُ و إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فهمیده می‌شود. تنها فرمانروای هستی خداوند است. و ما هر لحظه به سوی او رجوع می‌کنیم: إِنَّا لِلَّهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

آنچه در کلام بر زبان حقیر جاری می‌شد را بیان کردم؛ بر اهل فهم روشن است که این آیه بیان توحید خالص و ناب است، که توحید ذات نامندش. در توحید ذات سخن گفتن متوقف می‌شود؛ و تفصیل تنها مقصود را دورتر می‌سازد.

لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ: پایان کریمه جمع‌بندی بخش ابتدایی آیه است. وقتی تنها اوست که باقیست، جز وجه او همه فاناست، پس حکم و فرمان نیز تنها برای اوست. مقدمه اگر فهمیده شد، ذی‌المقدمه نیاز به استدلال ندارد. و همه به سوی او باز می‌گردند: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۱۵۶). درک بازگشت آن به آن سوی الله، نشان‌دهنده‌ی درک توحید است. به همین جهت ضمیر در آیه مخاطب است: تُرْجَعُونَ. دقت بفرمایید.

الباقر (علیه السلام) - عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ (علیه السلام) أَخْبِرْنِي عَنْ رَبِّكَ مَتَى كَانَ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّمَا يُقَالُ لَشَيْءٍ لَمْ يَكُنْ فَكَانَ مَتَى كَانَ إِنَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَانَ لَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلَا كَيْفٍ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كَانَ وَلَا كَانَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ وَلَا كَانَ لَهُ أَيْنَ وَلَا كَانَ فِي شَيْءٍ وَلَا كَانَ عَلَى شَيْءٍ وَلَا ابْتَدَعَ لِكَانِهِ مَكَانًا وَلَا قَوِيَ بَعْدَ مَا كَوْنَ شَيْئًا وَلَا كَانَ ضَعِيفًا قَبْلَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا وَلَا كَانَ مُسْتَوْحِشًا قَبْلَ أَنْ يُبْدَعَ شَيْئًا وَلَا يُشَبِّهُ شَيْئًا مُكُونًا وَلَا كَانَ خُلُوعًا مِنَ الْقُدْرَةِ عَلَى الْمُلْكِ قَبْلَ إِنْشَائِهِ وَلَا {يَكُونُ مِنْهُ خُلُوعًا بَعْدَ ذَهَابِهِ لَمْ يَزَلْ حَيًّا بِلَا حَيَاةٍ وَمَلِكًا قَادِرًا قَبْلَ أَنْ يُنْشَى شَيْئًا وَمَلِكًا جَبَّارًا بَعْدَ إِنْشَائِهِ لِلْكَوْنِ فَلَيْسَ لِكَوْنِهِ كَيْفٌ وَلَا لَهُ أَيْنَ وَلَا لَهُ حَدٌّ وَلَا يَعْرِفُ بَشَىءٍ يُشَبِّهُهُ وَلَا يَهْرُمُ لِطُولِ الْبَقَاءِ وَلَا يَصْعَقُ لَشَيْءٍ وَلَا يُخَوِّفُهُ شَيْءٌ تَصْعَقُ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا مِنْ خِيفَتِهِ كَانَ حَيًّا بِلَا حَيَاةٍ حَادِثَةٍ وَلَا كَوْنٍ مَوْصُوفٍ وَلَا كَيْفٍ مَحْدُودٍ وَلَا أَثَرٍ مَقْفُوعٍ وَلَا مَكَانٍ جَاوَرَ شَيْئًا بَلْ حَىٌّ يَعْرِفُ وَمَلِكٌ لَمْ يَزَلْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْمُلْكُ أَنْشَأَ مَا شَاءَ بِمَشِيئَتِهِ لَا يَحْدُ وَلَا يَبْعُضُ وَلَا يَفْنَى كَانَ أَوَّلًا بِلَا كَيْفٍ وَ يَكُونُ آخِرًا بِلَا أَيْنَ وَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَيْلَكَ أَيُّهَا السَّائِلُ إِنَّ رَبِّي لَا تَغْشَاهُ الْأَوْهَامُ وَلَا تَنْزِلُ بِهِ الشُّبُهَاتُ وَلَا يُجَارُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا يُجَاوَرُهُ شَيْءٌ وَلَا تَنْزِلُ بِهِ الْأَحْدَاثُ وَلَا يُسْأَلُ عَنْ شَيْءٍ يَفْعَلُهُ وَلَا يَقَعُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۱، ص ۲۹۲ / بحار الأنوار ج ۴، ص ۲۹۹

ابوبصیر گوید: مردی خدمت امام باقر (علیه السلام) رسید و گفت: «ای اباجعفر (علیه السلام) به من بگو پروردگارت از کی و چه زمانی بود؟» امام (علیه السلام) فرمود: «وای بر تو، به موجودی که نبوده و سپس به وجود آمده باشد می‌گویند که از کی و چه زمانی به وجود آمده؛ درحالی‌که پروردگار من همواره و بدون هیچ‌چون و چرایی از نوع چیستی او، زنده بوده است. فعل ایجادشدن در مورد او نیست و برای بودنش هم بحثی از چگونگی بودن مطرح نیست، مکانی ندارد و در چیزی قرار ندارد و بر روی چیزی واقع نشده و برای خود مکانی ایجاد نکرده و نه بعد از آنکه چیزی را آفرید قوی شد، و نه پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند ضعیف بود و نه پیش از ایجاد چیزها در وحشت بود. و شباهت به چیزی که ساخته شده ندارد و پیش از ایجاد مُلک از قدرت بر آن خالی نبود و بعد از رفتن آن از آن خالی نخواهد بود. درحالی‌که هیچ‌کس زنده نبوده او زنده بود، پادشاه صاحب قدرتی بود پیش از آنکه چیزی را ایجاد کند، و پادشاه بزرگوار عظیم‌الشانی بود، بعد از آنکه بودن را ایجاد فرموده است؛ پس بودنش را چگونگی نیست و او را حد و اندازه و جا و مکان نیست و او را به چیزی که به او شباهت داشته باشد نمی‌توان شناخت، زیرا او را شبیهی نیست و به جهت طول بقاء و ماندن پیر نمی‌شود، و از ترس چیزی بیهوش نمی‌گردد، و چیزی او را نمی‌ترساند، بلکه همه چیزها از ترس او بی‌هوش می‌شوند. زنده بوده، بدون آنکه در یک زمانی زنده شدن بر او اتفاق افتاده باشد. بوده، اما نه چنان که به وصف درآید. و چگونگی‌ای که محدود و معلوم باشد ندارد. و اثر و ردی که بتوان آن را پیگیری کند ندارد. مکانی که با چیزی مجاورت داشته باشد ندارد؛ بلکه زنده‌ایست که شناخته می‌شود و پادشاهی است که همیشه قدرت و پادشاهی داشته، و آنچه را که خواسته به هر وضع که خواسته، ایجاد فرموده و او را اندازه نمی‌توان کرد و تجزیه نمی‌شود، و نیست و نابود نخواهد شد، اولی بود بی‌چگونگی، و آخری می‌باشد بی‌آنکه مکانی داشته باشد [که از آن سؤال شود که در کجا است] **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**. آفرینش و تدبیر [جهان]، از آن او [و به فرمان او] ست. پر برکت [و زوال‌ناپذیر] است خداوندی که پروردگار جهانیان است (اعراف/۵۴). وای بر تو ای سائل، پندارها پروردگار من را احاطه نمی‌کند و شبهه‌ها بر او فرود نمی‌آید، و چیزی مجاور او نمی‌شود. حوادث بر او فرود نمی‌آید و او را به خاطر کاری که می‌کند بازخواست نمی‌کنند، و بر روی چیزی قرار ندارد، و هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرامی‌گیرد (بقره/۲۵۵). از آن اوست آنچه در آسمان‌ها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه در زیر خاک (پنهان) است (طه/۶).

(ترجمه‌ی حدیث فوق دارای ایرادات واضحی است، اما مقصود را می‌رساند. با متن اصلی روایت تطبیق دهید تا از سهو مترجم در امان باشید.)

أمیرالمومنین (علیه السلام) - بِحَذْفِ الْإِسْنَادِ مَرْفُوعاً إِلَى سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ (رحمة الله عليه) قَالَ ... {قَالَ النَّصْرَانِيُّ} ... فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ فَإِذَا طُوِيَتِ السَّمَاوَاتُ وَقُبِضَتِ الْأَرْضُ، فَأَيْنَ تَكُونُ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ وَهُمَا فِيهِمَا؟. قَالَ: قَدَعَا بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ ثُمَّ كَتَبَ فِيهِ: الْجَنَّةُ وَالنَّارُ، ثُمَّ دَرَجَ الْقِرْطَاسَ وَدَفَعَهُ إِلَى النَّصْرَانِيِّ، وَقَالَ لَهُ: أَلَيْسَ قَدْ طُوِيَتْ هَذِهِ الْقِرْطَاسُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَافْتَحَهُ فَفَتَحَتْهُ قَالَ: هَلْ تَرَى آيَةَ النَّارِ وَآيَةَ الْجَنَّةِ أَمْ حَاهُمَا الْقِرْطَاسُ قَالَ: لَا. قَالَ: فَهَكَذَا فِي قُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى إِذَا طُوِيَتِ السَّمَاوَاتُ وَقُبِضَتِ الْأَرْضُ لَمْ تَبْطُلِ الْجَنَّةُ وَالنَّارُ كَمَا لَمْ تَبْطُلْ طِيَّ هَذَا الْكِتَابِ آيَةُ الْجَنَّةِ وَآيَةُ النَّارِ فَأَخْبَرَنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ مَا هَذَا الْوَجْهُ، وَكَيْفَ هُوَ، وَأَيْنَ يُؤْتَى، وَمَا دَلِيلُنَا عَلَيْهِ. قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام) يَا غُلَامُ عَلَى بِحَطَبٍ وَنَارٍ، فَأَتَى بِحَطَبٍ وَنَارٍ وَأَمَرَ أَنْ تُضْرَمَ، فَلَمَّا اسْتَوْقَدَتْ وَاسْتَعَلَتْ، قَالَ لَهُ يَا نَصْرَانِي هَلْ تَجِدُ لِهَذِهِ النَّارِ وَجْهًا دُونَ وَجْهِ. قَالَ لَا، حَيْثُمَا أُتِيَتْهَا فَهُوَ وَجْهُ. قَالَ (عليه السلام) فَإِذَا كَانَتْ هَذِهِ النَّارُ الْمُخْلُوقَةُ الْمُدَبَّرَةُ فِي ضَعْفِهَا وَ سُرْعَةِ زَوَالِهَا لَا تَجِدُ لَهَا وَجْهًا فَكَيْفَ مَنْ خَلَقَ هَذِهِ النَّارَ وَ جَمِيعَ مَا فِي مَلَكُوتِهِ مِنْ شَيْءٍ أَجَابَهُ كَيْفَ يُوصَفُ بِوَجْهِ أَوْ يُحَدُّ بِحَدٍّ، أَوْ يُدْرَكُ بِبَصَرٍ، أَوْ يُحِيطُ بِهِ عَقْلٌ، أَوْ يُضْبِطُهُ وَهُمْ، وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ۱۱، ص ۲۹۴ / بحار الأنوار ج ۳۰، ص ۷۲

در حدیثی مرفوع از سلمان (رحمة الله عليه) نقل شده است: ... مرد نصرانی به امام علی (عليه السلام) عرض کرد: «مرا از این فرموده‌ی خداوند با خبر کن: آن‌ها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمان‌ها پیچیده در دست او، خداوند منزّه و بلند مقام است از شریک‌هایی که برای او می‌پندارند (زمر/۶۷). [جاثلیق پرسید:] هنگامی که آسمان‌ها بپیچد و زمین قبض شود، بهشت و جهنم که داخل آسمان و زمین است

کجا قرار می‌گیرد؟ سلمان (رحمة الله عليه) گوید: «امام (عليه السلام) قلم و کاغذی خواست و در کاغذ نوشت: بهشت و جهنم، پس از آن کاغذ را پیچید و آن را به مسیحی داد و فرمود: «آیا این کاغذ را نیپچیدم؟» جاثلیق گفت: «آری»، امام (عليه السلام) فرمود: «کاغذ را باز کن». جاثلیق کاغذ را باز کرد. امام (عليه السلام) فرمود: «آیا بهشت و جهنم را می‌بینی؟ و آیا پیچاندن آن کاغذ، آن‌ها را از بین برده است؟» جاثلیق گفت: «نه». امام فرمود: «قدرت خداوند هم این‌گونه است. هنگامی که آسمان‌ها پیچند و زمین گرفته شود، همانطور که پیچیدن این کاغذ بهشت و جهنم را از بین نبرد، بهشت و جهنم هم محو نمی‌شوند».

جاثلیق گفت: «منظور از وجه در این سخن خداوند چیست: **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ**؛ چگونه است؟ کجا نزد او می‌توان رفت؟ و دلیل ما بر او چیست؟» حضرت علی (عليه السلام) فرمود: «ای غلام، برای من هیزم و آتش بیاور». و دستور داد هیزم‌ها را روشن کنند، هنگامی که آتش شعله‌ور شد، امام (عليه السلام) به جاثلیق فرمود: «ای نصرانی، آیا می‌توانی وجهی خاص را برای این آتش پیدا کنی که با وجوه دیگر آن متفاوت باشد؟» جاثلیق گفت: «نه، از هر طرف نگاه می‌کنم، تنها یک وجه است». امام فرمود: «اگر برای این آتش کوچک که شعله‌ور گردیده و به سرعت از بین می‌رود، وجهی نمی‌یابی، پس چگونه می‌باشد کسی که این آتش و همه موجودات را خلق کرده، با یک وجه توصیف شود و یا با یک حدّ و اندازه مشخص شود؟ یا با چشم دیده شود و یا با عقل درک شده و یا با هم تصوّر شود؟! خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست. (شوری/۱۱)».

تمام شد به فضل الهی در ایام عید مبارک غدیر، به امید نگاهی از مولای مؤمنان، پیشوای متقین، علی علیه‌السلام

۱۵ خرداد ۱۴۰۵

۱۸ ذی‌الحجّه ۱۴۴۸